

شماره ۱۸۹

مصاحبه
با مادر رضائی های شهید
بمناسبت دومین سالگرد
"عاشورای مجاهدین"



نشریه مجاهدین ★ خلق ایران

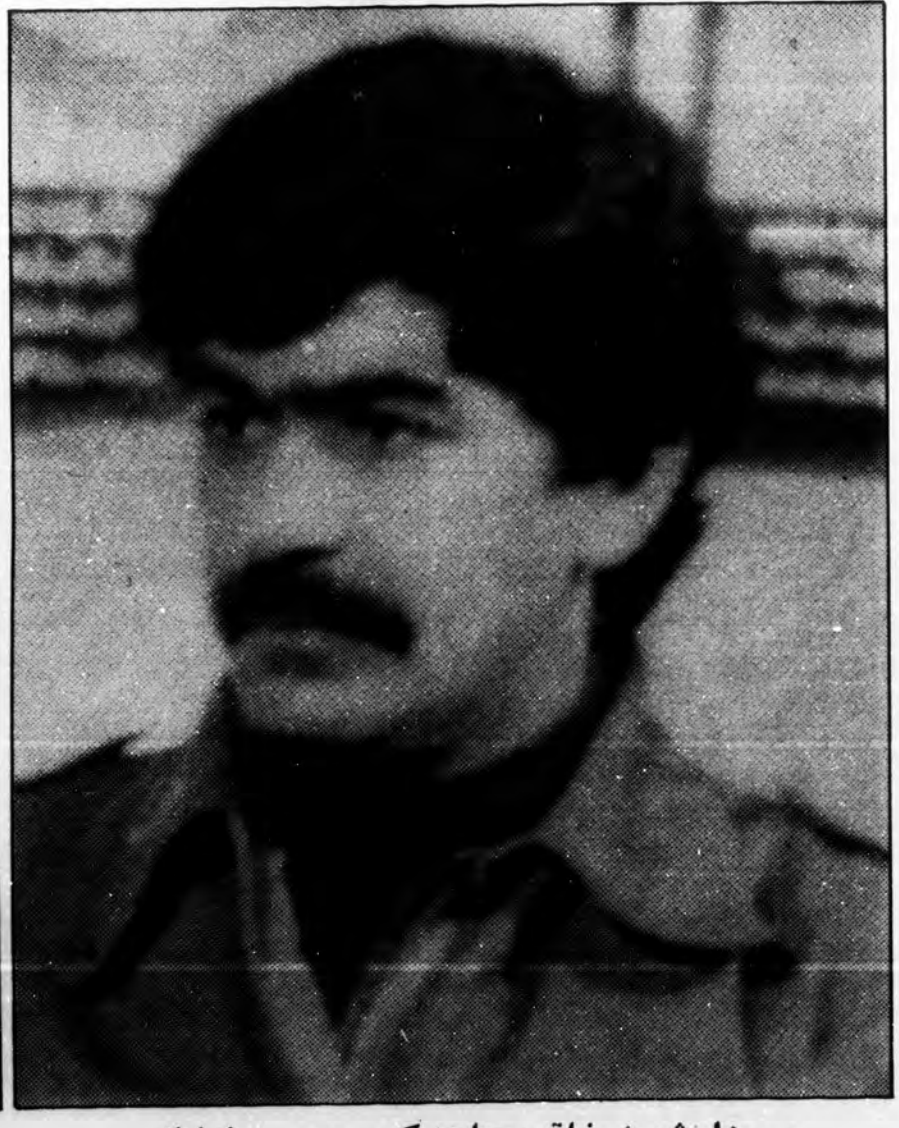
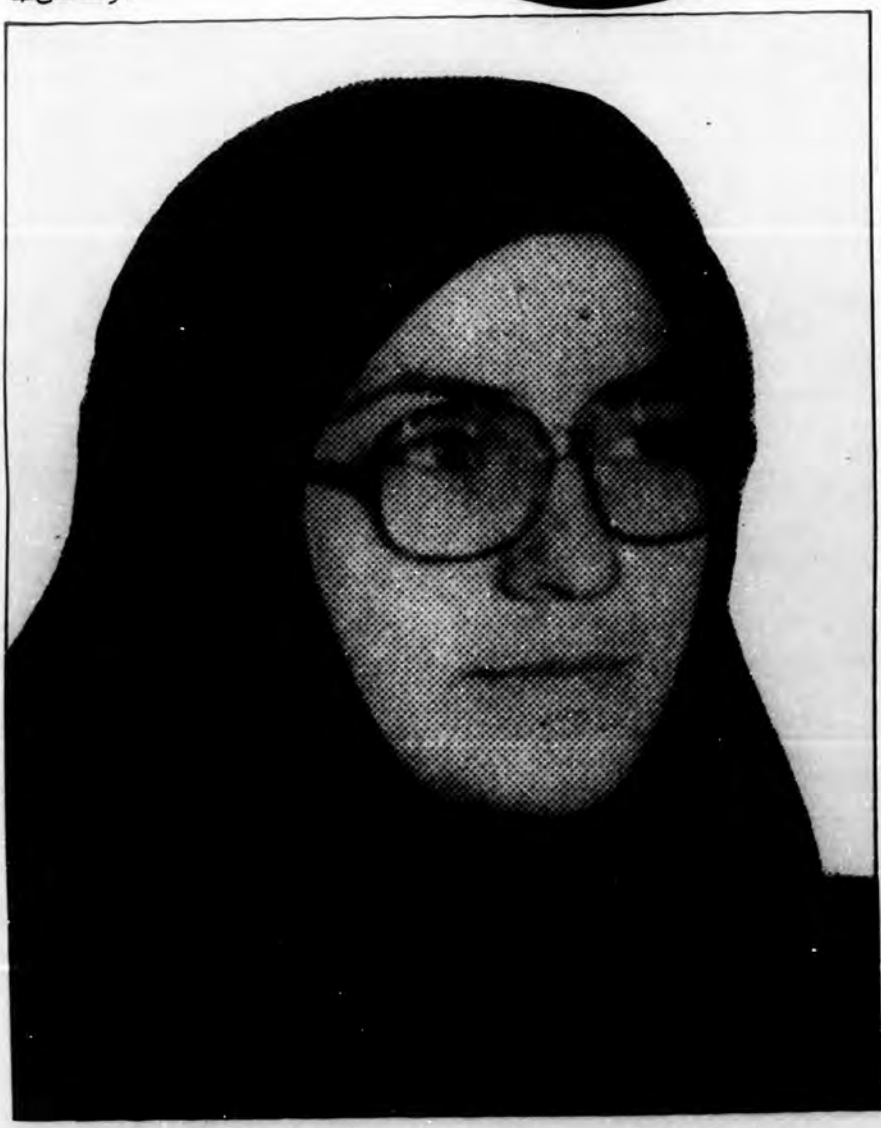
از سردار شهید آزادی
مجاهد کبیر موسی خیابانی
بیاموزیم

در صفحه ی ۱۱

سال پنجم - بهمن ۱۳۶۲هـ - شماره ۱۰۰۰ ریال (خارج کشور معادل یک دلار)

در صفحه ی ۱۵

پیام سردار جوی به سالگرد انقلاب
شهید آزادی به سالگرد انقلاب

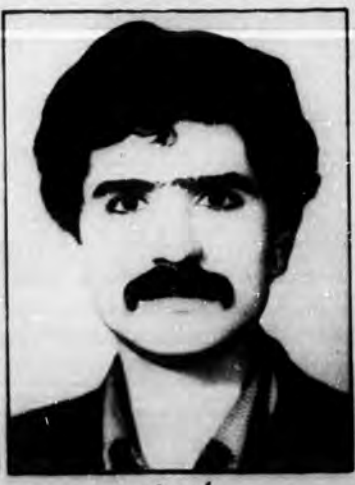


سمبل زن انقلابی مجاهد، شهید قهرمان اشرف ربیعی

سردار شهید خلق مجاهد کبیر موسی خیابانی



مجاهد شهید
تهمینه رحیمی نژاد (میر صادقی)



مجاهد شهید
میر طهمین صادقی (خسرو)



مجاهد شهید
آذر رضائی (خیابانی)



مجاهد شهید
فرمانده محمد مقدم



مجاهد شهید
محمد حسن پور قاضیان (منصور)

مقدمه برادر مجاهد مسعود رجوی بر کتاب "پرتوی از زیارت عاشورا"

نخريد كه: "انما الحيوۃ عقيدۃ و جهاد...". بهرحال، همچنانكه به هنگام ترجمه و شرح "زيارت" مي‌انديشيدم، سرانجام عاشوراي مجاهدين نيز فرا رسيد و ما به قديه دادن و نثار فوجي از محبوب‌ترين عزيزانمان - كه برآستي در تاريخ معاصر ايران حقيقتي بر گوندي اساطير شده‌اند - از اين آرميش صعب و جگرسوز سرفراز بيرون آمديم و به عهد خود در "زيارت" وفا كرديم... كشاكشي سهمگين و مهيب ميان نور و ظلمت كه در ۱۹/بهمن/ سال ۶۰ يگبار ديگر به اوج رسيد و بيچاره "شب‌پرستان" كه ندانستند چنين خون‌هائي همچون احقر سوزان و فروزان بر دامن تباهشان مي‌افتد و بنيادشان را فرو مي‌ريزد و به آتش مي‌كشد و بيش از پيش‌پيروي قطعي بر ستگران را نويد مي‌دهد. قبل از اين تاريخ، و تقريبا از همان فردي سلطنت خميني، بارها شده بود كه در نشست‌هاي دروني سازمان، بر اساس جمع‌بندي و تحليل از "عاشوراي محتوم مجاهدين" سخن مي‌گفتم و بگرات، خود در بيان، "تايلو" شكوه‌مند اما خونين و جانخراش آنرا، در محضر ساير برادران ترسيم و مجسم مي‌كردم. اما هيهاات كه نمي‌دانستم كه اغلب اوقات قهرمان اصلي صحنه (موسي) در برابرم سرسخت و خاموش و پروقار در اندیشه نشسته... كجا اينكه آنروزها به سرنوشت و مقام "اشرف" نيز در کنار موسي و ديگر شهداي عاشوراي مجاهدين آگاه نبودم. اما بياد مي‌آورم روزي را كه نخستين بار او (اشرف) را پس از بدنيا آوردن طفلش ديدم، درست در لحظه‌اي كه سرشار از مهر مادرانه، نوزاد را در آغوش مي‌فشرد، پرسيدم:

- حاضري فرزندت را هم در راه خدا و خلق فدا كني؟

لحظاتي همچون برق‌گرفته‌ها، يگه خورد و سكوت كرد، سپس اشك‌هايش بي‌محابا سرازير شد، اما طفل را با قنداقش به من داد و گفت:

- بيا بگير، نه من از مادران و خواهران گريلا بالاترم و نه او از طفلان آنها عزيزتر...

اکنون به مناسبت حلول عاشوراي حسيني، شرح حاضر را كه با قسمت‌هائي از سخنراني قافله‌سالار عاشوراي مجاهدين (در نخستين عاشوراي پس از انقلاب) مزين شده است، به روان پرفتوح شهداي ۱۹/بهمن/۶۰ تقديم مي‌كنيم. كه گوئي در همان نخستين عاشوراي پس از انقلاب، "زيارت" و "سخنراني" را براي چنين روزي آماده مي‌كرديم و خدا كند كه آنها كه مانده‌اند - منجمله خود من كه آنروز لياقت حضور در کنار موسي و اشرف و آذر وسايرين را نداشتم - همچون آنها كه رفته‌اند؛ صلاحيت و شرف‌رستگاري در معيت امام و رهبر تاريخي‌مان حسين بن علي عليه‌السلام را پيدا كنيم.

مسعود رجوي
محرم ۱۴۰۳
آبان ۱۳۶۱

خانه‌هاي ايران به صدا درآورد. آنگاه اجساد شهدا را در زندان‌هاي خميني به زير سم ستوران پاسدار كشيده و صدها مجاهد ديگر را نيز كه به اين اجساد مطهر ادای احترام نموده بودند، به قتلگاه فرستادند. اما برغم اينهمه پليدي و شقاوت، روح پليد دوران - خميني - باز هم جز "عزت و شرف" چيزي براي مجاهدين

همسر والا مقام اشرف نيز كه براستي سميل زن انقلابي مجاهد خلق بود تا لحظه‌ي آخر در کنار برادرش موسي زينب و ارياداري نمود. طفلک شيرخوارم مصطفي را نيز سپس دادستان خميني در بازار شام خود (تلويزيون) در برابر جسد مادر و عمويش و ساير شهداء، به نمايش يتيمي و "غربت" گذاشت و بدينوسيله طشت رسوائی و قساوت بي‌حدومرز خویش را بر بام همدي



بر بام پرستاره‌ي خورشيد انقلاب - در سايه‌هاي نور "سردار" - خفته است



اينگ ستاده‌ام، در راستاي نور ورهائي - با مشعلي بدست



دژخيم خميني، مصطفي را بر فراز پيگر پاك مادرش اشرف در تلويزيون به نمايش گذاشته است.

"يا ليتني كنت معكم فافوز فوزا عظيما...". "كاش با شما بودم و رستگار مي‌شدم، رستگاري عظيم...".

ترجمه و شرح "زيارت عاشورا" را در نخستين عاشوراي پس از انقلاب، يعني در پائيز ۵۸ تهيه كرديم. من تقرير مي‌كردم و علي (زرگش) مي‌نوشت. خود او اين پيشنهاد را داده بود. هر هفته يگي دو ساعت كار كرديم تا تمام شد... عمده‌ي زحمت را او كشيده و من فقط در خود فرو مي‌رفتم و مي‌گفتم... در فواصل تقرير كه جذبه و شگوه‌زيارت ما را درمي‌ربود، بر زمينه‌اي از كشاكش فزاينده‌ي آن ايام ما بين مجاهدين و خميني؛ گهگاه به اين فكر فرو مي‌رفتيم كه نوبت "عاشوراي مجاهدين" كي خواهد رسيد؟ سپس بي‌مناك و مضطرب مي‌شديم كه: كاش ما (مجاهدين) هم بتوانيم همچون سيدالشهداء، حسين، با جان و خاتمان و عزيزان، در لحظه‌ي ضرورت تمام عيار به خدا و خلقمان ليبيك بگوئيم و دامان محبت اسراپا در وصال "آزادي" به خون رنگين كنيم... تا اينكه ۳۰/خرداد سال ۶۰ فرارسيد و سپس ايران هر روز عاشورا و اسراسرگر بلا شد... اما در عاشوراي مستمر مجاهدين، نقطه‌ي اوج، ۱۹ بهمن همان سال بود كه آزمايشي بسيار صعب و دشوار را روسفيدانه از سرگذرانديم.

در آنروز قافله‌سالار ما موسي بود و بسياري ديگر از مجاهدان، كه بعضا از بدن‌هاي خويش پلي براي عبور سردارشان مي‌ساختند. همه دلير و گردن‌فراز و از زن و مرد تماما شجاع و پاكياب. دشمن غدار بود و مجهز و همچون روح پليد شيطان، تشنه به خون "انسان".

از آنسو كميت بسيار بود و از اينسو اندك، اما در معنا و كيفيت، بي‌گمان جز عاشوراي سرور آزادگان حسين عليه‌السلام را تداعي نمي‌كرد.

سردار و پرچمدارمان موسي بود و همسرش آذر (رضائي) خواهر نازنين من، با طفلي در شکم. و سپس فوجي از دليرترين فرماندهان و جنگاوران مجاهد. همچون محمد مقدم و افشين (محمد معيني) و مالك (كاظم مرتضوي) و خسرو (طفه ميرصادقي) و گاوه (عباسعلي جابريزاده) كه محمد و گاوه و خسرو در همانجا با همسران رشيدشان مهشيد و ثريا و تهمينه به شهادت رسيدند. در خانه‌هاي ديگر، در همانروز فرماندهاني چون خسرو رحيمي، حسن پورقاضي و شاهرخ شميم هم بودند. همسر شاهرخ - فاطمه نجاريان - از ارجمندترين زنان مجاهد بود كه دو گودك شيرخوار نيز از خود به يادگار گذاشت. حسن مهدي و ناهيد رافتي نيز در شمار شهدا بودند. از شهداي عاشوراي مجاهدين طفل شيرخوار و گودگان خردسال بسيار برجاي مانده كه هنوز از سرنوشت آنها و ديگر خواهران يا برادراني كه به همراه آنها گشته و يا اسير شده‌اند اطلاعي ندارم. چه بسا زنان و مردان مجاهد ديگري كه دشمن هنوز درباره‌ي آنها و سرنوشتشان لب به سخن نگشوده است...

پیام برادر مجاهد مسعود رجوی

مناسبت دومین سالگرد شهادت سردار خلق و آزادی موسی خیابانی و سمبل زن انقلابی مجاهد اشرف ربیعی

است که اکنون بخاطر حضور موسی و اشرف، الهامات و ابعاد و رنگها و ترکیب و طراوت "عاشورا" گونه‌اش را در متکامل‌ترین، جامع‌ترین و سرخ‌فام‌ترین پرده‌ی مقاومت شگرف ما، به نمایش می‌گذارد. تابلویی که بطور خاص از اسلام انقلابی و از سیاست و عملکرد انقلابی امام و راهبر تاریخی و عقیدتی ما، سرور شهیدان و آزادگان حسین بن علی علیه‌السلام، الهام گرفته است. از جهت سیاسی، چنین تابلوهایی صرفاً در مقاطعی ترسیم می‌شوند که برای رهائی خلق و میهن و برای شستشوی زنگارهای ارتجاعی از چهره‌ی یک ایدئولوژی انقلابی، جز مقاومت تمام‌عیار و بی‌قید و شرط، یعنی جز "مقاومت به هر قیمت"، راه حل و چاره‌ی دیگری در

دو سال پیش در چنین روزی، فرماندهی کبیر ما، برادر موسی و همسرش آذر رضائی، به اتفاق شماری دیگر از فرماندهان مقاومت انقلابی سراسری، همراه با یکی از برجسته‌ترین الگوهای زن انقلابی معاصر - همسر اشرف - آزمایش خونبار و عظیمی را از سر گذراندند. به این ترتیب صرف‌نظر از مفاهیم و ابعاد اخص عقیدتی و سیاسی و تشکیلاتی این "آزمایش" در رابطه با مجاهدین خلق ایران، که منتها درجدهی خلوص ایدئولوژیکی و فداکاری تشکیلاتی و سیاسی آنان را به اثبات رساند؛ حقیقت بزرگ دیگری در سطح "ملی" و در رابطه با کل سرنوشت این خلق و این انقلاب نیز آشکار گردید:

السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا مُوسَى
صَلَّ اللَّهُ عَلَیْكَ وَ عَلَیْ أَنْصَارِكَ
إِيَّهَا الشَّهِيدُ الرَّشِيدُ، قَتِيلُ الْعِبْرَاتِ وَ أَسِيرُ الْكُرْبَاتِ
صَلْوَةً نَامِيَةً زَاكِيَةً مُبَارَكَةً يَصْعَدُ أَوْلَاهَا وَ لَا يَنْقُذُ آخِرُهَا
لَبَّيْكَ دَاعِيَ اللَّهِ إِنْ كَانَ لَمْ يُجِجِكَ بَدَنِي عِنْدَ
اسْتِعَاتَتِكَ وَ لِسَانِي عِنْدَ اسْتِنْمَارِكَ فَقَدْ أَجَابَكَ قَلْبِي وَ
سَمْعِي وَ بَصْرِي.
سُبْحَانَ رَبِّنَا وَ عُدُّ رَبَّنَا لِمَفْعُولًا ...
أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَمَرْتَ بِالْقِسْطِ وَ الْعَدْلِ وَ دَعَوْتَ إِلَيْهِمَا
وَ أَنْتَ صَادِقٌ وَ صِدْقٌ صَدَقْتَ فِيمَا دَعَوْتَ إِلَيْهِ
أَشْهَدُ أَنَّكَ قَبَلْتَ وَ لَمْ تَمُتْ ...
أَشْهَدُ أَنَّكَ نُورٌ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يُطْفَأْ وَ لَا يُطْفَأُ أَبَدًا ...
فَجَزَاكَ اللَّهُ خَيْرَ جَزَاءِ السَّابِقِينَ ...
فِيَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَكُمْ فَأَفُوزُ فَوْزًا عَظِيمًا

سلام بر نوای موسی؛

درد خدا بر تو و یارانانت باد

"ای شهید رشید و راه‌یافته، کشته‌ی سوز و اندوه (یک خلق) و گرفتار سختی‌ها و نامالیامات" درودی فزاینده، پاکیزه و مبارک که از آغاز اوچ‌گیرد و پایانی بر آن نباشد ... آری ای دعوت‌کننده (بسوی) خدا، اگر به هنگام دعوتت جسم نتوانست تو را اجابت کند و اگر به هنگام یاری طلبیدنت زبانم پاسخگوی تو نبود؛ همانا که قلبم و گوشم و چشمم تو را اجابت کرد ...

منزه است پروردگار تکامل‌بخش ما و وعده‌ی پروردگاران هرآینه انجام شدنی است ... گواهی می‌دهم که همانا توبه "قسط" و "داد" فرمان دادی و (مردمان را) به سوی این دو (ارزش اساسی) فراخواندی و همانا که تو صادق و درست‌پیشه‌ای هستی که در آنچه بدان دعوت کردی، صداقت ورزیدی. گواهی می‌دهم که تو (اگرچه) گشته شدی، اما نمردی ...

گواهی می‌دهم که توازه‌ی همان نور خدائی هستی که خاموش نگشت و از این پس نیز هرگز خاموش نخواهد شد ... پس خدا ترا پاداش دهد. بهترین پاداش پیشتان را ...

پس گاش با شما بودم و رستگاری شدم، رستگاری عظیم. بنام خدا

و
بنام خلق قهرمان ایران
بنام انقلاب نوین و رهائیبخش مردم ایران
بیاد سردار خلق و آزادی موسی خیابانی و
بیاد اشرف‌فرزنان مجاهد

مردم "مجاهد" پرور ایران،
مجاهدین خلق ایران؛

همزمان با میلاد خجسته‌ی زینب کبری (در ۵ جمادی‌الاولی) برجسته‌ترین بانوی پیشتاز و رهبری‌کننده‌ی قیام عاشورا، با تعظیم به روان‌های پاک همه‌ی شهدا و پرچمداران انقلاب رهائیبخش و نوین مردم ایران، دومین سالگرد "عاشورای مجاهدین" در نوزده بهمن‌ماه ۱۳۶۰ را گرامی می‌داریم.

ماجرای شهادت ۹ ابهمن در یک‌کلام، تابلوی دیگری از همان حدیث مستمر "آتش‌وخون" مجاهدین است که اکنون بخاطر حضور موسی و اشرف، الهامات و ابعاد و رنگها و ترکیب و طراوت "عاشورا" گونه‌اش را در متکامل‌ترین، جامع‌ترین و سرخ‌فام‌ترین پرده‌ی مقاومت شگرف ما، به نمایش می‌گذارد. تابلویی که بطور خاص از اسلام انقلابی و از سیاست و عملکرد انقلابی امام و راهبر تاریخی و عقیدتی ما، سرور شهیدان و آزادگان حسین بن علی علیه‌السلام، الهام گرفته است. از جهت سیاسی، چنین تابلوهایی صرفاً در مقاطعی ترسیم می‌شوند که برای رهائی خلق و میهن و برای شستشوی زنگارهای ارتجاعی از چهره‌ی یک ایدئولوژی انقلابی، جز مقاومت تمام‌عیار و بی‌قید و شرط، یعنی جز "مقاومت به هر قیمت"، راه حل و چاره‌ی دیگری در برابر "رنج و اندوه بزرگ" زمانه، وجود ندارد.

برابر "رنج و اندوه بزرگ" زمانه، وجود ندارد. مقاطعی که بن‌بست‌ها و موانع "مهیب" تکامل، جز به این طریق در هم نمی‌شکنند و تنها از این طریق می‌توان برای رهائی یک خلق در زنجیر، گره‌گشائی و راهیابی نمود. بخصوص خلقی که اضافه بر ستم و سرکوب‌عریان، تار عنکبوت دجالگری خمینی نیز، بر دست و پای او تنیده و بایستی همچون روزگاران سلطه‌ی سفاکانی از قبیل فرعون یا یزید، داعیه‌ی "خدا"ئی! یا "امیرالمؤمنینی" و "یا امامت" دیکتاتور سرکوبگر را نیز، بر دوش‌های نحیف خود حمل کند. ضمن اینکه می‌دانیم در طول تاریخ، استبدادهای شقاوت‌پیشه‌ی دینی، پیوسته خطرناک‌ترین نوع استبداد بوده و کمتر نای و نوائی را برای خلق محروم بر جای می‌گذاشتند. اینجاست که "مقاومت به هر قیمت" بدون هیچ مصلحت‌گرائی و عافیت‌جویی سیاسی؛ ضروری می‌شود. برآستی در برابر فرعون زمان، "موسیئی" باید که از درها گشود و اینجاست که خصلت عاشوراگونه‌ی پایداری تمام‌عیار ما، درخشش و اوج و شکوه بخصوصی پیدا می‌کند و بدین‌سان بانگ رسای مقاومتی که پیشگامانه از "نای" عنصر انقلابی و یکتا پرست مجاهد خلق، طنین‌افکن شده، "نوای رهائی" خلق در زنجیر را منعکس می‌سازد. آتش است این بانگ نای و نیست باد هر که این آتش ندارد؛ نیست باد نی حدیث راه پر خون می‌گند.

قصه‌های عشق مجنون می‌گند
آن گل سرخ است، تو خورش مخوان
مست عقل است او، تو مجنونش مخوان
اکنون با یک نگاه به خطوط مختلف و کلیه‌ی تجارب سیاسی بعد از ۳۰ خرداد (سال ۶۰)، بروشنی می‌توان دریافت که بهره‌های انقلابی و مردم‌گرایانه‌ی مقاومت تام و تمام، نه از نظر عقیدتی و تاریخی و اجتماعی

آشکار گردید که همان خلق قهرمانی که رژیم دیکتاتوری و دست‌نشانده‌ی شاه را به مبارزه طلبید و سرنگون نمود؛ این بار نیز عزم جزم دارد تا رژیم ضدبشری و دجال خمینی را از پا بیفکند و در این راه آماده است تا رشیدترین فرزندان و فرماندهان و راهبران خود را با تمامی خانمان و عزیزان و حتی کودکان شیرخوار، فدا نموده و به میدان قاطعانه‌ترین نبرد سرنوشت بفرستد. همچنین آشکار گردید که نه خلق ایران و نه مجاهدین خلق ایران؛ در راه احیای انقلاب و آزادی‌های ربوده شده‌ی خویش، از پرداختن سنگین‌ترین بهای ممکن نیز روی‌گردان نبوده و خونبهای آزادی را هر چند عظیم و سنگین، به تمام و کمال پرداخت خواهند نمود.

"ان هذا لهوالبلاء المبین. و فدیناه بذبح عظیم. و ترکنا علیه فی الاخرین"
"اینست هرآینه آن آزمایش بزرگ و آشکار. و فدیهِ دادیمش به قربانی عظیم. و بر جای گذاشتیم برای او (این سنت و میراث را) در آیندگان و نسل‌های آینده ..."

از طرف دیگر این حقایق خونبار؛ با همان خروش رود خون‌های شهیدان و با همان تابش برق سلاح و اراده‌ی مجاهدان؛ گواه حتمیت و تردیدناپذیری "رهائی" انقلابی و ملی ما از "رنج و اندوه بزرگ"ی است که در شب تیره و تاریخمینی، سراسر میهن را دربر گرفته است.

"و لَقَدْ مَنَّا عَلَى مُوسَى وَ هَارُونَ. وَ نَجَّيْنَاهُمَا مِنْ الْكُرْبِ الْعَظِيمِ. وَ نَصَرْنَاهُمْ فَاكْفَرُوا هُمُ الْغَالِبِينَ."
"و همانا که بر موسی و هارون بزرگی و منت نهادیم و ایشان و قومشان را از "اندوه بزرگ"، "رهائی" بخشیدیم و یاریشان کردیم پس پیروزمند شدند."
پس ماجرای شهادت ۱۹ بهمن در یک‌کلام، تابلوی دیگری از همان حدیث مستمر "آتش و خون" مجاهدین

مرگ برخمینی، شعار محوری مرحله کنونی

مبارزه انقلابی مسلحانه، تاکتیک محوری مرحله کنونی

پیام برادر مجاهد مسعود رجوی

بمناسبت دومین سالگرد شهادت سردار خلق و آزادی موسی خیابانی و سمبل زن انقلابی مجاهد اشرف ربیعی

سرکوب و دجالگری خمینی وجود نداشت. زیرا از یکطرف در شرایط مشخص آنروز، بدلائل متعدد اجتماعی و سیاسی و نظامی، سرنگونی ضربتی رژیم خمینی امکان نداشت و از طرف دیگر چنانکه آنروز و امروز بسیاری از ملایان مکاتب و مدعیان خطوط مختلف، گفته می‌گویند، یا می‌باید "عقب‌نشینی سنجیده" می‌کردیم و یا باید "سازش و تسلیم" سنجیده! پیشه می‌نمودیم. البته این هر دو خط (عقب‌نشینی یا تسلیم)، در میدان عمل و تا آنجا که به مقاومت در برابر رژیم خمینی و امر سرنگونی او مربوط می‌شود، چون بهرحال میدان را بنفع خمینی خالی می‌کنند، فصل مشترک‌های زیادی بر ضد مقاومت انقلابی داشته و بالفعل فاصله‌ی چندانی از یکدیگر ندارند.

پس تنها راه برای سازمانی - با پایهی اجتماعی و مسئولیت‌های انقلابی و مردمی مجاهدین که به هیچ‌وجه مانند یک گروه محدود چریکی یا روشنفکری، امکان عقب‌نشینی نیز ندارد - بر افراشتن رایت خونین مقاومت تمام‌عیار و سراسری و پذیرش کلیه‌ی مخاطرات سهمگین آن، ولو با چشم‌انداز "عاشورا" بود که ضمناً اساسی‌ترین و محوری‌ترین راه رهایی و نجات خلق و انقلاب را به‌بوته‌ی آزمایش می‌گذاشت. زیرا هر کس که ستم و سرکوب دشمن ضدبشری را از نزدیک لمس کرده

و نه از نظر سیاسی و تشکیلاتی، به هیچ‌وجه با نتایج (اغلب معکوس) سایر خطوط، قابل مقایسه نیست. اگر چه نمی‌توان مخفی نمود که در تمامی این مدت، در "غم" فراق و فقدان یاران، "روزهای بیگانه" و "با سوزها همراه" شد. زیرا: "گز سنگ (نیز) ناله خیزد روز وداع یاران". آنهم در شرایطی که: "اندوه دل نمی‌توان گفت" "الاً یک از هزاران"...

اما ما (مجاهدین) با الهام از همان منطق انقلابی و توحیدی که فراتر از حسابگری‌های تنگ‌نظرانه و محدود؛ پذیرش چشم‌انداز عاشورا را نیز میسر کرده است؛ نه تنها عشق شورانگیز و خونین نسبت به خدا و خلق و نسبت به استقرار نهایی جامعه‌ی عاری از استثمار و ستم و بالتبع، ترنم خستگی‌ناپذیر "حدیث راه پر خون" را، تکامل‌دهنده‌ی زندگانی فردی و اجتماعی و "طبیب جمله علت‌ها" و مصائب ناشی از دیکتاتوری ارتجاعی می‌دانیم؛ بلکه آنرا سرشار از خردگرایی و "نقل" و تدبیری تلقی می‌کنیم که بهای انسان‌شناسانه‌ی از دست دادن آزادی را، بگزارت بیشتر از خونبهای آزادی و مبارزه با رژیم ضدبشری خمینی ارزیابی می‌کند.

"خلوص و وفاداری" که بیان دیگری از "ایمان" و "عمق" انگیزه "های درونی" است؛ نخستین درس پیشبرد انقلاب و مقاومت و نخستین اهرم کسب اعتبار و نفوذ مردمی است.

درس دوم که دامه‌ی ضروری درس اول است، "فدا" و از خودگذشتگی است. بدون فداکاری و از خودگذشتگی، هیچ‌کس در مدرسه‌ی خلق و انقلاب راه ندارد. یک چنین کسی آنچنان از نردبان تکامل به‌زیر می‌افتد که مادام‌العمر، دست و پا شکسته و افلیج باقی خواهد ماند. بدون فداکاری و از خودگذشتگی؛ نه‌بطور فردی و نه‌بطور دستجمعی، هیچ رابطه‌ی خلاق و مثبتی با توده‌ی مردم و با محیط پیرامون نمی‌توان برقرار نمود.

باشد، به عیان می‌داند که جز این، اساساً راه دیگری موجود و متصور نبوده و نیست. بنابراین در پاسخ به ضرورت سرنگونی رژیم خمینی و در پاسخ به ضرورت آزادی خلق و نجات انقلاب بود که ما (مجاهدین) در همان سرفصل ۳۰/ خرداد/ ۱۳۶۰، مبتنی بر شرایط و الزامات ویژه‌ی تاریخی، اجتماعی و سیاسی، در راستای احیای همان سنت مبارزاتی اسلام انقلابی و همچنین بخاطر برجای گذاشتن هر چه ثمربخش‌تر این سنت "قیام و مقاومت" برای نسل‌های آینده، با آگاهی و اختیار و قاطعیت تمام، برای نخستین بار در طول حیات تشکیلاتی خود، تصمیم گرفتیم با الهام خاص از عاشورای حسینی؛ یعنی با تمامی پیگر تشکیلاتی، با تمامی خانمان و عزیزان و با تمامی توش و توان؛ وارد گارزار انقلابی شویم. لیکن بدیهی است که آگاهی و قدرت انتخاب ما به تنهایی کافی نبود تا صرفاً به انکاء عنصر آگاه و ارادی، به حرکتی عاشوراگونه و ملهم از عاشورای حسینی مبادرت شود و چنانکه گفتیم مقدم بر این، شرایط و الزامات ویژه‌ی سیاسی - اجتماعی خود را می‌طلبید.

در همین رابطه سردار خیابانی، خود چنین گفته است: "در این موقعیت برای ما در جهت انجام مسئولیت‌های تاریخی‌مان در جهت حفظ انقلاب و نجات آن، فقط یک راه باقی می‌ماند و آن راه، مقاومت و مبارزه‌ی مسلحانه و قهرآمیز بود... البته ما نمی‌خواهیم خودمان را با امام و پیشوایمان حسین بن علی (ع) مقایسه کنیم؛ اگر چه خمینی واقعا از یزید هم پلیدتر است..."

از اینرو با آنکه از بدو تاسیس سازمان مجاهدین خلق ایران؛ لحظه به لحظه مبارزات و زندگی و حرکت آن و کلیه‌ی اعضا و هوادارانش، لبریز از جانبازی و فدا بوده است؛ اما در سرفصل ۳۰ خرداد ۱۳۶۰، ما در آستانه‌ی تصمیمی بس عظیم و خطیر قرار داشتیم. مسئله این بود که آیا می‌باید بطور خاص نیز پذیرای چشم‌انداز عاشوراگونه می‌شدیم، یا خیر؟ به عبارت دیگر در آن اوضاع و احوال مشخص سیاسی و اجتماعی و داخلی و بین‌المللی، مقاومت تمام‌عیار و "به هر قیمت" تمامی موجودیت مادی و فیزیکی تشکیلاتی ما را به مخاطره می‌انگذد و ضمناً در هیچ‌یک از چارچوب‌ها و الگوهای مبارزاتی معاصر (در رابطه با سازمانی با ابعاد سیاسی و پایه‌های تثبیت‌شده‌ی اجتماعی، نظیر سازمان مجاهدین) نمی‌گنجید و قابل تفسیر نیز نبود. اما خوشبختانه مجاهدین از این پویایی (دینامیسم) نظری و انعطاف عملی برخوردار بودند که با الهام خاص از عاشورای حسینی، پای در میدان گذاشته و برای رهایی خلق و برای استقلال و تمامیت میهن و برای احیای اسلام انقلابی و برای نیل تاریخی به جامعه‌ی بی‌طبقه‌ی توحیدی، فارغ از حساب و کتاب‌های معمول سیاسی و فارغ از اینکه چه می‌دهیم و چه می‌گیریم، به صحنه‌ی قاطعانه‌ترین نبرد سرنوشت بشتابند. بدین‌منظور ما پیشاپیش خود را برای پرداخت هر بهایی آماده کردیم و آنچه در توان داشتیم در کُلی اخلاص، به محضر خدا و خلق آوردیم. در غیراینصورت و بدون الهام خاص از عملکرد پیشوا و راهبر تاریخی‌مان حسین (ع)، هیچ راه دیگری برای خروج خلق و انقلاب از بن‌بست

و اگر چه می‌دانید و شاید در بعضی نوشته‌های سازمان نیز خوانده باشید که ما در مقطع تصمیم‌گیری حساس ۳۰ خرداد، حتی این شق حرکت را هم مورد بررسی قرار دادیم. یعنی این فرض را و سوال را که آیا اگر ورود ما در مرحله‌ی نظامی و مبارزه‌ی مسلحانه، به قیمت از بین رفتن همه‌ی سازمان هم تمام شود، ما باز باید در این فاز وارد شویم؟ البته روشن است که منظور ما از نابود شدن همه‌ی سازمان، از بین رفتن باصلاح فیزیکی سازمان می‌باشد، و الا ما عمیقاً معتقد بوده و هستیم که اگر همه‌ی ما هم از بین برویم، سازمان بلحاظ ایدئولوژیک و بعنوان یک جریان "سیاسی - ایدئولوژیک" انقلابی توحیدی، هرگز از بین نخواهد رفت و سرانجام چنین جریان‌ی محمل مادی و سازمانی خودش را هم پیدا و ایجاد می‌کند. در واقع به عبارت بهتر و صحیح‌تر، ما می‌گفتیم که حتی اگر یک عاشورا در پیش داشته باشیم آیا باز هم باید در مبارزه‌ی قهرآمیز وارد بشویم؟ که البته با توجه به شرایط عینی جامعه و مسئولیت‌هایی که برعهده‌ی ما بود و قبلاً بدان اشاره کردم، جوابان هم بدین‌فرض و این سوال مثبت بود. بالاخره درست است که شرایط و خط ما با خط مشی انقلاب عظیم و بی‌نظیر امام حسین یکی نبود، اما بهرحال ما بعنوان پیروان و رهروان حسین بن علی (ع)، می‌بایست از پیشوایمان و راه و حرکت او درس و سرمشق و الهام بگیریم و به تعهدات و مسئولیت‌های خطیر و سرنوشت‌ساز تاریخی‌مان عمل کنیم. حتی اگر در این راه، ما هم همانند امامان، عاشورائی در پیش داشته باشیم و همگی در این راه قربانی شویم."

همچنین اشرف نیز بدنبال یکی از گستاخ‌های دستجمعی خمینی در نخستین فاز مقاومت انقلابی، دریامی به خواهران و مادران قهرمان ایران، "نسلی که بحق مرزهای بین حماسه و زندگی را درهم شکسته و خود به حماسه بدل گشته" چنین نوشت:

"شاید بسیار زود باشد که ما و نسل ما، خود شکوه این قهرمانی‌هایش را بدرستی درک کند. آنچنان که صدها سال لازم بود که قهرمانی‌های زینب، این معلم کبیر و جاودانه‌ی زنان مبارز و قهرمان ما، بارهای خویش را بر زمین گذارد و ارزش واقعی و تاریخی آن روشن گردد... خواهران و مادران قهرمان؛ نسل ما درگیر مبارزات است که استمرار تاریخی عاشورا است. در یک طرف خمینی دجال دین‌فروش و اوپاش و مزدوران ددمنش او قرار دارند و در طرف دیگر انسان‌های پاکبختی که سینه‌های گشاده‌ی آنان جایگاه مهر و عشق به خدا و خلق و کینه و نفرت از ضدخلق است و در میان آنها خواهران و مادران ما جایگاه ویژه‌ی دارند. خواهران و مادرانی که خمینی جلاد پا به پای برادران رزمنده‌ی ما، آنها را مورد گستاخ قرار داده است و به راستی برای سازمان ما مایه‌ی افتخار است که مری نسلی بود که در آن زن قهرمان ایرانی به درجه‌ی از تکامل و رشد و آگاهی و ایمان ارتقاء یافته که با درک تفاوت عظیم بین تفاله‌ها و پسرمانده‌های قرون وسطانی که خمینی جلاد به نام اسلام و قرآن عرضه می‌دارد و اسلام انقلابی و توحید ناب؛ در مقابل او می‌ایستد و در این راه بار شکنجه و اسارت و شهادت را قهرمانانه می‌پذیرد. زنی که با آگاهی و ایمان و جسارت خویش پرده‌های ریا و فریب را از صورت خمینی خون‌آشام به کناری می‌زند و او را در جهان و در تاریخ افشاء و رسوا می‌سازد. زنی که جز با زبان قهر با خمینی جلاد حرفی ندارد. پس قابل درک است که چرا خمینی دشمن خود را در چهره‌ی او

گزارشی از چهارمین جلسه ماهانه بحث و گفتگوی نمایندگی شورای ملی مقاومت در انگلستان

چهارمین جلسه بحث و گفتگوی شورای ملی مقاومت در تاریخ ۲۲/دیماه/۱۳۶۲ (۱۲/ژانویه/۱۳۸۴) در سالن "ماینگ هال" دانشگاه لندن با شرکت هموطنان ایرانی مقیم انگلستان تشکیل شد. موضوع بحث جلسه این ماه "رابطه بین دین و دولت" انتخاب شده بود.

دعوت شدگان برای بحث پیرامون موضوع فوق، آقای دکتر هزارخانی از شخصیت‌های عضو شورای ملی مقاومت و استاد جلال گنجه‌ای نماینده جمعیت اقامه در شورا بودند. سالن محل کنفرانس با پرچم ایران تزیین شده بود و گروه‌های هوادار نیروهای گوناگون سیاسی نیز برای ارائه نثریات و کتاب‌های خود به شرکت‌کنندگان در جلسه "میز" گذاشته بودند.

بحث کنفرانس در ساعت ۶ بعدازظهر با صحبت‌های مقدماتی آقای دکتر غلامحسین باقرزاده نماینده شورای ملی مقاومت در انگلستان آغاز شد. آقای باقرزاده ضمن تشکر از سخنرانان جلسه، درباره علت انتخاب این موضوع برای بحث گفت: "همانطور که اطلاع دارید موضوع جلسه، "رابطه دین و دولت" است و اهمیت موضوع هم بخاطر بحث‌هایی است که اینجا و آنجا در مورد شورای ملی مقاومت و اینکه در حکومت مورد پیشنهاد و نظر شورای ملی مقاومت رابطه دین و دولت چه خواهد بود، می‌باشد." وی آنگاه به معرفی آقایان هزارخانی و گنجه‌ای و یادآوری سوابق مبارزاتی آنان در برابر رژیم‌های شاه و خمینی پرداخت و سخنان خود را با گزارشی کوتاه از دیدار هیئت نمایندگی شورای ملی مقاومت به ریاست مسئول شورا با رئیس و اعضای هیئت رئیسه گروه سوسیالیست پارلمان اروپا در پاریس به پایان رساند و رشته کلام را به آقای دکتر منوچهر هزارخانی سپرد.

سخنان دکتر هزارخانی

آقای هزارخانی در ابتدای بحث با یادآوری این نکته که طبعاً نقطه نظرات ایشان دیدگاه یک "لائیک" صد در صد است، صحبت‌های خود را به شرح زیر

شروع نمود: "حقیقت این است که مسئله‌ای به اسم "جدائی دین از دولت" در جامعهی ایران، بدلائل مختلف و با انگیزه‌ها و از جوانب مختلف مطرح شده. در یک چنین محیطی البته هر سازمانی، هر نهضتی و هر جنبشی که کار سیاسی می‌کند و در جامعه فعالیت دارد، می‌بایست به این مسئله جواب بدهد... علی‌الخصوص برای شورای ملی مقاومت لازم است که این کار را بکند... بخصوص که شورای ملی مقاومت، شاید بشود گفت که لفظاً این وجه مشترک را هم با رژیم کنونی دارد که حکومت موقت خودش را، دولت موقت جمهوری دموکراتیک اسلامی نامیده. پس حتماً بر او واجب است که نظر خودش را بطور قاطع و صریح بیان کند. بر این اساس ما خدمت شما رسیدیم

حین تحولش که از دوران جهل و خرافه‌ی قرون وسطائی داشت خارج می‌شد و سلطه‌ی مذهب را داشت کنار می‌گذاشت پیش آمد، از این درمی‌گذرد، بدلیل اینکه هم‌زمان با آن آشنا بوده و اگر هم آشنا نیستید آشنا شدن با آن خیلی ساده است؛ یک بحث کلاسیکی است و می‌شود دنبالش کرد. آنچه که فقط بعنوان تذکر اینجا می‌خواهم تیتروار گفته شود و رد شوم اینست که آنچه که ما تفکیک دین از دولت به آن لقب دادیم، همان بحث "لائسیسم"، یک نتیجه‌ی خیلی روشن، خیلی ساده و خیلی معقول است از حق بشر در تعیین سرنوشت خودش، که عرض کردم در جریان تحول جامعه‌ی بشری در دوره‌ای از دوره‌ها این حق عنوان شد و به رسمیت شناخته شد، برای

آزادانه‌ی جامعه را سد کرده بود، بنابراین هنگامی که جوامع پیشرفته نیاز پیدا کردند به اینکه افراد و انسان‌های آزاد داشته باشند، آزاد از بابت اینکه بتوانند نیروی کارشان را به میل خودشان بفروشند (طبیعی است دیگر وارد این بحث‌ها نمی‌شویم) این مسئله پیش آمد که تمام قید و بندهائی که در اینباره وجود دارد باید از راه آزادی انسان برداشته شود و یکی از آن قید و بندها هم حکومت الهی یا تئوکراسی بود. با برسمیت شناختن این اصل که بشر در تعیین سرنوشت خودش آزاد است. همچنانکه می‌دانید جوامع اروپائی امروز و جوامع پیشرفته‌ی امروز و بسیاری از جوامع عقب‌افتاده‌ی امروز هم، بر این اساس اداره می‌شوند. یعنی در حکومت آنها مذهب نقش تعیین‌کننده‌ای



از راست بچپ: دکتر منوچهر هزارخانی، دکتر غلامحسین باقرزاده (نماینده‌ی شورا در انگلستان) و استاد جلال گنجه‌ای در جلسه‌ی ماهیانه‌ی شورا در انگلستان

آن مبارزه شد و از جوانب مختلف بسط پیدا کرد، تکامل پیدا کرد، یکی از آن جنبه‌هایش عبارت باشد از "لائسیسم"، تفکیک دین از دولت. بخصوص این مسئله اهمیت داشت؛ از نقطه نظر اینکه تمام زندگی اجتماعی اروپای آنموقع که پیشرفته‌ترین جوامع بشری را تشکیل می‌دادند، قرن‌ها تحت تسلط حکومت مذهبی، باید بگویم حکومت کلیسا بود و حکومت کلیسا حکومت الهی-تئوکراسی-آنچنان بلائی را به سر این جوامع آورده بود که دیگر رشد

ندارد؛ بطور خلاصه من از این مقدمه‌چینی این نتیجه را می‌گیرم که ما موقعی که از "لائسیسم" صحبت می‌کنیم بایستی متوجه باشیم که تفکیک دین از دولت را مد نظر داریم، نه ضدیت با مذهب را. ضدیت با مذهب یا "آتمایسم" مقولم‌ای است که به فلسفه مربوط می‌شود، "لائسیسم" مقولم‌ای است که بیشتر به حقوق مربوط می‌شود، در واقع "لائسیسم" را می‌توانیم بگوئیم ضدیت با استبداد مذهبی. یعنی

با نظامی که آن نظام را ما با استبداد مذهبی می‌توانیم تعبیرش کنیم، بجای تئوکراسی.

پس "لائسیسم" ضدیت با مذهب نیست، "لائسیسم" تفکیک دین از دولت است ولی تفکیک سیاست از مذهب نیست. برای اینکه گاهی وقت‌ها در بسیاری از نوشته‌ها، یا بسیاری از گفته‌ها با هم مخلوط می‌شود می‌خواهم کاملاً اینها را از هم، سوا کنم... اگر دین را مرام و مسلک و ایدئولوژی فرض بکنیم، هر سیاسی ناشی از یک مرام و مسلک و ایدئولوژی است، سیاست در خلاف وجود ندارد سیاست از یک اصولی نتیجه می‌شود. یعنی یک اصول مقدماتی می‌خواهد که سیاست را از آن نتیجه بگیریم و دین هم یکی از این مجموعه اصولی که سیاست را می‌تواند بوجود بیاورد هست (و) سیاست خاصی را بوجود هم می‌آورد. پس وقتی که می‌گوئیم "لائسیسم"؛ منظورمان تفکیک دین از حکومت است، تفکیک دین از سیاست نیست، اینرا هم دست آخر اضافه بکنم که "لائسیسم" درست است که نسبت به آنچه که در قرون وسطی در اروپا جریان داشته - وضعی که حاکم بوده بر اروپا - یک گام بسیار بلند به پیش بوده و هست و رسماً شناخته شده و ثبت شده است؛ اما "لائسیسم" الزاماً به معنای مترقی بودن نیست. یعنی "لائسیسم" آن خطی نیست که ارتجاع را از انقلاب یا انقلاب را از ضدانقلاب یا پیشرو بودن و مترقی بودن را از ارتجاعی بودن تفکیک کند، آن خط جای دیگری کشیده می‌شود، روی مسئله‌ی "لائسیسم" کشیده نمی‌شود، یعنی آدم لائیک می‌تواند مترقی باشد یا ارتجاعی باشد، می‌تواند خیلی پیشرو باشد می‌تواند خیلی مرتجع باشد، اینها را من به اختصار اشاره خواهم کرد. پس این نتیجه‌گیری‌های کلی را من کردم، حالا می‌رسم به اینکه بحث را برای اینکه زنده باشد در خلاف و بصورت تجربیدی نمی‌کنیم. بحث را صاف می‌آوریم در ایران.

دستگاهی که الان بر ما حکومت می‌کند یک دستگاه حکومتی است که به آن استبداد دینی می‌گوئیم. دستگاه تئوکراسی، حکومت دینی، می‌توانیم بگوئیم. شکل مشخص آن، شکل "ولایت فقیه" است که من راجع به آن توضیح نمی‌دهم، برای

گزارشی از چهارمین جلسه ماهانه بحث و گفتگوی نمایندگی شورای ملی مقاومت در انگلستان

اینکه مسئله‌های است که همه دارند در آن زندگی می‌کنند، توضیح لازم ندارد (و) یکی از ابزارها و وسایل بسیار مهمی که با توسل به آن جامعه را در حالت تشنج و ضما اختناق نگهداشته، خرافه است.

آنچه که ما می‌گوئیم خرافه آنها می‌گویند دین. در این وسط یک شورای ملی مقاومتی هم وجود دارد که می‌گوید ما مبارزه می‌کنیم برای اینکه "دولت موقت جمهوری دموکراتیک اسلامی" سر کار بیاید با تمام این سابقه بدی که حکومت دینی داشته، خوب من بطور خلاصه الان به این سوال جواب می‌دهم در یک کلمه که آیا واقعا شورای ملی مقاومت می‌خواهد یک استبداد دینی دیگری سر کار بیاورد؟ جواب آن: نه، چه کسی بیشتر از شورای ملی مقاومت با استبداد دینی همین الان دارد مبارزه می‌کند، چه کسی بیشتر از شورای ملی مقاومت در مقابل استبداد دینی ایستاده و نیروهایش دارند فداکاری می‌کنند. بنابراین منظور این نیست که یک استبداد دینی می‌رود یک استبداد دینی دیگری بوجود بیاید. پس اگر استبداد دینی مورد نظر نیست آیا شورای ملی مقاومت طرفدار یک حکومت مذهبی است؟ جواب آنها هم خیلی صریح نه است.

شورای ملی مقاومت مبارزه برای این نمی‌کند که یک حکومت دینی سر کار بیاورد. تمام کسانی که این فکر را می‌کنند اشتباه می‌کنند، تمام کسانی که این را تبلیغ می‌کنند یا بی‌خبرند یا اینکه اگر با خبرند غرضی در کار آنهاست، برای اینکه معلوم شود واقعا اینطور هست یا نیست. من لازم نیست اینجا تبلیغ کنم، من دوستان را توجه می‌دهم به اینکه مصوبات شورای ملی مقاومت را یکبار دیگر مطالعه کنند و آنچه که راجع به دین گفته و آنچه که راجع به اداره‌ی جامعه گفته یکبار دیگر مرور کنند، شورای ملی مقاومت برای یک حکومت مردمی مبارزه می‌کند، بنابراین برای اینکه خودش را از نیروهای دیگر متمایز کند خطی را که می‌گذرد، خط جبهه‌ی اش را؛ بین ترقی و ارتجاع می‌گذرد، بین دین و لادین نمی‌گذرد. این خط از وسط دین عبور

می‌کند، از وسط لادین هم عبور می‌کند. شورای ملی مقاومت در مصوبات خودش (گفته) در واقع اگر قرار باشد دولت موقتی تشکیل شود، هیچگونه امتیازی برای هیچگونه مذهبی یا برای هیچگونه لامذهبی قائل نشده. به اصل اساسی "لائسیسم" که هر انسان با انسان دیگر برابر است عمیقا معتقد است و این اعتقاد خودش را در مصوبات خودش نشان داده، شما کافی است یکبار دیگر به این نگاه کنید، بزرگترین دلیل آن اینست که اصولا صحبتی از مذهب رسمی کشور نکرده. در واقع هم برای ما، بعنوان شورای ملی مقاومت مذهب رسمی داشتن اصلا مطرح نیست. این حرف‌ها را شما از دهان من که بشنوید ممکن است که بگوئید که خُب این نظر خودش است یکی از خواص حضور آقای گنجهای این است که از دهان ایشان هم یک حرف‌هایی خواهید شنید که شاید از دهان هیچ روحانی دیگری تا حالا نشنیده باشید.

آقای هزارخانی در ادامه‌ی سخنانش به حملاتی که از طرف "راست" یعنی طرفداران رژیم شاه علیه شورای ملی مقاومت صورت می‌گیرد اشاره کرده و گفت که "مدافعین رژیم قدیم، شورای ملی مقاومت را از پایگاه "لائسیسم" تحت این عنوان مورد انتقاد قرار می‌دهند که شورای ملی مقاومت طرفدار بوجود آوردن یک حکومت دینی است! و آنگاه اضافه کرد که: "بسیاری از انتقاداتی که در واقع به شورای ملی مقاومت می‌شود و عمدتا از سمت راست می‌شود - یعنی از سمت سلطنت‌طلب‌ها - از این موضع است (علتش هم اینست) که عناصر تشکل‌دهنده‌ی شورا همه شان غیرمذهبی نیستند مذهبی هم هستند، بخصوص ستون فقرات شورای ملی مقاومت سازمان مجاهدین خلق است که اصولا سازمانی است که ایدئولوژی مذهبی دارد و به این دلیل تصور می‌کنند یا چنین وانمود می‌کنند که شورای ملی مقاومت دست‌اندرکار مبارزه برای روی کار آوردن یک حکومت مذهبی جور دیگری است. این را هم به انواع و اقسام مختلف بیان کردند و من دیگر نمی‌خواهم اینجا تکرار کنم." دکتر هزارخانی سپس در رابطه با نظرات این افراد

اضافه کرد که: "آنها ظاهرا به این دلیل به شورای ملی مقاومت ایراد می‌گیرند که خواهان جمهوری دموکراتیک اسلامی است درحالیکه خود این افراد به قانون اساسی ۱۹۰۶ وفاداری می‌کنند و هیچ توجه ندارند که در قانون اساسی ۱۹۰۶ رژیم ایران دارای یک مذهب رسمی است و تمام افراد ملت با هم برابر نیستند؛ کمابینکه در رژیم سابق نیز افراد بمناسبت اینکه جزو اقلیت‌های مذهبی بودند از پاره‌ای از حقوق محروم بودند و به پاره‌ای از مشاغل هم نمی‌توانستند دست پیدا کنند، درست است یهودی‌ها نماینده داشتند، ولی بعنوان یهودی به مجلس می‌رفتند نه بعنوان نماینده‌ی شهروندان ایرانی که ضما یهودی هم هستند، یعنی در واقع قانونی که از طرف لائیک‌های دست‌راستی عنوان می‌شود، اصولا تنها خاصیتی که ندارد لائیک بودن آنست، یعنی یک قانون اساسی است که مبتنی بر تبعیض است.

سخنران در ادامه‌ی بررسی ماهیت حملاتی که از طرف سلطنت‌طلب‌ها بر علیه شورای ملی مقاومت انجام می‌شود گفت: "همراه با این اشکال اساسی، لائیک‌های دست‌راستی، یک مطلب دیگر را هم عنوان می‌کنند و آن اینکه درست است که ما می‌خواهیم دین را از دولت تفکیک بکنیم، اما ضما از آنجائی که آدم‌های دموکراتی هستیم معتقدیم بایستی که به عقاید و شعائر مذهبی مردم هم احترام گذاشت. پس بنابراین ما آدم‌های ضد مذهبی نیستیم مذهب را نمی‌خواهیم از بین ببریم، ولی می‌خواهیم مذهب را تفکیک بکنیم. درباره‌ی تفکیک مذهب از دولت که دیدیم قانون اساسی که به آن دارند استناد می‌کنند به چه شکل مذهب را از دولت تفکیک می‌کند. اما راجع به احترام به شعائر مذهبی‌شان آنرا هم خوبست توجه بکنید که در زمان شاه هم اینچنین بوده حالا هم دنباله‌اش است، (درواقع) حمایت و پشتیبانی از دستگاهی است که ما به آن می‌گوئیم ارتجاع مذهبی، دستگاه قم و مراجع تقلید و... اینهایی که در واقع بار عظیم عقب‌افتادگی فرهنگی ایران تا حد زیادی بر دوش آنهاست، چیزی که الان مورد سوءاستفاده‌ی حکومت

ولایت فقیه قرار گرفته برای اینکه سلطه‌ی خودش را بر مردم ایران تحمیل کند؛ آنها به بندوبست و کنار آمدن با این دستگاه می‌گویند احترام گذاشتن به شعائر مذهبی مردم ایران، من صراحتا به شما بگویم، عقیده‌ی خود من است و عقیده‌ی بقیه‌ی اعضای شورا هم هست، از خود همین آقای گنجهای هم حتما خواهید شنید، ما با این مذهب اصلا مخالفیم، با مذهب ارتجاعی مخالفیم، مبارزه داریم می‌کنیم، اینجور احترام گذاردن‌ها را اصلا قبول نداریم، احترام به خرافه گزاردن، احترام به ارتجاع گذاشتن را اصلا قبول نداریم ولو تحت نام مذهب باشد.

پس بنابراین موضع ما کاملا مشخص است می‌گوئیم "حکومت (جمهوری) موقت دموکراتیک اسلامی" طی می‌کنیم دوره‌اش شش‌ماه است. پس از آن اصلا محتوای قانون اساسی آینده - که اگر باصطلاح اکثریت نمایندگان مجلس موسسان از نوع کسانی باشند که در شورای ملی مقاومت هستند - تفکیک دین از دولت را در رژیم آینده حتما تضمین خواهند کرد. این را بگویم، که از آوردن نام جمهوری دموکراتیک اسلامی هم بدلائیل سیاسی خاص و مشخص اصلا نمی‌ترسیم. از اینکه متهمان بکنند به اینکه چرا اسلامی‌بازی درآوردید، نمی‌ترسیم به دلیل اینکه محتوایش را دقیقا مشخص می‌کنیم که چه هست. با "شعائر اسلامی بازی" هم مخالفیم - بنحوی که آقایان می‌کنند - یعنی دوباره با اعتبار و حیثیت دادن به یک دستگاهی که الان بزرگ‌ترین و غیرانسانی‌ترین اختناق را بنام دین بر کشورمان حاکم کرده (مخالفیم) آنچه که شورای ملی مقاومت در واقع از رابطه‌ی دین و دولت می‌فهمد، همین است. یک عدم رابطه، یک تفکیک قدرت و برسمیت شناختن کامل حق دموکراتیک مردم در تعیین سرنوشت خود و بدون قائل شدن هیچگونه امتیازی برای هیچ مذهبی، و برای هیچ مسلکی.

سخنان

استاد جلال گنجهای

سخنران بعدی، آقای گنجهای بود که سخنان خود را با تجلیل و تکریم "مردان و زنان آزاده و رزمنده‌ی شهید و اسیر" آغاز کرد. وی سپس به صحبت پیرامون موضوع جلسه پرداخت و گفت: ابتدا باید ببینیم که مسئله (تفکیک

دین از دولت) از طرف چه کسی و از چه موضعی مطرح می‌شود و اینکه هدف، گرفتن چه نتیجه‌ای است. "چون ما که توی خلا و چار دیواری کتابخانه بحث نمی‌کنیم، بلکه در فضای سیاسی بحث می‌کنیم و راجع به مسائلی که به سرنوشت یک ملت مربوط می‌شود، ملتی که حامل شرافت - های عظیم تاریخی است. این شعار گاهی به گونه‌ای طرح می‌شود که گوئیا تاریخ ایران دو فصل جدا دارد: یک فصل حاکمیت غیردینی که با قیام ۲۲ بهمن ۵۷ تمام شد و یک فصل حاکمیت دینی که از این تاریخ شروع شد." در حالیکه "نه حکومت کسانی که سلطنت‌شان را "موهبتی الهی" می‌دانستند و رسماً پذیرفته بودند که پنج تا مرجع تقلید در مجلس‌شان حق وتو دارند، حکومت غیردینی بود و نه آنچه حالا یک مشت عمامه بسر سازمانش داده‌اند، حکومت دینی است!"

وی سپس به بررسی سوءاستفاده‌هایی پرداخت که از جنایت‌ها و اقدامات ضد بشری خمینی می‌شود و یادآور شد که چنین کسانی می‌خواهند وانمود کنند که "نه تنها دین بلکه هر ایدئولوژی یک خاصیت ضدآزادی دارد، چون آدم معتقد به ایدئولوژی، اول یک اصولی را می‌پذیرد و بعد بر مبنای آن اصول حرکت می‌کند و به این ترتیب (از آغاز) آزادیش را از دست می‌دهد و در نتیجه (اگر چنین کسی به حاکمیت برسد) جامعه را هم به روز تباه محدودبینی و محدودنگری می‌کشاند!... جوهر این حرف انحلال همه‌ی جریان‌های فکری است که بر پایه‌ی تجارب مبارزاتی ملت ایران پدید آمدند، گذشته را ارزیابی کردند، خط درآوردند، با سر به جنگ شاه رفتند و با خون‌هایشان آنقدر (او را) بی‌حیثیت کردند که رابطه‌ی قابل قبول او را با ارباب‌هایش به زیر علامت سوال بردند و آن نظام را به سقوط کشاندند." در صورتی که "بدون ایدئولوژی شکل جریان مبارزاتی شکل نمی‌گیرد؛ و بدون آن نمی‌توان مرجع تقلیدی را که روی دوش ۶ میلیون استقبال‌کننده‌ی گریبان‌دار یک جامعه‌ی هزار ساله شده به روز سیاه امروزی نشانند."

در مورد عمق فرهنگ مذهبی در جامعه‌ی ایران، آقای گنجهای گفت: "مذهب فقط ایدئولوژی یک جریان سیاسی مشخصی که حالا عضو شورای ملی مقاومت و یا بقیه در صفحه ۲۷

نگاهی به نوسدها و کفدها

یکسال پس از "والفجر" ها

بقیه از صفحهی آخر

* رفسنجانی (کیهان - ۱۸/بهمن/۶۱): "دیشب حملهی سرنوشت‌ساز رزمندگان اسلام آغاز شد. خوشبختانه با اسمی که گذاشته‌اند، عملیات فجر، وبا الهامی که از نام قرارگاه می‌گیریم، انتظار داریم که این آخرین عملیات رزمی ما باشد و سرنوشت نهائی منطقه را تعیین کند."

* رفیق دوست وزیر سپاه (اطلاعات - ۱۴/بهمن/۶۱): "... ما انشاء‌الله در همین "ایام‌الله" است که باید به ملتمان نوید پیروزی را بدهیم... و بزودی نوید پیروزی بزرگ را خواهید شنید."

* صیاد شیرازی (اطلاعات - ۱۱/بهمن/۶۱): "بزودی شاهد پیروزی بزرگی خواهیم بود."

* رفسنجانی (اطلاعات - ۲۵/بهمن/۶۱): "امروز بیش از هر زمان دیگری، نیروهای مسلح را در جبهه‌ها جمع کرده‌ایم و همچنان هم سیل داوطلبان (۱) به طرف جبهه‌ها سرازیر است و مقدمات حرکتی که تا روشن شدن سرنوشت جنگ متوقف نخواهد شد، فراهم است. فقط آنچه که می‌تواند حرکت ما را محدود کند، ملاحظاتی است که در نظر داریم، تا خونریزی و تخریب کمتر بشود (!)"

ولی سیاست این است که عملیات ادامه خواهد داشت و عملیات "والفجر" آخرین عملیات ماست..."

* پیام مسئول شورای ملی مقاومت درباره‌ی آخرین تهاجم جنگ‌افروزان‌های خمینی (مجاهد ۲۸/بهمن/۶۱): "شاهدان عینی از ارتش دست کم پنج‌هزار کشته را تا روز دوم حمله گزارش می‌کنند که در میان آنها جوانان کم‌سن و سال که اغلب در میدان‌های مین به گام مرگ فرستاده شده‌اند، فراوان دیده می‌شود."

* رفسنجانی (کیهان - ۲۸/بهمن/۶۱): "در مجموع دستاوردهای این عملیات (والفجر مقدماتی) بسیار خوب بوده است و آنچه که در برنامه بوده به خوبی انجام شده، منتهی شرایط ایجاب می‌کند که در حال حاضر همه چیز برای ملت شهیدپرور ایران گفته شود."

* خامنه‌ای (کیهان - ۲۸/خرداد/۶۲): "همه‌ی کسانی که می‌توانند در میدان جنگ حضور پیدا بکنند و وجود آنها در جنگ لازم است به میدان‌های جنگ بشتابند، همه‌ی دوره‌دیده‌ها و درس‌خوانده‌های جنگ، همه‌ی زحمت‌کشیده‌ها... ضربات شما یکی پس از دیگری بر فرق دشمن شما وارد شده است و منتظر ضربی آخر است، ضربی آخر را به دشمن خدا وارد کنید."

* صانعی (جمهوری - ۵/اردیبهشت/۶۲): "این جمله را (جنگ جنگ تا پیروزی) از امام امروز شنیدم، امام خط مشی را برایتان معین کرد، شورای عالی دفاع است که باید از جمله‌ی امام خط مشی بگیرد."

* رفسنجانی پس از شروع عملیات "والفجر ۳" (اطلاعات - ۹/مرداد/۶۲): "این عملیات یکی از حرکت‌های بسیار با ارزش و درخشان بوده و موفقیت عملیات چشمگیر است و انشاء‌الله بزودی برنامه‌های جدی دیگری که باید برای پایان دادن به جنگ داشته باشیم و هدف اصلی حرکت‌های جدید ماست، معلوم خواهد شد. من از مردم شهیدپرور، از جوانان غیور و مخصوصاً دوره دیده‌ها تقاضا می‌کنم، هر چه زودتر خودشان را به جبهه‌ها برسانند که همه‌ی شرایط برای پایان دادن به جنگ... آماده شده است."

* رفسنجانی (اطلاعات - ۸/آذر/۶۲): "در عملیات "والفجر مقدماتی" و "والفجر ۱" همه‌ی اهداف بدست نیامد، ولی پیروزی نسبی داشت، "والفجر ۲" و "والفجر ۳" هر دو موفق بودند. عملیات "والفجر ۴"، عملیات بسیار جالبی بود."

* صیاد شیرازی (اطلاعات - ۲/مهر/۶۲): "در عملیات "والفجر مقدماتی"، ما خود را با تحلیل‌های نظامی توجیه می‌کردیم و گفتیم برای حمله‌ی قوی‌تر تعداد را بیشتر کنیم و امکاناتی را بکار گیریم. در این عملیات دشمن از آخرین تجاربتش استفاده کرده بود و پیشروی ما در عمق کند شد و نتیجه‌ی آن مراجعت به خط اول

بود... پس از مدت‌ها تاخیر به "والفجر" رسیدیم که به ظاهر عملیاتی ناکام بود."

* مشکینی (مجاهد - ۲۷/مرداد/۶۲): "بی‌پرده بگویم ما در عملیات "والفجر" (مقصود حمله اول است) شکست خورده‌ایم و اگر وضع به همین منوال باشد بطور حتم در مابقی حملات هم شکست می‌خوریم."

* خامنه‌ای (اطلاعات - ۳۱/شهریور/۶۲): "در پاسخ به این سوال که ملت ما خصوصاً در نقاط مرزی که زیر بمباران دشمن هستند انتظار دارند حرف آخر زده شود، گفت: ما حرف آخر را تدریجاً داریم می‌زنیم خیلی نگران نباشید."

* جمهوری (۵/مرداد/۶۲): "عملیات پیروزمند "والفجر ۲" دقیقاً در زمانی انجام شد که تبلیغات دستگاه‌های خبری دشمنان انقلاب اسلامی مبنی بر بی‌تفاوتی مردم ایران نسبت به مسأله‌ی جنگ و خستگی رزمندگان ایرانی به اوج خود رسیده بود."

* اطلاعات (۵/مرداد/۶۲): "سکون در جبهه‌ها می‌تواند جنگ را بصورت یک مسأله‌ی فراموش شده در آورد و در آنصورت هرگونه اصرار ما بر ادامه‌ی جنگ، نه یک خواسته‌ی بحق، بلکه یک اصرار بر جنگ‌طلبی تلقی خواهد شد."

* ناطق‌نوری وزیر کشور (کیهان - ۲/مرداد/۶۲): "این جنگ را نمی‌شود به حال خود رها کرد و امروز یک قدم عقب‌نشینی ما یعنی شکست اسلام (!) در منطقه است."

* خمینی (کیهان - ۲۶/مرداد/۶۲): "آنها که در خانه نشسته‌اند و می‌گویند مردم خسته شده‌اند از جنگ و خسته شده‌اند از چه و چه، آنها خودشان خسته هستند."

* خمینی (اطلاعات - ۱۸/مرداد/۶۲): "جنگی که الان در کار است، جنگ سرنوشت‌ساز ماست... لذا این جوان‌های ما هستند که باید این سرنوشت را به آخر برسانند. و این جوان‌های ایران هستند که باید تنور جنگ را گرم نگه‌دارند."

* اطلاعات (۹/اسفند/۶۱): "با اجرای این ماموریت (والفجر)، بسیاری از پرسنل این گردان، به قرارگاه خود باز خواهند گشت. بعبارت ساده‌تر اجرای این ماموریت... مشروط است با شهادت ۹۹ درصد از پرسنل آن..."

* لیبراسیون (۱۹/اوت/۸۲): "تنها در روز شنبه، ۳۳۴۲

ایرانی در منطقه‌ی مرکزی مهران کشته شده‌اند. فردای آن روز، ۵۶۹۵ سرباز و "پاسداران انقلاب" ایران از پای درآمده‌اند."

* کوتیدین (۱۹/آریل/۸۳): "نیروهای ایرانی طی یورش اخیر خود از مرز عراق عبور کرده‌اند، اما تنها چندصد متر به جلو رفته و سپس به عقب رانده شده‌اند. ایرانی‌ها بیش از ۱۴۰۰۰ کشته و ۴۰۰۰۰ زخمی برجای گذاشته‌اند."

* فرماندهی سپاه پاسداران منطقه‌ی ۱۰ (کیهان - ۳۰/شهریور/۶۲): "... تاکنون ۴۵ کارخانه بسیج شده و حدود ۲۰ هزار نفر از کارگران متعهد به جبهه‌های جنگ اعزام شده‌اند."

* پرورش وزیر آموزش و پرورش (کیهان - ۹/مهر/۶۲): "طبق آماری که ما در دست داریم، ۵۳ تا ۵۷ درصد از دانش‌آموزان عضو بسیج، در جبهه‌های جنگ هستند و ما هر روز می‌بینیم که مدرسه‌ای با نام شهیدی آشنا می‌شود."

* طاهری امام جمعه‌ی اصفهان (کیهان - ۲۶/آذر/۶۲): "آمار شهدای استان اصفهان یک ثلث کل شهدای ایران است، قدری هم بیشتر."

* کیهان (۱۵/آبان/۶۲): "مراسم بزرگداشت ۱۲۰ شهید اخیر نجف‌آباد و ۹ تن از روحانیون شهید این شهر در عملیات "والفجر ۴"

* اطلاعات (۹/آبان/۶۲): "به مناسبت تشییع پیکرهای پاک ۴۲ تن از شهدای عملیات پیروزمندان "والفجر ۴"، تبریز بحال تعطیل در آمد."

* امام جمعه‌ی طالقان (جمهوری - ۱۹/آبان/۶۲): "از یک بخش کوچک طالقان، ۱۵۰ شهید به‌مراج (۱) می‌روند."

* خمینی (اطلاعات - ۱۱/بهمن/۶۱): "این بودجه‌هایی که ملاحظه می‌کنید، اینها نمی‌تواند کار دولت را درست کند این ملت است که باید درست کند... جنگ هر روز چند صد میلیون خرج دارد."

* هاشمی رفسنجانی (رادیو رژیم - ۲۳/آذر/۶۲): "بزرگترین گرفتاری ما اینست که بی بودجه‌ی مملکت را خرج جنگ می‌کنیم که اگر نصف این بی‌خرج جنگ نکنیم، تورم پائین می‌آید."

* موسوی نخست وزیر (اطلاعات ۱۲/شهریور/۶۲): "در شرایط حساس جنگی که درآمدهای ارزی ما محدود بود با طرح مناسبی که ریختیم قسمت اعظم

ارز در خدمت جنگ قرار گرفت."

* رئیس سازمان برنامه و بودجه (کیهان - ۱۴/آذر/۶۲): "در پرداخت‌های جاری، مبلغ ۱۶۴۴ میلیارد ریال پرداخت‌های جنگ در سال ۶۲ وجود دارد."

* نماینده‌ی مجلس (اطلاعات - ۳۰/آذر/۶۲): "برای جنگ اگر ما حساب کنیم یک‌سوم بودجه، یعنی ۳۲۲ میلیون تومان در روز صرف جنگ می‌شود."

* موسوی نخست وزیر (کیهان - ۸/آبان/۶۲): "باید در این جا پرسید آیا می‌خواهیم این جنگ... را تا پیروزی ادامه دهیم یا نه؟ اگر باید این کار را بکنیم باید به طریقی هزینه‌ی جنگ را تامین کنیم. تا به سمت مالیات می‌رویم صدا بلند می‌شود که مالیات سنگین از مردم می‌گیرید... بنده می‌پرسم آیا امکان دارد بودجه‌ی جنگ را کم کنیم."

* موسوی نخست وزیر (اطلاعات - ۱۷/آبان/۶۱): "امکانات دولت در اختیار جبهه‌هاست، من فقط اشاره‌ای به ماشین‌آلات سنگین در سطح کشور می‌کنم. در یک سال پیش جبهه‌ها هر وقت ماشین‌آلات سنگین خواستند، ما از همه جا جمع کردیم و به جبهه‌ها گسیل داشتیم."

* منافی وزیر بهداشت (کیهان - ۳/آبان/۶۲): "... وزارت بهداشتی هر چهار روز یک آمبولانس در جبهه از دست داده است."

* خمینی (کیهان - ۲/آبان/۶۲): "من امیدوارم که این جنگ دیگر همین روزهای آخرش باشد انشاء‌الله."

* رفسنجانی (کیهان - ۱۰/دی/۶۲): "برای پیروزی در این جنگ هیچ راهی جز ادامه‌ی بسیج عمومی و حضور نیروهای ایثارگر وجود ندارد."

* محسن رضایی (اطلاعات - ۲/مهر/۶۲): "ادامه ندادن به جنگ برای کشور ما یک فاجعه است."

* صانعی (اطلاعات - اول آذر ۶۲): "جنگ هم اگر در راس مسائل است برای این است که در حفظ نظام اثر بیشتری دارد."

* طاهری امام جمعه‌ی اصفهان (کیهان - ۲۶/آذر/۶۲): "اکنون مسئله‌ی جنگ را ما باید در اولویت قرار بدهیم و عزیزانی که به جبهه رفته‌اند و باز هم توان رفتن به جبهه را دارند این را بر هر کاری مقدم بدانند. زیرا اگر در این مقطع خاص زمانی

برای تحقق صلح و آزادی همه سلاح‌ها را بجانب رژیم ضد بشری خمینی نشانه رویم!

یکسال پس از "الفجر" !ها

وقفهای در جنگ پیدا کنیم، این بالاترین چشمروشنی برای کفر و استکبار جهانی است.

* منطری (رادیو رژیم - ۷/بهمن/۶۲): "ما امیدواریم رزمندگان اسلام خود را برای دادن جواب آخر آماده کنند."

* طاهری امام جمعه اصفهان

(کیهان - ۲۶/آذر/۶۲): "گاهی پیروزیها خیلی چشمگیر است، گاهی تا آن حد نیست. قاعدهی طبیعی در جنگهای دراز مدت هم همین است."

* رفسنجانی (کیهان - ۶/دی/۶۲): "گرچه جنگ از روزی که شروع شده برخی از فعالیتهای ما را مختل کرده، اما در مجموع ما به طرف

فرسایش نمیرویم، به طرف تقویت میرویم."

* منتخبنیا نمایندهی شوش و اندیشک (کیهان - ۲۴/دی/۶۲): "امام عزیزمان تاکید بر مسئلهی جنگ دارند، آیا حقیقتا مسالهی جنگ در راس کارهای این کشور است؟ من ادعا میکنم و به اثبات میرسانم که اینطور نیست و در عمل جنگ در کنار زندگی عادی ما هست و مثل اینکه با این روش ما تصمیم داریم جنگ را تا سالهای سال ادامه دهیم."



جنگ خانمانسوز خمینی از زبان تصاویر



قزوین



قزوین



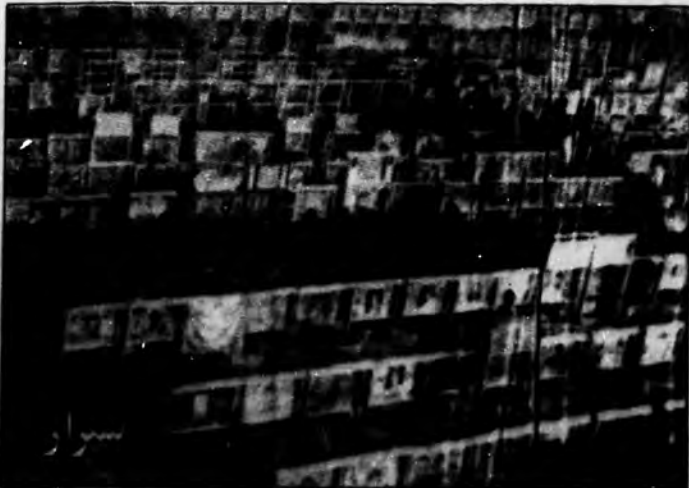
شیراز



اصفهان

مجلس بزرگداشت شهدای دیرستان مدرس منطقه ۱۲ تهران

محمد دوزی	لادن شرف	صدار ما نعت	محمد پور صفا
امیر شیری	محمد کاظم خوشمنده	مسعود سبک	امیر لاجوردی
محمد شایسته	اسدالله عثمانی	اکبر نوری	شهاب افغان
محمد باقری	حسن عباس اسفندی	محمد مرادی زکری	حسن شمشادی
علی سلیمی	محمد باغی	عاصم شریع مبارک	حسن دشتاد



اشعار و سروده‌هایی بمناسبت دومین سالگرد "عاشورای مجاهدین"

اسماعیل و فا - یغمائی

موسی

نه... نه!
آتش میانِ ظلمت پنهان نمی‌شود
"موسی" درونِ خاک
اگر چند
دشمن ترا ز ما بستاند
با یک گلوله یا گه به یک رگبار
... گم کرده‌ایم ترا
در سال‌های روشن آینده
سردارِ بی‌مزار!

* * *

بعد از دو سال
وقتی مزار گمشده‌ات را
از خلقِ خویش نشان جستیم
گفتند:

— در سرزمین فتح
بر قلعه‌ی غرور ملت ایران
بر بامِ پرستاره‌ی خورشید انقلاب
در سایه‌های نور
"سردار"

خفته است.

۲/ بهمن ۶۲

در پهنه نبرد رهایی بخش

صدیقه شاهرخی

— "من یک زنم" (۱)
در خانام به هیئت یک مادر، یک همسر
در کارخانه، در مزرعه به جامه‌ی یک کارگر
با دست‌های خسته‌ام اینک
زیبائی و طراوت و شادابی
تنها بسانِ خاطره‌ی زنگ خورده‌ایست
پنهان به سالیان گذشته، در رنج و در غبار
بر دست‌های خسته‌ام اینک
زخم عمیقِ قرن‌های پیاپی، در خون نشسته است
زخمِ تمامی آن دخترانِ قالیباف
در دخمه‌های "یزد" و "گرمان" سردابه‌های "کاشان"
در پهنه‌ی تمامی مزرعه‌های برنج
درم زنان رنج‌دیده‌ی "گیلان"
رنج تمام گودنشینان، یا آن زنان که در دل دود و غبار
در کوره‌های آجر "مامازن" (۲)
چون مردگان زاده‌ی غارتگری
جان می‌کنند — مردن تدریجی
برگردد ام برجای مانده است، در رهگذار قرن‌های پیاپی
آثار تازیانه‌ی ارباب، آثار و بار حقارت

بقیه در صفحه‌ی ۲۵

در این شب!

سحرخوان! تو ماندی!

و رفتند و
خفتند و
مردند
تو ماندی!
و همچون درختی — گه عریان
فروشته خود را
به چشمانِ باران
تو ماندی!
طپش‌های قلبِ گبوتر!
تو در ذهنِ آفاق مردم
تو ماندی!
بر این رود ظلمت
عبورِ رفیقان خود را
— تو رنگین‌گمانی
تو زیباترین پُل
تو زیباترین گل
گبوتر، گبوتر!
— تو خونت

رها شد

در این شب، در این شب!
سحرخوان، سحرخوان!
تو خونت صدا شد!
تو ماندی!

و در هر دو سوی تو آتش
تو اما! تو اما!

تو با پایِ تاول

تو با ساقِ زخمی

تو بر تیغ‌های تیزِ خنجر دوییدی!

دوییدی!

دوییدی و

— آخر

بدانجا که باید، رسیدی و

ماندی!

تو ماندی!

تو ماندی

چرا که تو خونت گره زد

هر آن خونِ پاکی

کز این سینه

— آن سینه

جوشید و جوشد

به سحرخوان خلق: موسی

کمال رفعت صفائی

از آن پیش و
زین پس
تو ماندی، در این خون و آن خون!
تو ماندی!
تو خونت سبب شد
و گل‌های خونِ کسان در سبب ریخت
تو خونت سحر شد
تو ماندی:

در این خنجری گه

— بدستان ما

چو تیزی ذهنت

درخشد عیان

نسیم رفیقانه

ماندی!

تو برقِ غریوانه

ماندی!

چو مرهم به زخمان "گشت" و

چو مرهم به زخمان "گار"

تو ماندی!

طپش‌های قلبِ گبوتر!

تو از بندِ شب زنده جستی!

تو بت را شکستی!

تو بر گزمه‌ها، چیره گشتی!

طپش‌های قلبِ گبوتر!

تو ماندی!

تو ماندی و

اکنون:

چه آهنگ شادی

در این نبضِ طوفانی مانهفته‌ست

— آه

چه سود و زیانی!؟

چه ترسی!؟

چه خواهیم، چه خواهی!؟

به غیر از رهایی دیگرگان

آه — چه آهنگ شادی

در این نبضِ طوفانی مانهفته‌ست

آه — تو موسی!

تو موسی!

تو ماندی!

چو منظومه‌ای

واژه‌هایش ستاره

تو در گهگشان رهایی

تو در گهگشان خدائی

تو ماندی!

اشعار و سروده‌هایی بمناسبت دومین سالگرد "عاشورای مجاهدین"

تا ماه نخفته است، بشتابید!

به یاد خواهرم "اشرف"
کمال رفعت صفائی

از دیگران بپرس!
"در جنگِ خنجر و گنجشک
بازنده

گنجشک بی‌نواست!"

چاووش: تا ماه نخفته است، بشتابید!
- تا ماه نخفته است، بشتابید!
- تا شب نرانده اسب خود، در راه
- تا ره نبسته یخ
- تا ماه نمرده است، بشتابید!

دختر: نیاز نیست
اصلاً نیاز نیست
فانوسِ مهرِ خلق
بر بام راه می‌آید
آه - مادر: نگاه!
فانوس ماه
بر بام راه ...

دختر: زیباترین زره
زخم گشاده است
بر سینه‌ی چریک
زیباترین گلاهِ
آفاقِ مهرِ خلق
بر گاکُلِ پریش

اشرف شتافت

مادر: دختر کجا!؟

- این وقت شب ...
- در خانه‌ات بیاسای

چاووش: تا ماه نخفته است، بشتابید!
دستان شب بر روی ماشه‌ی شلیک است

دختر: مجال گفتگو نیست!

در شب مجال گفتگو نیست!
دارد هلاک می‌شود روز

مادر: آه! با دست‌های خالی
در عصر خشکسالی

شب، چشم صبح، بسته‌ست!
- آه، در خانه‌ام چه‌سان بیاسیم
هنگام که تازیانه شخم می‌زند
آسایش گسانم را

چاووش: تا ماه نخفته است، بشتابید!
تا ماه ...
دارد مجال می‌رود از دست!

... پس لااقل
یک ظرف آب! ...

چاووش: تا ماه نخفته است، بشتابید!
تا شب نرانده اسب تاریکی

مادر: اما، عزیز من!

باران گرفته است!
باران گرفته است و

دختر: آن گو که ما را به راه می‌خواند
از چشمه‌های راه
خود مهربانانه خواهد مان نوشتند
آه! آب، زهرم شود
در قاب آن اگر
تصویر تشنگان را نیابم باز

از هزار سوی
سرمای سخت می‌وزد!

چاووش: تا ماه نخفته است، بشتابید!
تا شب نرانده اسبِ قحطسالی!

پس، لااقل

بارانی مرا بردار!

مادر: آخر بمان، بمان، بمان!
تا زخم دیرینه‌ات شفا یابد

دختر: مردم برهنه می‌گردند

مردم برهنه می‌میرند
مردم، تمام سال ...

دختر: اما ستم
بر زخم کهنه‌ی خلق
پیوسته زخم‌های تازه می‌گارد

- آه، پیراهنم گفن شود
پیراهنم گفن شود

آه
بگذار که زخم زندگی

بی‌یاد عریانی خلق
پیراهنم
گفن

با مرگ من شفا یابد

شود

دست می‌تواند بُرد

چاووش: تا ماه نخفته است، بشتابید!
تا ماه ...
در خون مجال گفتگو نیست

چاووش: تا ماه نخفته است، بشتابید!

تا مه نرانده اسب تاریکی
تا ماه نمرده است ...

چاووش: تا ماه نخفته است بشتابید!
صندوق شهر

من می‌ترسم از دیدار جنگِ خنجر و گنجشک!

دختر: در پشت پرده‌ی دود

مرعوب چنهی دیو نباید بود:
از یک تشکل نترس

مادر: پس لااقل، مجال ده

تا من، زره به قامت دوزم
تا من، گلاهِ به گاکُلِ باقم

از نعش عاشقان لبالب شد
تا ماه نخفته است، بشتابید!

همچون غرابه‌ای عتیق
درهم فرو بریزد

آخر ...

اینگونه جنگ، دیوانگی‌ست

مادر: راه، سخت و غریب و تاریک است
فانوس روشنی برای خود بردار

صحنه‌ای از جریان شهادت سردار شهید خلق موسی خیابانی و سمبل زن انقلابی مجاهد اشرف ربیعی (رجوی)



مجاهد شهید مهناز کلانتری



مجاهد شهید عباسعلی جابریزاده (نصاری)



مجاهد شهید ثریا سناری (جابریزاده/نصاری)



مجاهد شهید مهشید فرزانه‌سا (مقدم)

خون روی زمین ریخته بود و خرابه پشت آن قرار داشت ایستاده بود و از رفتن مردم به طرف خرابه مانع می‌کرد. با کمک یکی از پیرمردهای محل به طرف خرابه رفتیم و قلبم از حرکت ایستاد. حاشیه‌ی خونی از دیوار منزل سردار به طرف خرابه روی زمین ریخته شده بود و در ناحیه‌ای که گودتر از جاهای دیگر بود، مرد بلند قد و رشیدی در حالی که در ناحیه‌ی ران او خون زیادی دیده می‌شد و از زیر بدن نیز خون روی برف‌های سفید جاری شده بود، بی‌حرکت خوابیده بود، در حالی که صورتش پوشیده بود. در کنار او جسد دیگری بود که تمام آن با پتو پوشیده شده بود و گفتند که جسد اشرف است. قلبم ایستاد. عرق سردی بر پیشانیم نشست و پاهایم سست شد. شنیدم که دو مرد برف پاروکن که در پشت‌بام مقابل مشغول کار بودند می‌گفتند: "خواهر، این دو نفر که توی خرابه افتادند در خود می‌پیچیدند و نفس‌های آخر را می‌کشیدند تا یکبار بی‌حرکت به روی زمین افتادند." دوباره به داخل خیابان "کوه‌بن" آمدم. پاسدارها به شدت مراقب بودند کسی به محل حادثه نزدیک نشود. در این حال عده‌ی زیادی فریاد زدند: "بچه‌ها را ببینید!" به علت ازدحام نتوانستم ببینم، ولی گفتند که دو تا پسر بچه‌ی ۴-۵ ساله را بیرون آوردند و قبلا هم مصطفی عزیز، این بقیه در صفحه‌ی ۲۱

"طفلک پدر و مادرها" و دیگر خفه شدم. کوچکترین بی‌احتیاطی باعث لو رفتن بود...
... حال خیابان "کوه‌بن" و کوچه‌های اطراف پر از "بنز"های ضدگلوله با شیشه‌های تیره‌رنگ بود؛ بعلاوه یک "تویوتا"ی آبی یا نقره‌ای رنگ، یک "پژو"ی سفید و چند "پیکان" دیده می‌شد. خانمی از همسایه‌ها گفت که حدود یکماه بود که این "تویوتا" را پارک شده در این خیابان دیده بوده.
دو "بنز" ضدگلوله با سه یا دو سرنشین و یک راننده که حداقل دو نفر آنها لباس شخصی داشتند، به محوطه وارد شدند. موهای آنها مدل‌دار و مرتب، عینک‌های تیره، بلوزهای یقه‌سکی بسیار شیک، کت و شلوارهای آخرین مد و کفش‌های واکس‌زده به پا داشتند. پاسدارهایی که در عملیات شرکت داشتند در حالی که جلیقه‌های ضدگلوله را از نشان در می‌آوردند، به "بنز"ها نزدیک می‌شدند و با افراد لباس شخصی درون "بنز" دست می‌دادند و مورد تفقد قرار می‌گرفتند. البته می‌دانید که عملیات با گروه ضربت کمیته‌ی مرکزی بود و افراد کمیته‌ی سعدآباد بعد از اتمام کار برای مسائل امنیتی به آنجا آمدند. دیدم که مردم به طرف خرابه‌ای که جلوی حیاط منزل سردارمان بود، می‌روند و برمی‌گردند. یک پاسبان هم نزدیک ناحیه‌ای که

(او فریاد می‌زد) صدا، لحظه‌ای قطع نمی‌شد و صدای شکستن شیشه چند باری به گوش رسید. ناگهان از زاویه‌ای که ما نگاه می‌کردیم، به نظر می‌رسید که پاسدارها "ژ-۳"ها را به سمت پائین گرفتارند و از حالت آماده‌باش خارج شده‌اند. اگر اشتباه نکنم، ساعت حدود ۹ و ۳۰ دقیقه بود که عملیات به پایان رسیده بود. سراسیمه و هراسان خود را به محل رسانیدم و گروهی از همسایگان را دیدم که در نزدیکی محل جمع شده‌اند و درباره‌ی قضایا صحبت می‌کنند. همه، صحبت از کشف یک خانه‌ی تیمی می‌کردند و هیچکس نمی‌دانست که در واقع چه کسی یا چه کسانی آنجا بوده‌اند. برای من جمع کردن اطلاعات از همان حرف‌های دهان به دهان، مهم بود. خود را داخل گروه‌های مختلف کردم و اینها مسائلی بود که شنیدم و دیدم...
... بقیه‌ی همسایه‌ها بخصوص زن‌ها چشم‌های پر از اشک و حیرت‌زده‌ای داشتند و فقط با نگاه دنبال چهره‌ی اطمینان‌بخشی می‌گشتند که های‌های گریه‌کننده نمی‌دانم من چه وضعی داشتم. پاهایم تا مچ توی برف بود و زبانه مثل یک تکه سنگ خشک شده بود. فقط چون نگاه‌های مشکوک زیاد بود و به افراد زل‌زل نگاه می‌کردند، چند باری با صدای مادرانه گفتم:

در عاشورای مجاهدین و در رکاب سردار آزادی مجاهد کبیر موسی خیابانی و سمبل زن انقلابی مجاهد، شهید اشرف ربیعی، شماری از ارزنده‌ترین فرماندهان و اعضای سازمان مجاهدین خلق ایران بشهادت رسیدند. مجاهدین شهید فرمانده محمد مقدم، میرطه میرصادقی (خسرو)، محمد معینی (افشین)، کاظم مرتضوی (مالک)، تمینه رحیمی‌نژاد (میرصادقی)، عباسعلی جابریزاده نصاری، ثریا سناری (جابریزاده)، مهشید فرزانه‌سا (مقدم) در همان پایگاه سردار و در کنار او به خون غلطیدند و مجاهدین شهید خسرو رحیمی (رحمان)، محمدحسن پورقاضیان (منصور)، فاطمه نجاری (شمیم)، شاهرخ شمیم، مهناز کلانتری، حسین بخشافر، حسن مهدوی، ناهید رافتی (مهدوی) و سعید سعیدپور در پایگاه‌های دیگر و پس از ساعت‌ها نبرد و مقاومت قهرمانانه در برابر پاسداران جنایتکار خمینی، جان در راه آزادی و رهائی خلق فدا کردند. عکس‌های تعدادی از این شهدای فراموشی‌ناپذیر در همین صفحه و صفحه‌ی اول همین شماره به چاپ رسیده است.
اما آنچه که ذیلاً ملاحظه می‌کنید، قسمت‌هایی از نامدی یک خواهر شریف و آگاه است که خود از نزدیک شاهد جریان درگیری و مقاومت قهرمانانه‌ی مجاهدین حاضر در پایگاه سردار بوده است.
متن کامل این نامه را - که برای برادر مجاهد مسعود رجوی ارسال شده بود- در نشریه‌ی شماره‌ی ۱۵۱ "مجاهد" درج نمودیم و در اینجا به مناسبت بزرگداشت این روز تاریخی به انتشار قسمت‌هایی از صحنه‌ی درگیری و بازتاب آن در محل، مبادرت می‌ورزیم.
... صبح ساعت حدود ۶ و ۳۰ دقیقه با صدای گلوله - های ممتد، تمام اهالی محل بیدار شدند و نظر به اینکه کمیته‌ی سعدآباد نزدیک بود، شنیدن این صداها غیرعادی نمی‌نمود. برخی فکر می‌کردند که کودتا صورت گرفته و برخی دیگر آنرا تیراندازی معمولی می‌دانستند.
صدای رگبار و نارنجک قطع نمی‌شد و هنگامی که هراسان به بیرون آمدم، صدای پاسدارها

پیام سمبل زن انقلابی مجاهد شهید اشرف ربیعی به خواهران و مادران قهرمان ایران بمناسبت شهادت دهها خواهر مجاهد و اعدام‌های دستجمعی در شهریور ۶۰

بنام خدا
و

بنام خلق قهرمان ایران
خواهران و مادران رزمنده و قهرمان؛
شنبه شب گذشته، خمینی
این پیرکفتار خون‌آشام ارتجاع،
برای دوام حکومت رو به زوال و
رفتگی‌اش دست به یکی از
وحشیانه‌ترین اعدام‌های دستجمعی
اخیر زد و قریب ۲۰۰ تن از
پاک‌ترین فرزندان این مرزوبوم
را به جوخه‌های اعدام سپرد که
۳۰ تن آنان از خواهران رزمنده
و مبارز ما بودند. پیش از این
نیز خمینی جلاد در کشتار
بیرحمانه‌ی دختران و زنان
مجاهدی که در برابر ظلم‌ها و
جنایات خمینی و رژیم قرون
وسطائی او حاضر به تسلیم
نبوده و در راه آزادی و شرف
استوار ایستادند، هیچ تردیدی
به خود راه نداد. در میان
خواهران مجاهد ما که بدست
جلادان خمینی تیرباران شدند،
چندین زن باردار نیز وجود
داشت که خمینی در کشتار آنان
و فرزندان‌شان نیز هرگز درنگ نکرد
و وحشیانه‌ترین و سفاکانه‌ترین
جنایات را که در تاریخ بی‌سابقه
است، یعنی کشتار زنان باردار
را نیز در کارنامه‌ی سیاه
سفاکی‌های خویش ثبت کرد.
چنین جنایاتی نه تنها در تاریخ
میهن ما، بلکه در تاریخ سراسر
جهان بی‌سابقه است و اصولاً در
هر جامعه‌ای اعدام حتی یک زن،
خود ثقل خاصی دارد چه رسد
به جنایت هولناکی که بدست
خمینی خون‌آشام چنین آسان
انجام می‌پذیرد. زشتی و رذالتی
که در پس اینگونه فجایع نهفته
است، برآستی غیرقابل وصف
است. خمینی، این جلاد خلق
در حالیکه برای اعدام جانیان و
قاتلانی همچون تهرانی، کمالی،
آرش و... که جرمشان چون روز
روشن بود، دادگاه علنی و
تماشاچی و خبرنگار و... فراهم
می‌ساخت و گاه هفته‌ها، دادگاه
این جانیان بطول می‌انجامید و
بالاخره با فشار نیروهای خلقی
بود که آنها به کیفر می‌رسیدند،

چنین آسان نوباوگان ما را در
دادگاه‌های مخفی یک دقیقه‌ای و
حتی بدون یک ناظر، محکوم به
اعدام می‌سازد و ۲۴ ساعت از
دستگیری آنها نگذشته، حتی
بدون احراز هویت، به جوخه‌ی
اعدام می‌سپارد! روزی نیست که
خبر شهادت دهها تن از
پاک‌ترین فرزندان این خلق را
بدست اوپاشان خمینی نشنوم؛
فرزندانی که اگر زمان گریستن
بود جا داشت برای هر کدامشان
بحق خون بگیریم، ولی نه جای
گریستن است و نه جای
پریشانی، که هنگامی نبرد است
و انقلاب و حقیقتا که ما در
لحظات شورانگیزی از تاریخ
حیات بشر زندگی می‌کنیم و
مسئولیت بزرگی بر دوش داریم؛
لحظاتی که شاید خود ندانیم
چه نقش تعیین‌کننده‌ای در
سرنوشت اسلام و قرآن و رهائی
و رستگاری بشر ایفا می‌کند.

اگر خمینی می‌پندارد که با
این بگیر و ببندها و این کشتارهای
وحشیانه می‌تواند جلوی حرکت
خروشان انقلابی خلق و بخصوص
خواهران ما را بگیرد به همان
خیال باطلی گرفتار شده که
همواره اسلاف او همچون یزید و
فرعون و حجاج و... گرفتار
بوده‌اند. او با این جنایات
جز کینه و خشم انقلابی ما را
نمی‌افزاید و جز آتش برای خود
فراهم نمی‌سازد و باید بداند
که رفتنی است و با این اعمال،
رفتن خود را تسریع می‌کند.

خواهران مبارز؛
صحبت کردن با شما خواهران
نسل انقلاب و گل‌های به بر
نشسته‌ی سازمان و شما مادران
قهرمان، پرورش‌دهندگان این
نسل انقلابی، خود بسی سخت
و دشوار است؛ مخصوصاً در
زمانی که این نسل تربیت شده
در آتش و خون و برآمده از قهر
انقلابی خلق، می‌رود تا بار
تاریخی گران خویش را بر زمین
گذارد و وظیفه‌ی انقلابی خویش
را به انجام برساند و در این
راه نه از شکنجه‌های سبعانه‌ی
خمینی جلاد هراسی دارد و نه

خبیث و میرا نظر دارد که بر
گرده‌ی مردم سوار است و خلق
و همه‌ی نیروهای خلافت را در
آتش فساد و تباهی و شرارت
و جنایت خویش می‌سوزاند.

خواهران، مادران قهرمان؛
نسل ما درگیر مبارزه‌ی
است که استمرار تاریخی
عاشورا است. در یک طرف خمینی
دجال دین‌فروش و اوپاش و
مزدوران ددمنش او قرار دارند
و در طرف دیگر انسان‌های
پاک‌بختی که سینه‌های کساده‌ی
آنان جایگاه مهر و عشق به خدا
و خلق و کینه و نفرت از ضد خلق
است و در میان آنها خواهران
و مادران ما جایگاه ویژه‌ی
دارند؛ خواهران و مادرانی که
خمینی جلاد پایه‌ی برادران
رزمنده‌ی ما، آنها را مورد کشتار
قرار داده است. و برآستی برای

می‌گذاشت. حال آنکه خمینی
مرد و زن مجاهد، هر دو را
به جوخه‌ی اعدام می‌سپارد و حال
ما بی‌آنکه مرعوب این جنایات
و رذالت‌های خمینی گردیم، در
دنیای سوگند تاریخی زینب با
قلبی سرشار از کینه و خشم،
کینه و خشمی برآمده از خون
شهیدانمان، سوگند یاد می‌کنیم؛
به نوباوگان دنیا نیامده‌ی فاطمه
حسینی‌ها که در بطن مادر
آماج گلوله‌های مزدوران خمینی
شدند، سوگند یاد می‌کنیم؛
به خون پاک نوباوگان شهیدمان
همچون فاطمه مصباح‌ها سوگند
یاد می‌کنیم؛
به سحرگانه‌ی که خیل اسرا به‌شهادت
می‌پیوندند، سوگند یاد می‌کنیم،
به اشک چشم یتیمان این انقلاب؛
سوگند یاد می‌کنیم؛ به چشمان به
راه مانده‌ی همه‌ی کودکان بی‌مادر،
سوگند یاد می‌کنیم؛ که تا پیروزی

برآستی برای سازمان ما می‌یافتیم افتخار است که مربی نسلی بود که در آن زن قهرمان ایرانی
به درجه‌ی از تکامل و رشد و آگاهی و ایمان ارتقاء یافته که با درک تفاوت عظیم میان تفاله‌ها
و پسمانده‌های قرون وسطائی که خمینی جلاد بنام اسلام و قرآن عرضه می‌دارد و اسلام انقلابی
و توحید ناب، در مقابل او می‌ایستد و در این راه بار شکنجه و اسارت و شهادت را قهرمانان
می‌پذیرد؛ زنی که با آگاهی و ایمان و جسارت خویش، پرده‌های ریا و فریب را از صورت خمینی
خون‌آشام به کناری می‌زند و او را در جهان و در تاریخ، افشاء و رسوایی سازد.

نهائی و حاکمیت خلق دست از
مبارزه برداریم و تا سرود فتح
و پیروزی را در گوش کودکان
این آب و خاک سر ندهیم از
پا ننشینیم و در این راه جز
به انتقام تاریخی که زینب
قهرمان نوید آن را داده،
نیندیشیم. ما در این راه به
انتقام خون خواهران و مادرانی
می‌اندیشیم که در نهایت
مظلومیت با شهادت خویش
حقانیت راه و ایدئولوژی خویش
را گواهی دادند؛ خواهرانی که
مرگ با عزت را به زندگی با
ذلت، تحت لوای استبداد
دینی خمینی خون‌آشام ترجیح
دادند. آری، ما با عزمی
استوار راه خواهران و مادران
شهیدمان را همچنان ادامه خواهیم
داد. ایمان داریم که در این راه
پیروزی نهائی از آن ماست.

درود به روان پاک شهدای
۲۸ شهریور

درود بر تمامی شهدای خلق
بویژه خواهران و مادران شهید
نصرن‌الله و فتح‌قریب و بشرالمومنین

اشرف رجوی (ربیعی)
۳۱/شهریور/۶۰

سازمان ما می‌یافتیم افتخار است که
مربی نسلی بود که در آن زن
قهرمان ایرانی به درجه‌ی از
تکامل و رشد و آگاهی و ایمان
ارتقاء یافته که با درک تفاوت
عظیم میان تفاله‌ها و پسمانده‌های
قرون وسطائی که خمینی جلاد
بنام اسلام و قرآن عرضه
می‌دارد و اسلام انقلابی و
توحید ناب، در مقابل او
می‌ایستد و در این راه بار
شکنجه و اسارت و شهادت
را قهرمانان می‌پذیرد؛ زنی که
با آگاهی و ایمان و جسارت
خویش، پرده‌های ریا و فریب را از
صورت خمینی خون‌آشام به
کناری می‌زند و او را در جهان
و در تاریخ، افشاء و رسوا
می‌سازد؛ زنی که جز با زبان
قهر با خمینی جلاد حرفی
ندارد. پس قابل درک است
که چرا خمینی دشمن خود را
در چهره‌ی او می‌بیند و این
چنین دست به کشتار آنها
می‌زند. لعنت ابدی خدا و
تاریخ بر خمینی باد که روی
فرعون را نیز سفید کرد. چه،
فرعون اگر مردان بنی‌اسرائیل
را می‌کشت، زنان‌شان را زنده

لازم بود که قهرمانی‌های زینب،
این معلم کبیر و جاودانه‌ی زنان
مبارز و قهرمان ما بارهای خویش
را بر زمین گذارد و ارزش واقعی
و تاریخی آن روشن گردد. مگر
نبود که این قهرمان کربلا را
حجاب از سر گرفتند و با خیل
اسرا از شهری به شهری و از
دیاری به دیاری بردند و در
خرابه‌های شام سکناش دادند و
تازیانه‌های ظلم بر سر و رویشان
باریدن گرفت؛ مگر نبود که
کودکان ۳ ساله‌ی آنها در
خرابه‌های شام جان باختند و
مگر نبود که بالاخره اینها همه
نقاب از روی یزید، این
باصلاح فرزند کاتب وحی که
آنها را خارجی معرفی می‌کرد،
برکشیدند. آری، خواهران و
مادران قهرمان ما از تبار اویند؛
از تبار مبارزی که در بارگاه یزید
فریاد برآورد که "ای یزید،
زود باشد که انتقام خود را
از تو باز ستانیم" و زینب این
قهرمان کربلا و تمامی تاریخ
با این کلام تنها به انتقام خون
شهیدان کربلا اشاره ندارد که
به انتقام تاریخی جریانی پاک
و بالنده و پویا از جریانی

افشاء بسیج ضد خلقی و درهم شکستن سیاست جنگ طلبانه و ضد میهنی خمینی با بکار گرفتن همه اشکال
مبارزه منفی و مثبت، یک وظیفه مبرم انقلابی در مسیر ارتقاء مقاومت و تدارک قیام عمومی است.

خاطراتی از سمبل زن انقلابی مجاهد، شهید اشرف ربیعی

از: خواهر مجاهد معصومه جمالی (احمدی)

اوایل بهار ۵۶ بود که مرا از اتاق "ملی‌کش"ها - یعنی کسانی که مدت زندانشان تمام شده، ولی هنوز آزاد نشده بودند - به اتاق دیگری بردند (قبل از سست شدن بندهای دیکتاتوری شاه زندان زنان در اوین شامل سلول‌های انفرادی و سه اتاق می‌شد که در اتاق‌ها بسته بود و هیچکدام تماسی با همدیگر نداشتند) اشرف را نیز چند ساعت قبل از من از زندان کمپته به آن اتاق آورده بودند. چهره‌ی او برای اکثر بچه‌ها شناخته شده بود و همه داستان مقاومت‌هایش را شنیده بودند. بخصوص کسانی که در سلول‌های کمپته با او زندانی بودند، در جریان شکنجه‌ها و مقاومت‌هایش قرار داشتند. اشرف هر وقت آستین‌ها را برای وضو بالا می‌زد، جای آتش سیگار روی دستش مشخص بود.

... ولی من برای اولین بار بود که او را می‌دیدم و تا آن موقع چیزی در موردش نشنیده بودم. ظاهراً آرام می‌نمود، اما در وجودش طوفانی بپا بود. نگاهش عمیق، قاطع و کنجکاو بود. نمی‌دانم چه چیزی در وجودش بود که مرا به سمت او می‌کشید. در آن موقع در زندان زنان، یکی از راههای آشنائی و دوست شدن افراد با یکدیگر، مطالعه‌ی کتاب بصورت جمعی یا دو نفره بود. بعد از چند روز به او پیشنهاد مطالعه دادم و او نیز پذیرفت. آشنائی ما از همین جا آغاز شد و این نقطه‌ی تحولی برای من بود. خیلی زود توانستیم این آشنائی را به پیوندی عمیق و محکم تبدیل کرده و به همدیگر اعتماد کنیم. هر چه بیشتر از آشنائی ما می‌گذشت، شناخت و آشنائی من با سابقه‌ی مبارزاتی شکنجه‌ها و مقاومت‌ها و پایداری‌هایش در مقابل ساواک و ... بیشتر می‌شد.

او سمبل مقاومت و پایداری بود. در خانهای واقع در قزوین بر اثر انفجار یک بمب دستگیر شده بود و از همان آغاز دستگیری با اینکه شدیداً مجروح شده بود، ولی ساواک یک لحظه دست از شکنجه‌ی او برنمی‌داشت و از ترس اینکه مبادا در راه بر اثر شکنجه و جراحات وارده بمیرد و از او اطلاعات نگرفته باشند، او را به تهران منتقل نکردند، بلکه بازجوهای زبده را از تهران به قزوین فرستادند. اشرف در این

باره می‌گفت: "از شدت درد و شکنجه بی‌هوش می‌شدم، ولی آنها دست‌بردار نبودند. مثل اینکه در وان خون غوطه‌ور بودم، یک لحظه بهوش آمدم، فکر کردم در آب افتاده‌ام، ولی وقتی دست‌هایم را کمی بلند کردم، دیدم خون از آن می‌چکد." در اثر ضربات سیلی بازجویان و شکنجه‌گران شنوائی یک گوشش را از دست داده بود، روی دست‌هایش را با آتش سیگار سوزانده بودند، یک نقطه‌ی سالم در بدنش براحتی نمی‌توانستی پیدا کنی. بر دست‌ها، پشت، پا و تمام بدنش، آثار شکنجه و سوختگی دیده می‌شد و آثار این شکنجه‌های وحشیانه تا فاز نظامی که او را می‌دیدم، همچنان باقی مانده بود. با اینهمه اشرف، لب از لب نگشود و اسرار خلق را در سینه‌ی رازدارش حفظ کرد. ساواک وقتی از به حرف آوردن او ناامید شد، تصمیم گرفت او را به تلویزیون بکشاند و در همین رابطه او را تحت فشار گذاشت، ولی اشرف این حیل‌های ساواک را نیز خنثی کرد. پذیرش شهادت در زیر سخت‌ترین شکنجه‌ها و مرگ با شرف برای او، بارها آسان‌تر و خوشایندتر از ندامت و آمدن به تلویزیون بود. در این رابطه چند بار دست به خودکشی زد، ولی موفق نشد. در طی دوره‌ی بازجوئی و شکنجه از هیچ تهمتی به او فروگذار نکردند. برای خرد کردن روحیه‌ی مقاوم او، ساواک از زشت‌ترین کلمات و توهین - آمیزترین برخوردها استفاده می‌کرد، ولی اشرف مقاوم‌تر از آن بود که با این بادها بلرزد و در مقابل ساواک سرخم کند. در این رابطه به یکی از خواهرها می‌گفت: "وقتی ساواک شکنجه‌ام می‌کرد و نمی‌توانست مرا به حرف بیاورد، مستأصل شده بود و سعی می‌کرد با تف کردن به صورتم شخصیت را خرد کند! و من در آن لحظه احساس می‌کردم که الان تمام هستی، در، دیوار و سلول و شلاق، همه با من هستند، همه با هم حرکت می‌کنیم و بیچاره شکنجه‌گر است که تنهاست و آنوقت بود که نیرو می‌گرفتم." بالاخره ساواک در مقابل عزم استوار و پولادین و عظمت اشرف، ناگزیر به تسلیم شد و ظاهراً

دست از شکنجه کردن او برداشت و او را برای معالجه به بیمارستان شهربانی فرستادند. با اینکه بر اثر انفجار بمب و شکنجه‌های وحشیانه‌ی ساواک، شدیداً مجروح شده بود، ولی یک لحظه از حرکت باز نمی‌ایستاد. در تمام مدتی که در زندان بود، چه قبل از محاکمه و چه بعد از آن، ساواک یک لحظه راحتش نمی‌گذاشت و به بهانه‌های مختلف او را از زندانی به زندان دیگر منتقل می‌کرد و مورد اذیت و آزار قرار می‌داد. یکبار برای تضعیف و خرد کردن روحیه‌اش، جهت شناسائی جسد همسر شهیدش "علی‌اکبر نبوی نوری" او را به کمپته بردند. در این رابطه اشرف می‌گفت: "چند شب پیش خواب دیدم که علی در شکل گبوتری که پروبالش خونی بود، بسوی نور پرواز می‌کرد. خواب شیرین، زنده و جالبی بود، حدس زدم که برای علی‌اکبر مسئله‌ای پیش آمده باشد، تا اینکه مرا بر سر جسد او بردند. جسدش خونالود بود و تیرخورده، یک لحظه‌ی کوتاه منقلب شدم، ولی زود به خودم آمدم و زیر لب گفتم: "خوشا به سعادت!" بار دیگر برخورد قاطع و انقلابی اشرف، ساواک را درمانده و مستأصل کرده بود.

نقش اشرف در زندان

علاوه بر سرسختی، مقاومت و شکست‌ناپذیری اشرف در مقابل شکنجه‌گران، ویژگی دیگر اشرف شادابی و شور انقلابی و روحیه‌ی قوی او در زندان بود، چیزی که زندانبان و شکنجه‌گر همیشه می‌خواهد این روحیه در زندانیان بمیرد. طی مدت‌زمانی که در سلول انفرادی بود، با انجام ورزش‌های مختلف و با درست کردن کاردستی‌های جالب با خمیر نان، توانسته بود شادابی انقلابی خود را حفظ کند. مدتی هم که در زندان عمومی بود، یکی از شاداب‌ترین افراد بود و همیشه به افراد دیگر روحیه می‌داد. وجود او در جمع، شور و تحرک خاصی به جمع می‌بخشید و نبودش کاملاً حس می‌شد. بندرت پیش می‌آمد که ورزش او قطع شود و یا اینکه مثلاً در وسط‌روز بخوابد. همچون پرنده‌ای متحرک و پر جنب و جوش بود و لحظه‌ای آرام نداشت.

با روحیه‌ی تهاجمی با کارها برخورد می‌کرد. هیچکاری برای او غیرممکن نبود. او حتی سنگ را سوراخ می‌کرد و کارهایش را پیش می‌برد. سعی می‌کرد از طریق برخوردی انقلابی با تفریحات سالم داخل زندان، مانند ورزش، کارهای دستی، درست کردن اشیاء مختلف از خمیر نان و نقاشی شادابی خود را حفظ کند و کمکی نیز به جمع بنماید. به ورزش علاقه‌ی خاصی داشت و هیچگاه از ورزش غافل نمی‌شد. یادم می‌آید که ماه رمضان ۵۶ بود، هوا گرم بود و ما مجبور بودیم در اتاق در بسته و گرم ورزش کنیم. نزدیک اذان دو نفری به ورزش می‌پرداختیم. هنوز هم حالتش در ذهنم زنده است. چقدر شاداب و بانشاط بود و چقدر احساس رضایت می‌کرد! با بلند شدن صدای دلنشین اذان مسجدی که نزدیک زندان اوین بود، به ورزش خاتمه می‌دادیم و سراغ افطار می‌رفتیم و سحر وقتی که همه خواب بودند، بیدار می‌شدیم. چقدر جالب بود. یکی از بهترین ماه رمضان‌های عمرم بود و هیچوقت از خاطر نمی‌خواهد رفت. حالت‌های عرفانی، صفا و صمیمیت، شور انقلابی، مناجات با خدا، انقلابی بودن، مسلمان بودن همه با هم جمع شده بود و به ما توان حرکت می‌بخشید. بعد از جریان باصلاح حقوق بشر و باز شدن در اتاق‌ها، به تعداد مذهبی‌ها اضافه شد و جمع ما به هسته‌ی ۴ الی ۵ نفره تبدیل شد. او برای تشکیل این هسته و رشد و ارتقاء آن کوشش زیادی می‌کرد. شبانه‌روز، بطور مداوم و خستگی‌ناپذیر تلاش می‌کرد، تا در رفع ابهامات سیاسی و ایدئولوژیکی یاریمان کند و کمبودهای ما را در این زمینه جبران نماید. بخصوص بعد از جریان ضربه‌ی اپورتونیست‌های چپ‌نما و ابهاماتی که در اذهان ایجاد شده بود و همچنین بدلیل کیفیت پایین زندان زنان و عدم دسترسی به برادران مسئول و مشکلات دیگری از این قبیل، مسئولیت اشرف چندین برابر شده بود. با اینحال اشرف لحظه‌ای آرام و قرار نداشت. در این زمان اشرف توانسته بود با برقراری ارتباط ضعیفی با برادران مجاهد مسعود و موسی (از طریق مکاتبه)، آموزش‌های سازمانی مانند بحث "وجود" را

از آنان بگیرد. او بطور خستگی‌ناپذیر و با کوششی شبانه‌روزی روی این آموزش‌ها کار می‌کرد. تا پاسی از شب بیدار می‌نشست و بر روی متون داده شده از طریق برادران کار می‌کرد و یا به کتاب‌های حاشیه‌ای آنها مراجعه می‌کرد. و با صرف وقت و انرژی بسیار، آنها را مطالعه می‌کرد و به ما آموزش می‌داد.

نحوه‌ی آموزش‌دادن او نیز بسیار جالب بود. در آموزش‌های او الزاماً همه‌ی افراد بطور فعال شرکت می‌کردند و این شرکت فعال باعث تعمیق آموزش‌ها در هسته می‌شد. این آموزش‌ها باعث شد که دیدگاه دیگری در مقابل ما گشوده شود. البته آموزش‌های او تنها آموزش‌های ایدئولوژیک نبود، بلکه بلحاظ تشکیلاتی و سیاسی و غیره نیز رسیدگی‌های خاصی به ما می‌کرد. او رهنمودهایی که در حل مسائل به ما می‌داد، واقعا راهگشا بود. او حتی به مسائل خانوادگی افراد نیز رسیدگی می‌کرد. دو نفر از افراد هسته، متاهل بودند و چند بچه داشتند و شوهرانشان نیز در زندان بودند. او حتی در حل تضادها و مسائل خانوادگی آنها و شیوه‌ی درست برخورد با بچه‌های کوچکشان، به آنها رهنمود می‌داد. در هر حال، یک لحظه از هسته غافل نبود و با برنامه‌ریزی‌های مشخص و حساب‌شده در جهت ارتقاء این هسته می‌کوشید. هر چند وقت یکبار کل کارهای هسته را ارزیابی می‌کرد، اشکالات کار را درمی‌آورد و رهنمود می‌داد. نکته‌ی جالب اینکه تفاوت افراد هسته با اشرف تفاوتی کیفی بود و امکان وابسته‌شدن و متکی شدن ما به اشرف وجود داشت؛ ولی او با آموزش‌هایی که به ما می‌داد، با شیوه‌ی صحیح برخورد، سعی می‌کرد با ایجاد استقلال و اتکاء به نفس، اتکاء به خودش را نیز از بین ببرد و هر کدام از ما را فعال نماید که متکی به او نباشیم. همه‌ی افراد هسته را فعالانه به کار می‌کشید. خود احساس می‌کردم که در ابتدای آشنائی‌ام با اشرف و چند ماهی که با او بودم (خصوصاً بعد از تشکیل شدن هسته) تفاوت‌های کیفی در من بوجود آمده بود. او پس از مدتی کار کردن با من، تصمیم گرفت مرا معاون خود کند بقیه در صفحه‌ی ۱۹

از سردار شهید آزادی مجاهد کبیر موسی خیابانی بیاموزیم

این فرصت را بدهیم که در شرایطی که هنوز ماهیتش برای مردم روشن نشده، و هنوز در بین مردم پایگاه و جایگاهی دارد، این تیغ را فرود آورد، البته ما در این سیاست، موفق هم شدیم و ارتجاع بالاخره زمانی علنا و رسماً به نابودی ما کمر بست که دیگر بسیار دیر شده بود. (دیماه ۶۰)

«ما، در مقطع ۳۰ خرداد، در معرض یک انتخاب تعیین کننده و سرنوشت ساز قرار گرفتیم، این انتخاب با توجه به موقعیت و هویت ویژه سازمان و مسئولیت‌های تاریخی ما، در واقع، انتخابی بود بین تسلیم شدن به ارتجاع خمینی و رها کردن مردم و انقلاب و دست‌شستن از اصول و اعتقادات و آرمان‌هایمان و یا رویارویی قهرآمیز و مسلحانه با ارتجاع. در این نقطه ما از چنین انتخابی ناگزیر بودیم و هیچ جایی هم برای تعلل و درنگ وجود نداشت. مسائل و موقعیت، در مجموع بسیار بفرنج و پیچیده بود. ولی ما سرانجام در لحظه تصمیم، انتخاب خود را کردیم و تصمیم مقتضی را گرفتیم. خوشبختانه، چنانکه بعداً سیر امور نشان داد ما انتخاب درست را هم کردیم.»

(دیماه ۶۰)

«ما در مقطع ۳۰ خرداد تصمیم گرفتیم که حتی اگر ما یک عاشورا را در پیش داشته باشیم و تمام سازمان را نیز، قربانی و فدا کنیم، نیاپستی در لحظه تصمیم، از اقدام و عزیمت بازمانیم و با غلطیدن در وادی عدم قاطعیت و تردید و تزلزل، در انجام رسالت تاریخی و تعهداتی که در قبال خلق و انقلاب داریم درنگ نموده و به اصالت‌ها و اصول و ارزش‌های خود پشت کنیم و خدای نکرده به سرنوشت حزب توده دچار گردیم و منفور و ملعون تاریخ و نسل‌های آینده کشور شویم و اکنون ما در شرایطی هستیم که به عهد خودمان وفا کرده و از این آزمایش تاریخی با موفقیت گذشته‌ایم و برای همیشه، اصالت و سربلندی خود را در تاریخ ثبت کرده‌ایم.»

(آذر ۶۰)

«ناگهان آزمایش عظیم مجاهدین، در بعد از ظهر ۳۰ خرداد/۶۰ به منصفی ظهور و تحقق رسید. عظیم‌ترین و بی‌سابقه‌ترین تظاهرات اعتراض‌آمیز مردم، بی‌آنکه از پیش اعلام شده باشد، در میان بهت و حیرت و ناباوری به راه افتاده بود. سیل خروشان جمعیتی ۵۰۰ هزار نفری به همت و راهگشائی سازمان و میلیشای قهرمان مجاهدین، به حرکت و جنبش درآمد، چنین چیزی برای ارتجاع واقعا غیر منتظره و غیر قابل پیش‌بینی بود. رژیم غافلگیر شده بود و به روی مردم آتش گشود. رگبار گلوله‌های مسلسل پاسداران، پاسخ ارتجاع به اعتراض مردم بود. غروب ۳۰ خرداد راهپیمائی ۵۰۰ هزار نفری مردم تهران به خون کشیده شد و حدود ۲۵ شهید به جا گذارد. و البته در همان زمان نیز تمام مسائل دیگر، مشخص و روشن و تعیین شده بود. آری، در شب ۳۱ خرداد ماه پروسه‌ی ضد خلقی شدن رژیم، دیگر تکمیل شده بود. و از روز ۳۱ خرداد، ما دیگر با رژیم ارتجاعی، ضد خلقی و ضد انقلابی خمینی جلا، پیرکفتار خون‌آشام ارتجاع سروکار داشتیم.»

(دیماه ۶۰)

«بدین ترتیب خمینی سرانجام در برابر ما آتش جنگ را برافروخت. آتشی که البته دودش به چشم خودش رفت. او بالاخره تضاد ما با ارتجاع را به انفجار کشاند. خمینی با کشتار ۳۰ خرداد و اعدام‌های دستجمعی اوایل تیرماه، خود در واقع

می‌بینیم که یکبار تقریباً نابود شدیم. پس ما حق داریم امیدوار باشیم و از مشکلات و خطرات نهراسیم. ما حق داریم بر توطئه‌ها و توطئه‌چینی‌ها ریشخند بزنیم و امیدوار باشیم که آینده از آن خلق و انقلابیون است.»

(فروردین ۵۹)

«گذشتن از کوران یک مبارزه‌ی انقلابی ۱۴ ساله، به سازمان ما و به‌اعضای و عناصر رهبری کننده‌ی آن، خصایص و ویژگی‌هایی داده که کسب آنها، فقط به شرط گذشتن از چنین کورانی میسر بوده است. ما می‌دانیم چه‌کار می‌کنیم. ما، کور، حرکت نمی‌کنیم. ما معنی حرفمان را می‌فهمیم. ما اهل تبلیغات دروغین و توخالی نیستیم.»

«ما یک نیروی انقلابی موحد بودیم و هویت ویژه‌ی خود را داشتیم. به همین دلیل هم از همان فردای انقلاب ۲۲ بهمن برای ما روشن بود که نمی‌توانیم سهمی در حکومت خمینی داشته باشیم. حرکت ما براساس یک خط‌مشی اصولی و انقلابی و کلا مجموعه‌ی تحولات سیاسی پس از سقوط شاه بالاچار متضمن بروز و رشد بی‌وقفه‌ی تضادی بود که از همان ابتدا یعنی بعد از به‌قدرت رسیدن خمینی در جامعه‌ی ما وجود داشت. در یک طرف این تضاد عمدتاً ارتجاع قرار گرفته بود که در موضع حاکمیت قرار داشت و جنبه‌ی دیگر آن بطور عمده، سازمان ما بود. این تضادی بود بین دو ماهیت متعارض و آشتی‌ناپذیر. بین ارتجاع و واپس‌گرائی به نمایندگی خمینی و دارودسته‌ی قرون‌وسطائی او و انقلاب و پیشرفت به نمایندگی مجاهدین؛ تضادی بین گذشته و آینده، بین کهنه و نو، که بالاخره به قهر و تعارض می‌کشید و ما از همان ابتدا می‌دانستیم که مبارزه‌ی سخت، پیچیده و طولانی در پیش داریم.»

(دیماه ۶۰)

«ما قبلاً نشان داده بودیم که اهل برخورد‌های نسنجیده و اهل چپ و راست زدن نیستیم. در عین حال، اهل سوداگری و فرصت‌طلبی و مایه‌گذشتن از اصول هم نبودیم. اعتقادات و هویت و مسئولیت‌های ایدئولوژیک و سیاسی ما، این اجازه را به ما نمی‌داد که به آن به‌اصطلاح قانون اساسی رای مثبت بدهیم.»

(دیماه ۶۰)

«از همان فردای انقلاب ۲۲ بهمن با توجه به تمام شناخت‌هایی که از ماهیت و بافت رژیم جدید داشتیم، و براساس هویت و موقعیت ویژه‌ی سازمان، سیاست ما این بود که ضمن یک حرکت و مبارزه‌ی مسالمت‌آمیز، سازمان را و اهداف و آرمان‌ها و برنامه‌های خود را به میان توده‌های مردم ببریم، پایگاه اجتماعی‌مان را در میان خلق گسترش دهیم و با تحکیم موقعیت سازمان، اساسی‌ترین کمبودی را که انقلاب داشت، یعنی فقدان یک سازمان انقلابی سراسری توده‌ای، را بر طرف کرده و دستاوردهای انقلاب را حفظ کنیم. ما می‌بایست این سیاست را با استفاده از فرصت‌های پیش آمده پس از سقوط رژیم شاه، یعنی با استفاده از آخرین ذره‌های با‌اصطلاح دمکراسی نیم‌بند و لرزان موجود در جامعه، پیش می‌بردیم و بسیار روشن است که این سیاست با توجه به تضادی که بین ما و ارتجاع وجود داشت، خودبخود مستلزم افشای ارتجاع و ماهیت عقب‌مانده‌ی آن نیز بود. که طبیعتاً در ادامه‌ی آن می‌بایست تعارض و برخورد قهرآمیز را هم پیش‌بینی کرد و برای آن آماده شد. ما این‌سرا می‌دانستیم که بالاخره خمینی تیغ خود را بر گردن ما فرود خواهد آورد. منتها ما با هوشیاری سیاسی و درک شرایط و برهیز از راست روی و چپ روی نمی‌خواستیم به او

«بعد از ضربه‌ی اپورتونیست‌های چپ‌نما ما از هر طرف زیر سخت‌ترین فشارها قرار گرفتیم. شرایط در آن موقع خیلی سخت بود. همه چیزمان را از دست داده بودیم، دائم زیر شکنجه‌ی ساواک بودیم. راستگرایان هم به ما می‌گفتند: "توبه کنید!" ولی ما می‌گفتیم اگر حقیقت و حقانیتی در کارمان باشد، مسلماً از بین نخواهیم رفت. آنروزها ما اطمینان داشتیم که این کف باطل هرچه زودتر به کناری خواهد رفت و ما دوباره بر خواهیم خاست و از موارث سازمان و شهدایمان حراست خواهیم کرد. آن روزها گذشت، ما نه تنها به دشمن و به جریان‌های انحرافی تسلیم نشدیم، بلکه در اعتقاداتمان، هر لحظه عمیق‌تر و محکم‌تر شدیم، و ما یکبار دیگر وعده‌های قرآن را تجربه کردیم.»

(فروردین ۵۹)

«با ضربه‌ی اپورتونیست‌های چپ‌نما و گسترش امواج فراگیر آن، ایدئولوژی سازمان ما در معرض تردید قرار گرفت و می‌رفت که نسل انقلابی جامعه‌ی ما که در ایدئولوژی مجاهدین، سیمای اصیل و انقلابی اسلام را دریافته و آنرا در عمل تجربه می‌کرد، مجدداً دچار یأس و سرخوردگی شود. در این شرایط وظیفه‌ی سنگینی که بر دوش رهبری قرار داشت، دفاع و حراست از میراث ایدئولوژیک سازمان بود. جریان انور اثبات کرد که رهبری سازمان بخوبی توانست از عهده‌ی انجام این مسئولیت خطیر برآید. چرا که ما دیدیم سازمان مجاهدین سرانجام توانست خود را احیاء و بازسازی کند و با قدرت و توانی حتی بیشتر از پیش، در صحنه‌ی سیاسی و انقلابی جامعه‌ی ما وارد شود.»

(دیماه ۵۸)

«در آن روز (بعد از ضربه‌ی اپورتونیست‌های چپ‌نما) تهدید اصلی ما این بود که در برخورد با جریان اپورتونیستی، با‌اصطلاح به راست برویم، به ارتجاع برویم، به دستاوردها و موارث خودمان که با رنج و خون شهدایمان بدست آورده بودیم، بدان‌ها پشت کنیم، در نقطه‌نظرهای اصولی صحیح خودمان تجدیدنظر نکنیم؛ فی‌الواقع اگر ما این کار را می‌کردیم خیلی کمتر زیر فشار قرار می‌گرفتیم، خیلی کمتر مورد حمله و هجوم واقع می‌شدیم؛ خیلی‌ها از ما با‌اصطلاح خوششان می‌آمد؛ خیلی‌ها ما را عزیز و گرامی می‌داشتند؛ اما این یک برخورد اصولی نیست، این یک برخورد فرصت‌طلبانه، مصلحت‌جویانه و منفعت‌طلبانه است؛ (منافع روز را گرفتن و منافع ایدئولوژیک و منافع درازمدت را رها کردن) نتیجه‌ی چنین کاری نابودی است.»

(اردیبهشت ۵۸)

«ما ایدئولوژی خود را از میدان شکنجه و زندان، از لابلای جوخه‌های اعدام و از میدان مبارزه‌ی اجتماعی و عمل انقلابی بدست آورده‌ایم. ما از همان اول، مرزهای قشری‌گری را شکستیم. ما از همان اول بدنبال اسلام اصیل و انقلابی بودیم. ما معتقد هستیم که هر اعتقاد اصیل باید آزمایش خود را در میدان عمل پس بدهد و ما حقانیت اعتقاداتمان را در میدان عمل، تجربه کرده و آن را محک زده‌ایم.»

(اسفند ۵۸)

«ما این را لمس کرده‌ایم و می‌دانیم که اگر بخواهیم بر سر اصول و عهد و پیمان خود باقی بمانیم، باید تاوان آن را بپردازیم و ما می‌پردازیم. ما معتقدیم که آینده، روشن و تابناک است. این حرف را بی‌پایه و بی‌اساس و از روی هوی و هوس نمی‌گوئیم، بلکه گذشته را مرور می‌کنیم و به اینجا می‌رسیم. ما گذشته را

از سردار شهید آزادی مجاهد کبیر موسی خیابانی بیاموزیم

تردید کنیم و خدای نکرده به سرنوشت حزب توده دچار شویم! و اکنون ما در شرایطی هستیم که ... از آن آزمایش تاریخی با موفقیت گذشته‌ایم و از این نظر برای همیشه اصلت و سربلندی خود را در تاریخ ثبت کرده‌ایم. " (آذر ۶۰)

* "البته این افتخار ماست و هیچ سازمان و نیروئی جز سازمان، از چنان شایستگی و توانائی که به چنین رزم و مقاومت حماسی و دوران‌سازی برخورداریم برخوردار نبود. رزم و مقاومتی که بقول یکی، نفس را در سینه‌های مردم و در سینه‌ی تاریخ حبس کرده است، بلکه فقط سازمان ما با آن اعضا و میلیشیا و هواداران جان برکف و قهرمان خود بود که می‌توانست از عهده‌ی چنین مقاومتی برآید و بار سنگین آن را با افتخار و سربلندی بر دوش کند." (دیماه ۶۰)

خطاب به برادر مجاهد مسعود رجوی:

* "این استحکام تشکیلاتی بی‌مانند، خود نشان صحت خطوط سیاسی‌مان نیز هست و گلاکلیه‌ی کارهائی که در گذشته مخصوصا بعد از ضربه‌ی اپورتونیست‌های چپ‌نما انجام داده‌ایم و ارزش‌ها و اصلت‌هائی که حفظ کرده‌ایم که خودت بیشترین سهم و تعیین‌کننده‌ترین نقش را در آنها داشتی، و من امیدوارم که این ارزش‌ها و اصلت‌ها و همچنین وحدت و انسجام تشکیلاتی‌مان را که رمز موفقیت‌ها و ضامن پیروزی‌هایمان است در آینده نیز همچنان حفظ کنیم." (آذر ۶۰)

* "به لحاظ سیاسی که در واقع برآیند تمامی ابعاد و جوانب موقعیت کنونی سازمان و کلیه‌ی پیشرفت‌های دیگرمان هم هست. ما اکنون در موقعیتی کاملاً بی‌سابقه و تاریخی قرار داریم (که خودت بهتر از همه بدان واقفی) در این زمینه هم در ۶ ماه گذشته پیروزی‌های واقعا درخشانی کسب کرده‌ایم: افشای ماهیت ارتجاعی و چهره‌ی خون‌آشام خمینی و منزوی کردن آن در صحنه‌ی سیاست جهانی، تشکیل شورای ملی مقاومت و ارائه‌ی برنامه‌ی دولت موقت از آن جمله است. همچنین در سطح جهانی و صحنه‌ی سیاست بین‌المللی، سازمان توانسته است جایگاه شایسته‌ی خود را کسب کرده و هر روز هر چه بیشتر آنرا تحکیم کند. خلاصه و در یک کلمه ما اکنون توانسته‌ایم آلترناتیو قدرتمند دمکراتیک، مترقی و مردمی خود را تشکیل دهیم و به مقدار زیادی آینده‌ی انقلاب را از خطر ضدانقلاب و امپریالیست‌ها که همواره در کمین آن بوده‌اند حفظ کنیم. زیرا با قدرت و جایگاهی که سازمان و آلترناتیو ما در بین مردم دارد، ضدانقلاب نوکر آمریکا که از پیش هم مطرود و منفور بود، دیگر هیچ گونه شانس نخواهد داشت." (آذر ۶۰)

* "در حال حاضر سازمان به عنوان عمده‌ترین نیروی انقلابی سراسری کشور، با گذشته‌های خونبار و درخشان و آزمایشاتی سخت و درس‌ها و تجاربی گرانبها و تاریخی، در راس اپورتونیسم و محور آلترناتیو مترقی تثبیت شده و می‌رود تا به یاری خدا، خمینی جلاد را از اریکه‌ی قدرت شیطان‌اش به زیر بکشد. البته معلوم است که حضور تو در خارج کشور در کسب این پیروزی‌ها نقش تعیین‌کننده‌ای داشته است و گرنه در غیر این صورت و با محدودیت‌هائی که در داخل کشور وجود دارد، یعنی در فضای اختناق و استبداد قرون وسطائی و سرکوب و قهر ضدانقلابی که خمینی در داخل کشور ایجاد کرده، ما هرگز قادر به این پیشرفت‌های درخشان و بی‌نظیر سیاسی نمی‌شدیم و من و بچه‌های دیگر، هر روز که می‌گذرد به اهمیت

فتیله‌ی این انفجار را آتش زد. لکن صدای مهیب انفجار درست راس ساعت ۹ یکشنبه شب، هفتم تیرماه بلند شد. صدایی که در سراسر ایران، بلکه در سراسر جهان طنین انداخت و شاید بتوان گفت که از فردای آن روز رژیم خمینی دیگر مرده است." (دیماه ۶۰)

* "مرحله‌ای که ما اکنون داریم از سر میگذرانیم از هر نظر در تاریخ حیات و حرکت ۱۷ ساله‌ی سازمان بی‌نظیر می‌باشد؛ و قطعا ما، در گذشته، مقطعی بدین اهمیت و حساسیت و تا این اندازه خطیر و در عین حال شکوهمند نداشته‌ایم. و البته هیچوقت هم، تا این اندازه به آینده‌ی شورانگیز و انشاءالله دوران‌ساز نزدیک نبوده‌ایم. بدون شک ما طی این مدت، بزرگترین و خطرناک‌ترین آزمایش‌های تاریخ حیات سازمان را پشت سر گذاشتیم و تاکنون از درون آنها سربلند و روسفید، بیرون آمده‌ایم. ما اکنون در نقطه‌ای و در موقعیتی هستیم چنان شکوهمند و افتخارآفرین که طی قرن‌ها نصیب و نثار هیچ نیروئی نخواهد شد." (آذر ۶۰)

* "ما مسیر پرشکوهی را طی کرده‌ایم و آینده‌ی پرشکوه‌تری هم در پیش داریم. گذشته‌ی ما، سرشار از درس و تجربه و افتخار و متضمن پیام پیروزی است. قهرمانی‌های شش ماهه‌ی میلیشیا، سراسر حماسه و واقعا إعجاب‌انگیز است. گوئی انرژی متکاتف گذشته‌ی سازمان، یکباره در فضای مستعد، منفجر شد و "مجاهد خلق" را به یک اسطوره بدل نمود و در نوک پیکان ترقیخواهی حرکت انقلابی این میهن - و شاید هم، چنانکه آینده ثابت خواهد کرد، تمام جهان - قرار داد. وقتی چشم را از این گذشته‌ی سراسر رنج و تلاش و شکوه و عظمت، به آینده برگردانیم، قاعدتا چیزی جز پیروزی‌های بازم بزرگتر، در طریق انجام رسالت‌های عظیم‌تر، نخواهیم دید." (آذر ۶۰)

خطاب به برادر مجاهد مسعود رجوی:

* "ما هم در داخل با توجه به مسائل و مشکلاتی که در این دوران سخت داریم و نقشی که تو می‌توانستی با رهنمودها و راهنمایی‌های خود در حل هرچه بهتر و صحیح‌تر این مسائل داشته باشی، غیبت تو را با تمام وجود لمس و احساس می‌کنیم. اما همه‌ی بچه‌ها در این نکته متفق‌القولند که وظائف و کارهای خارج از کشور را در این مرحله کسی جز تو نمی‌توانست انجام دهد و خلاصه علی‌رغم اگرچه شخصی‌ات، تصمیم به فرستادن تو به خارج از کشور، یکی از صحیح‌ترین تصمیمات و درخشان‌ترین اقدامات سازمان در طول حیات ۱۷ ساله‌ی آن می‌باشد." (آذر ۶۰)

* "به لحاظ اصول و تعهدات ایدئولوژیک و رسالت تاریخی که سازمان ما بر دوش داشت، ما توانسته‌ایم به وظیفه‌ی خود عمل و به عهد خودمان وفا کنیم. یعنی چیزی که گهگاه در باره‌ی آن نگران می‌شدیم که مبادا در لحظاتی تصمیم، از اقدام و عزیمت باز بمانیم و با غلطیدن در وادی عدم قاطعیت و تردید و تزلزل، به اصلت‌ها و رسالت‌ها و اصول و ارزش‌های خود پشت کنیم و ملعون و منفور تاریخ و نسل‌های آینده‌ی کشور شویم. یادت هست که در مقطع ۳۰ خرداد در حضور خودت تصمیم گرفتیم که حتی اگر ما یک عاشورا در پیش داشته باشیم و تمام سازمان را نیز فدا و قربانی کنیم، نباید در روز موعود در انجام تعهداتی که در قبال خلق و انقلاب داریم درنگ و

وجود تو در خارج بیشتر پی می‌بریم و از اینکه در برابر مخالفت‌های تو تسلیم نشدیم و تصمیم به عزیمت تو به خارج گرفتیم، خوشحال‌تر و راضی‌تر از پیش هستیم. فکر می‌کنم خودت هم الان این را قبول کرده باشی که آن همه اصرارت به ماندن در داخل و إکراهت از مسافرت، موردی نداشت. البته برای من کاملا روشن است که تو هنوز هم از بودن در خارج رنج می‌بری و واقعا هم در فاصله‌ی هزاران کیلومتر هر روز اخبار این همه جنایت‌ها را که خمینی و دارودسته‌ی خونخوارش در حق ما مرتکب می‌شوند و هر روز اخبار این همه شکنجه و کشتار و اعدام را شنیدن دردآور و ناراحت‌کننده است، لکن چه می‌شود کرد؟ مسئولیت‌ها و وظائف انقلابی متنوع و متعدّدند و هر کاری را هم نمی‌شود به هر کسی سپرد."

(آذر ۶۰)

* "ما بر آن بوده‌ایم که چهره‌ی پاک و انقلابی اسلام را نمایان کنیم و آنرا دو باره وارد تاریخ سازیم. شهدای ما در چارچوب خطوط سازمان، بار چنین رسالتی را نیز بدوش می‌کشیدند. شهدای ما در سخت‌ترین شرایط پرچم توحید را برافراشتند و چنین بود که آنها در حالیکه آیات قرآن را زمزمه می‌کردند و در حالیکه بانگ تکبیر سر می‌دادند، به میدان‌های اعدام روانه شدند و خونشان را در این راه نثار کردند."

(فروردین ۵۸)

* "ما پیوسته باید به یاد شهدایمان بوده و حتی یک لحظه، آنها را فراموش نکنیم. آنها با ما، همراه و هم‌رزم بودند و ما هم با آنها همراه و هم‌رزم بودیم. آنها به عهد خود وفا کردند، جامه‌ی شهادت به تن کردند و از قله‌ی پیروزی گذشتند و به معراج خود رفتند، اما ما هنوز زنده‌ایم. آنها از خطرات و دام‌هائی که شیطان پیش پای انسان پهن می‌کند، جستند و گذشتند، ولی ما هنوز خطرات زیادی پیشرو داریم. از این جهت باید همواره بیاد هم‌زمان شهیدمان باشیم و با آنان تجدید عهد و تجدید پیمان کنیم و با مرور کار آنها و فرجام‌شان، قوت قلب بگیریم و ایمان و اعتقادمان را محکم‌تر سازیم." (فروردین ۵۹)

* "در دیدگاه توحیدی ما، حیات انسانی پدیده‌ای منقطع و محدود به زندگی دنیا نیست، بلکه موجودیتی است مداوم که با رها شدن از وابستگی‌ها و ارزش‌های ناپایدار حیات حیوانی، به مراتب و درجات متکامل‌تر رهائی و رستگاری دست می‌یابد. زندگی انسان بر مبنای اصل اساسی جهان بینی اسلام با سمت‌گیری در جهت همان مقصدی که تمام کائنات از او نشئت گرفته و به سمت او در جریان هستند، مفهوم واقعی خود را باز می‌یابد. بر مبنای چنین بینش و اعتقادی، انسان هرگز خود را به مثابه‌ی پدیده‌ای عبث و بیهوده که در جهانی باطل و پوچ رها شده نمی‌نگرد، بلکه خود را بصورت وجودی متعهد و وظیفه‌مند می‌بیند، که در نظام یگانه و هدف‌دار جهان، مسئولیتی متوجه اوست و بار امانتی خدائی را به دوش می‌کشد."

(فروردین ۵۸)

* "تاریخ انسان از خلال رنج و خون و شهادت، پیش رفته است. سیر کمال انسان با جان‌نازی‌ها و فداکاری‌های شهیدان باز شده است. به لحاظی می‌توان گفت تاریخ تکامل انسان با خون شهیدان نوشته شده است. خون شهیدان در رگ‌های پرتوان

از سردار شهید آزادی مجاهد کبیر موسی خیابانی بیاموزیم

تاریخ جاری است و شهید در هر حرکت اجتماعی انقلابی با شهادت خود حضور ابدی خود را در تاریخ اعلام می‌دارد.

(فروردین ۵۸)

* "وقتی شرایط سخت و دشوار می‌شود، وقتی تهدیدها و خطرات، جدی و زیاد می‌شوند، وقتی زیر سنگین‌ترین فشارها قرار می‌گیریم، فقط به یک شرط می‌توان راه را به سلامت طی کرد و آن امید به پیروزی است. امیدی که لازم‌هاش، ایمان به اصالت و حقانیت راهمان است. پس اگر ما به این نتیجه رسیدیم که در مسیر حقیقی سیر می‌کنیم، امید و ایمانمان، هرچه افزون‌تر خواهد شد و با سینه‌ی باز از خطرات و مشکلات و سختی‌ها و در نهایت از شهادت استقبال خواهیم کرد."

(فروردین ۵۹)

* "دردها و رنج‌های ما بی پایان است و چه می‌شود کرد و چه باک که راه سعادت و رستگاری آدمی با این دردها و رنج‌ها قرین و راه تعالی و تکامل بشریت همواره از خلال درد و رنج و خون و شکنجه و شهادت گذر کرده است و همیشه هم حرکت‌ها و رسالت‌ها و تولدهای بزرگ با دردها و رنج‌ها و مشقت‌های بزرگ همراه است و قاعدتا ما هم به عنوان انقلابیون موحد به هرچه که در راه خلق و خدایمان به ما می‌رسد خشنودیم و مطمئنیم که این دردها و رنج‌ها و خون‌ها و جان‌ها که ما در راه انجام مسئولیت‌هایمان در راه پر شکوهان تحمل و تقدیم می‌کنیم، هرگز هدر نمی‌رود، بلکه اینها لازمی آن دگرگونی عظیم و میلاد شکوهمند و شورانگیزی است که ما در پی تحقق آن هستیم و بی‌گمان بر آن، دست خواهیم یافت."

(دیماه ۶۰)

* "بدون شک هر زمان و در هر کجا که انسان آزاده‌ای بپا خاست و با ظلم و ستمگری جنگید، هر جا که انسان آزاده‌ای بپا خاست و به ننگ تن در نداد و مرگ را بر ننگ ترجیح داد، آن پاسخی است که به حسین می‌دهد. حسین پاسخ خود را از تاریخ می‌گیرد، آن‌روز که گفت "هل من ناصر ینصرنی؟" آیا کمک کننده‌ای هست که مرا کمک کند؟ پاسخ این سوال را حسین از تاریخ دریافت می‌کند. هرکجا که انقلاب رهائیبخش هست، حسین و رسالت رهائیبخش حسین در آنجا حضور دارد، رسالت رهائیبخش اسلام در آنجا حضور دارد."

(آذر ۵۸)

* "یک فرد انقلابی را صرف‌نظر از ویژگی‌های شخصی‌اش باید در رابطه با سازمان و حرکت سازمانی که این فرد، بدان تعلق دارد، ارزیابی کرد. سازمانی که یک انقلابی بدان وابسته است، تبلور و محمل عینی اعتقادات ایدئولوژیک اوست. از طریق سازمان سیاسی است که این اعتقادات و این خطوط سیاسی دنبال شده و در عمل پیاده خواهد گشت."

در عصر حاضر، یعنی در شرایط اجتماعی بسیار پیچیده کنونی، بدون یک سازمان انقلابی، نمی‌توان انقلاب کرد. بدون یک سازمان انقلابی نه می‌توان انقلاب را به پیروزی رساند و نه می‌توان از پیروزی‌های بدست آمده، حراست کرد."

(دیماه ۵۸)

* "تنها سازمان‌هایی می‌توانند از انسجام نسبی تشکیلاتی برخوردار باشند که در جهت مقصد واقعی تاریخ یعنی برانداختن استثمار و ایجاد جامعه‌ی

بی‌طبقات حرکت کنند. جامعه‌ای که الزاما یک جامعه‌ی توحیدی بوده و تنها در پرتو جهان‌بینی و ایدئولوژی توحیدی قابل حصول است. چنین سازمانی با چنین مکتبی الزاما باید بر محروم‌ترین و بالنده‌ترین طبقات اجتماعی متکی باشد؛ و از این جهت سازمان‌های سیاسی بورژوازی یا خرده‌بورژوازی، هیچ‌وقت نمی‌توانند از انسجام و وحدت تشکیلاتی واقعی و دیرپا برخوردار باشند و حتما در پروسه‌ی حرکت خود، تجزیه و متلاشی می‌شوند."

(آبان ۵۸)

* "اگر یک سازمان سیاسی در رابطه با تحولات جامعه نتواند یک خط سیاسی صحیح اتخاذ کند، با ضربات و ناگامی‌هایی مواجه می‌شود که بازتاب آن در درون تشکیلات، به صورت بروز اختلاف و تشتت و بهم خوردن وحدت و انسجام تشکیلاتی ظاهر خواهد گشت. البته می‌دانیم که شرط داشتن یک خط سیاسی صحیح نیز علاوه بر اتکاء به یک ایدئولوژی و جهان‌بینی واقع‌گرایانه، داشتن توان برخورد با مسائل و قدرت تجزیه و تحلیل تحولات و رویدادهای مشخص سیاسی و اجتماعی است."

(آبان ۵۸)

* "تشخیص تهدید اصلی و کوشش برای تشخیص آن در هر نقطه‌ای و در هر مقطعی برای یک فرد انقلابی یا برای یک سازمان انقلابی نهایت ضرورت را دارد. الان در جامعه‌ی خودمان هم همین‌طور است. امروز باید ببینیم که ما در جامعه‌ی خودمان از چه جانبی تهدید می‌شویم که اگر از آن غفلت کنیم به انحراف خواهیم رفت، جنبشمان از مسیر اصلی خود منحرف خواهد شد، امروز هم باید این تهدید را تشخیص دهیم و در این رابطه البته باید دشمن اصلی را فراموش نکنیم."

(اردیبهشت ۵۸)

* "وقتی ما از موضعی صادقانه و بدور از غرض‌ورزی با مسائل برخورد می‌کنیم، بدیهی است از حملات و هجوم‌های مغرضانه‌ای که علیه‌مان می‌شود بیمی به خود راه نمی‌دهیم. برعکس، ما از هر حمله‌ی ارتجاعی که علیه‌مان صورت می‌گیرد، استقبال می‌کنیم. ما همچنان در مسیر انجام تعهداتمان پیش می‌رویم؛ ما همچنان به پیمانی که با خدا و خلقمان بستیم و با خون شهیدانمان رنگین شده، وفادار خواهیم بود."

(فروردین ۵۸)

* "ما، تا آن‌گاه که در مسیر انقلاب باشیم، تا آنوقت که از راه، منحرف نشده باشیم، تا آنوقت که تن به سازش و تسلیم و عدول از اهداف انقلابی خود، نداده باشیم. همیشه با دشواری‌ها، با سختی‌ها و با خطرات روبرو هستیم. گذشتن از این دشواری‌ها و پشت سرگذشتن این خطرات و سختی‌ها احتیاج به اطمینان قلب و قوت ایمان دارد. احتیاج به این دارد که ما نقطه‌ی اتکاء محکمی داشته باشیم تا بتوانیم از این راه پر مشقت و پرپیچ و خم به سلامت عبور کنیم. ما تنها هنگامی می‌توانیم، این مسیر پرخطر را به سلامت طی کنیم که به حقانیت و پیروزی راهمان ایمان داشته باشیم."

(فروردین ۵۹)

* "در شرایط کنونی، دانشجویان و عناصر آگاه، بایستی با رفتن به میان مردم و برقراری پیوند با کارگران، کشاورزان و زحمتکشان، هم توده‌ی مردم را آگاه کنند و هم خود مجرب و آزموده شوند. تنها در رابطه‌ی متقابل با توده‌ی مردم است که قشر آگاه و روشنفکر جامعه می‌تواند نقش پیشتازی خود را

در حراست انقلاب و میراث شهیدان ایفا کند؛ و ضمن کسب خصلت‌های مردمی، خصایص باصطلاح روشنفکرانه از قبیل لیبرالیسم و ذهنیت و خودخواهی را از خود دور کند."

(اسفند ۵۸)

* "انقلاب، متعلق به شما نسل جوان انقلابی است، که بار اصلی انقلاب را بدوش کشیده‌اید. ما با آنهایی که سرفره‌های حاضر و آماده، آمده‌اند کاری نداریم. سازمان مجاهدین هم، مال شماست. آینده، متعلق به شماست. یقین داشته باشید که آینده متعلق به شماست. آینده، متعلق به انقلابیون است. نیروهای میرنده، از صحنه حذف خواهند شد."

(دیماه ۵۸)

* "نیروهای رو به زوال برای نجات خود از سرنوشت محتوم حاضرند به هر کاری دست بزنند و وقتی پای منافع و موقعیت‌های غصب شده در میان باشد، آنها به هیچ اصل و ارزش مردمی و اخلاق اسلامی پای‌بند نمی‌باشند. اما باید دید آنها با این عملکردها در این مدت به کجا رسیده‌اند و در نهایت به کجا خواهند رسید؟ آیا با زور و تزویر و تقلب، کاری از پیش خواهند برد و آیا خواهند توانست برای مدتی طولانی، خود را بر توده‌ها تحمیل کنند؟ بدون شک نه، اینان با عملکرد آینده‌ی خود نیز در هرجا که باشند، ولو بعنوان نمایندگان تحمیلی، هرچه بیشتر منزوی خواهند شد. چراکه عهد نمایندگان تحمیلی سپری شده و سرانجام اراده‌ی واقعی مردم پیروز خواهد شد. این مشیت لایتنفر الهی و حکم محتوم تاریخ است."

(اسفند ۵۸)

* "سازشکاران و مرتجعین در تبلیغات مسموم خود سعی می‌کنند، توده‌های مردم را از مجاهدین و از برنامه‌های مجاهدین بترسانند. آنها با دست گذاشتن روی شعار ما، در مورد بسیج و حمایت از منافع کارگران و دهقانان، تلاش می‌کنند اقشار دیگر مردم را از ما بترسانند. برای ضدخلق و امپریالیست‌ها مگر برای آنهایی که می‌خواهند جلو حرکت تاریخ را بگیرند، مگر برای آنهایی که می‌خواهند انگل‌وار زندگی کنند و همیشه ناظر طبقات و توده‌های محروم در کنار رفاه فوق‌العاده و غیرانسانی خود باشند. برنامه‌های مجاهدین، برای مرتجعین و سازشکارانی که می‌خواهند، تاریخ را به عقب برگردانند. البته وحشتناک است. ولی برای هیچ انسان شرافتمند و هیچ عنصر مردمی، در برنامه‌ها و هدف‌های ما هیچ چیز وحشتناکی وجود ندارد."

(اسفند ۵۸)

* "مبارزه‌ی شما برای ما باعث دلگرمی و پشت‌گرمی است، ما باید از شما یاد بگیریم. ما وقتی مقاومت و کارهایی را که شما کرده‌اید می‌بینیم، هرچه بیشتر به حقانیت راهمان پی‌می‌بریم و عزم‌مان بر ادامه‌ی راه جزم‌تر می‌شود و یقین می‌کنیم که این راه علیرغم مشکلاتی که دارد، نهایتاً به پیروزی منجر خواهد شد. فشارها و سختی‌هایی که شما متحمل شدید، لازمی راهی است که ما در آن هستیم. این رنج‌ها هیچ تازگی ندارد. پیامبران و پیشوایان ما از درون همین شدايد و مصیبت‌ها عبور کردند. راه انقلاب، راه خدا و مردم و راه رستگاری انسان، بهائی دارد که باید آنرا پرداخت. پیروزی، ساده و آسان بدست نمی‌آید."

(آذر ۵۹)

بقیه در صفحه بعد

از سردار شهید آزادی مجاهد کبیر موسی خیابانی پیام‌موزیم

بقیه از صفحه‌ی قبل

* "درستی یا نادرستی یک خط‌مشی مبارزاتی انقلابی را نمی‌توان صرفاً از روی تعداد تلفات ارزیابی نمود. و حتی شکست ظاهری یک حرکت انقلابی در یک مقطع تاریخی هم به تنهایی نمی‌تواند دلیل عدم صحت خط اتخاذ شده در آن حرکت باشد. اینگونه ارزیابی‌های یک بعدی مخصوص عناصر سطحی و یک جانبه‌نگر و کوتاه‌بین است. بالاخره در هر جنگ و مبارزه‌ای، ضربه خوردن و تلفات دادن و همچنین شکست هم هست. چنانکه ضربه زدن، تلفات وارد کردن و پیروزی هم هست. و چه‌بسا ضربات و شکست‌های مقطعی که بطور تاریخی، نه شکست، بلکه عین پیروزی است. و لذا در مبارزه نباید صرفاً آفت و خیزهای مقطعی و ضربات و تلفات را دید. بلکه باید سرنوشت نبرد و پیروزی نهائی را دید و بدان اندیشید."

شعائر

* "شعائر مجموعه‌ی آداب و سننی است که محتوای ایدئولوژیک مکتب را بیان می‌کند. مجموعه‌ی اشکال عقیدتی و مرامی است که محتوای ایدئولوژیک مکتب را بیان می‌کند و به زندگی انسان در جهت آن بالاترین ارزش، سمت و جهت می‌دهد. این تعریف شعائر است. گفتیم "اشکال" عقیدتی و مرامی که محتوا را بیان می‌کند. بنابراین اینجا با دو مفهوم سروکار داریم "شکل" و "محتوا". (مرد/د/۵۸)

* "شعائر کارکرد اجتماعی نیز دارد. نقش شعائر در جامعه چیست؟ جامعه ترکیب انسان‌هایی است که با هم زندگی می‌کنند، با هم کار می‌کنند، تولید می‌کنند، این جامعه است. جامعه باید انسجام داشته باشد. اجتماع باید در حرکت خودش یک جهت واحد داشته باشد. باید همه‌ی مردم و توده‌های مردم را در جهت واحدی بسیج کند. شعائر این وظیفه را بهعهده دارد. یکی از نقش‌هایی که شعائر بازی می‌کند نقشی است که سمبلیزم و سمبل‌ها در حرکت اجتماعی بازی می‌کنند. در اینجا لازم است توضیح مختصری در مورد مسئله‌ی سمبل و سمبلیسم داده شود.

"سمبل یعنی علامت، نشانه، مظهر و معنی لغوی سمبل این است. زبان سمبلیک یعنی اینکه آدم بتواند حالات درونی، احساسات درونی، یا افکار و عقاید و آرمان‌ها و این قبیل چیزها را در قالب یکسری اشکال و صور بیان کند. بیان احساسات و تجربیات درونی، بیان افکار، عواطف و اعتقادات در قالب‌ها و اشکال مشخص، سمبلیسم است. چنین زبانی را زبان سمبل‌ها (زبان سمبلیک) می‌گویند."

(مرد/د/۵۸)

* "برای حرکت کردن تنها آگاهی کافی نیست، بلکه باید یک انگیزش عاطفی ایجاد بشود. یعنی انسان بایست یک وحدت عاطفی بین خودش و موضوع آگاهی برقرار بکند. نظیر همان که می‌گویند آگاهی تنها کافی نیست، ایمان هم باید وجود داشته باشد. سمبل‌ها انسان را تحریک می‌کنند و آن را در جهت مشخصی جهت می‌دهند. مثلاً پرچم سمبل میهن است (سمبل استقلال و آزادی). در جنگ پرچمدار جلو می‌رود، برای اینکه جنگجوها با شهامت و رشادت جلو بروند، و از مظهر شرف و استقلال ملی دفاع کنند. و اگر پرچم بیفتد، اینها ممکن است سست بشوند و فرار کنند. افتادن پرچم علامت شکست است. باز هر مکتب و هر نظام (اعتقادی و اجتماعی)، سعی می‌کند از طریق چنین سمبل‌هایی عواطف توده‌ی پیرو خود (پیروانش) را سمت و جهت بدهد. چرا؟ چون گفتیم

جامعه احتیاج به اتخاذ یک سمت واحد و مشترک دارد. این هم که باز در آن زمینه چقدر آن نظام اعتقادی یا نظام اجتماعی موفق باشد، بستگی به عمق و غنای مکتب دارد. شعائر هم یک چنین کاری را در جامعه انجام می‌دهند."

(مرد/د/۵۸)

* "در بعد کارکرد انسان‌شناسانه‌ی شعائر گفتیم که شعائر نقش تلطیف عواطف انسانی و جهت‌دادن به انسان را در جهت ارزش‌های مطلوب، و در جهت بالاترین ارزش برعهده دارد. یعنی وقتی که انسان مثلاً به مقصود و مضمون این جهان فکر می‌کند و می‌خواهد رابطه‌ای با آن برقرار کند... باید شکل و ترتیبی عملی اتخاذ کند (مثلاً به نماز می‌ایستد...) و در این رابطه است که احساس معنی و مفهوم داشتن زندگی به او دست می‌دهد (البته با آن شروطی که گفتم). بر این اساس وقتی از ما بپرسند که برای چه نماز می‌خوانی؟ نظیر این است که بگویند برای چه زندگی می‌کنی؟ جواب هر دو از نظر ما یکی است. فلسفه‌ی پرستش فلسفه‌ی حیات است و به همان دلیل نماز می‌خوانیم که زندگی می‌کنیم."

(مرد/د/۵۸)

* "ما نمی‌توانیم، حق نداریم که مثلاً در شکل شعائر به دلخواه خود دستکاری کنیم. همانطوری که سمبل‌ها، قانونمندی‌هایی دارند، یعنی در یک جریان اجتماعی پدید آمده‌اند، شعائر هم همینطورند. تازه نکته‌ی مهمتر اینکه شعائر مذهبی نه فقط افراد اجتماع را در یک مقطع مشخص، بلکه یک امت را در طول تاریخ می‌خواهد جهت واحد بدهد، و بین آنها ارتباط برقرار بکند و تداوم ایجاد بکند، در حرکتی که به سمت تحقق ارزش‌های اجتماعی صورت می‌گیرد."

(مرد/د/۵۸)

* در برخورد با این مسئله (شکل و محتوا) معمولاً با دو گرایش مواجه هستیم، یک گرایش عمومی است که از طرف توده‌ی مردم (توده‌ی ناآگاه) دیده می‌شود. این گرایش کم‌بها دادن به محتوا و پربها دادن به شکل است... گرایش دیگری است که مربوط به روشنفکران است. درست در مقابل گرایش عمومی توده‌ی مردم: پربها دادن به محتوا و کم‌بها دادن به شکل. مثلاً در نماز مکر اصل، ذکر خدا نیست؟ پس چرا ما مجبوریم به این ترتیب مثلاً صبح دو رکعت، ظهر چهار رکعت، عصر چهار رکعت در مغرب سه رکعت نماز بخوانیم؟ این که مهم نیست، مثلاً وضو را اینطور بگیریم و یا عوض وضو غسل کنیم. این شکل کار است، اصل محتوا است، که با این منطوق لاید یک وقتی ممکن است نماز هم نخواند، و همینطوری خدا را یاد کرد چون اصل محتوا است.

این هم یک گرایش است، پربها دادن به محتوا و کم‌بها دادن به شکل. درحالی‌که این شکل خود معنا و مفهوم، وظیفه و کارکرد خودش را دارد. همینطور باصطلاح الکی آن را وضع نکرده‌اند. بدون شک اینطور برخورد با شکل، خودش محتوا را هم نفی می‌کند. چرا؟ زیرا بدون شکل که محتوا تحقق نمی‌پذیرد. و بعداً هم بتدریج هم‌ماش فراموش می‌شود.

* "جامعه احتیاج به "انضباط" دارد. اصلاً "اجتماعی" شدن یعنی "منضبط" شدن، یعنی کسب روحیه‌ی "انضباط پذیری". در تشکیلات و در سازمان سیاسی، انضباط خیلی مهم است و نمی‌شود هر کس هر چیزی را که دلش می‌خواهد انجام دهد (لیبرالیسم). بنابراین، شعائر باید این نقش را هم بازی کند، که روحیه‌ی انضباط را ایجاد کند. چرا باید از دست راست وضو گرفت؟ به همین دلیل، باید ترتیبات شکلی را دقیقاً رعایت کرد، باید روحیه‌ی انضباط‌پذیری در ما ایجاد بشود. اجتماعی کردن، تشکیلاتی کردن، یعنی الغاء انضباط، شعائر این کار را هم می‌کند. مکتب مُصرّ است که انضباط ایجاد کند."

(دیماه ۶۰)

مراسم بزرگداشت پنجمین سالگرد قیام شکوهمند ۲۲ بهمن ۵۷

از طرف شورای ملی مقاومت

بمناسبت بزرگداشت ۲۲ بهمن، سالروز قیام پرشکوه مردم ایران علیه دیکتاتوری منفور سلطنتی، مراسمی از طرف شورای ملی مقاومت در کشورهای مختلف برگزار می‌گردد.

دبیرخانه‌ی شورای ملی مقاومت عموم هموطنان عزیز خارج از کشور و علاقمندان به آزادی و استقلال میهن را به شرکت در این مراسم دعوت می‌نماید. زمان و مکان برگزاری این مراسم در کشورهای مختلف بترتیب زیر است:

انگلستان	شهر لندن	روز ۲۰ بهمن	با شرکت آقایان مهدی خان‌بابا تهرانی و دکتر غلامحسین باقرزاده (نمایندگان شورای ملی مقاومت در آلمان و انگلستان) در دانشگاه لندن
فرانسه	شهر پاریس	روز ۲۱ بهمن	با شرکت اعضای شورای ملی مقاومت آقایان مهدی ابریشمی (سازمان مجاهدین خلق ایران)، ناصر پاکدامن، نماینده‌ی جبهه‌ی دمکراتیک ملی ایران، آزاد داوودی (حزب دمکرات کردستان ایران)، مهدی سامح، نماینده‌ی شورای متحد چپ، نماینده‌ی حزب کار ایران (توقان)، جلال گنجه‌ای (جمعیت اقامه) در سالن موتوالیته پاریس
ایتالیا	شهر رم	روز ۲۱ بهمن	با شرکت نمایندگان شورا در سالن انجمن ملی پارتیزان‌های ایتالیا (به زبان ایتالیایی)
ایتالیا	شهر رم	روز ۲۲ بهمن	با شرکت آقای دکتر هزارخانی، نماینده‌ی سازمان مجاهدین خلق و دکتر اسماعیل خوئی در دانشگاه رم
اسپانیا	شهر مادرید	روز ۲۲ بهمن	با شرکت نمایندگان شورا در اسپانیا
آمریکا	شهر لوس‌آنجلس	روز ۲۲ بهمن	-
یونان	شهر آتن	روز ۲۴ بهمن	با شرکت نمایندگان شورا در یونان
آلمان	شهر کلن	روز ۲۸ بهمن	با شرکت آقای مهدی خان‌بابا تهرانی (نماینده‌ی شورای ملی مقاومت در آلمان) در دانشگاه کلن
سوئد	شهر استکهلم	روز ۲۹ بهمن	با شرکت آقایان دکتر منوچهر هزارخانی، پرویز خرازی و مهدی صدیق‌زاده (نمایندگان شورای ملی مقاومت در ایتالیا، نروژ و سوئد)
سوئد	گوتنبرگ	روز ۳۰ بهمن	با شرکت آقایان دکتر منوچهر هزارخانی، پرویز خرازی و مهدی صدیق‌زاده (نمایندگان شورای ملی مقاومت در ایتالیا، نروژ و سوئد)

دبیرخانه‌ی شورای ملی مقاومت

خاطراتی از سمبل زن انقلابی مجاهد، شهید اشرف ربیعی

بقیه از صفحه ۱۴

و بطور انفرادی نیز به من آموزش‌هایی می‌داد تا در نبود او (چون همیشه ساواک، او را از زندانی به زندان دیگر منتقل می‌کرد) هسته از هم متلاشی نشود.

در موضعگیری‌های داخل زندان در رابطه با مسائلی نظیر اعتصاب غذا، گرفتن امکانات صنفی و غیره همه ما را جمع می‌کرد و نظرات تک تک ما را می‌پرسید و مساله را از ابعاد مختلف و بطور واقع‌بینانه، ارزیابی می‌کرد. تجاربش در این زمینه‌ها نیز زیاد بود. پس از بحث و تبادل نظر در هسته، نظرات را جمع‌بندی می‌کرد و به برادران خبر می‌داد. هرچند در زندان ارتباط ما با برادران مجاهد بسیار ضعیف بود و در این رابطه امکان انتقال جو و فضای زندان به برادران و طرح سوالات و گرفتن پاسخ‌های کافی عملی نبود، ولی با اینهمه برای همان جواب‌ها و رهنمودهای مختصری که از طرف برادران می‌رسید، احترام زیادی قائل بود. همیشه سعی می‌کرد فعالیت‌های هسته را با خطوط داده شده از طرف برادران هماهنگ کند و در آن مسیر پیش‌برود.

موضعگیری‌های داخل زندان او در قبال مسائل مختلف زندان، واقعا نقش تعیین‌کننده‌ای داشت. البته معمولاً پورتون‌ست‌ها مانع اجرای آنها می‌شدند و اکثراً در مقابل او موضع می‌گرفتند. اشرف در مقابل چپ و راست زندان‌های آنها و یا موضعگیری‌های فرصت‌طلبانه‌شان واقعا موضع می‌گرفت و برخوردی اصولی می‌کرد و برخورد قاطع و انقلابی و آگاهانه‌ی اشرف همچون شمشیری بُرنده بر آنها فرود می‌آمد و پوشالی بودن افکارشان را نشان می‌داد. اینها همان عافیت‌جویانی بودند که قبل از جریان حقوق بشر و شرایط سخت زندان، جرات حرف زدن و تکان خوردن نداشتند و مواضع کاملاً راست‌روانه داشتند، ولی همزمان با باز شدن فضا، شعارهای چپ‌روانه می‌دادند. یادم می‌آید که برای گرفتن کولر آنقدر چپ زدند که ناچار به عقب‌نشینی در مقابل مقامات زندان شدند و بالاخره اوضاع طبق خواست مقامات زندان پیش رفت. در حالیکه اگر برای

موضعگیری‌های جمع ما و بطور خاص اشرف ارزشی قائل بودند، کار به آنجا نمی‌کشید. اشرف در هر موضعگیری، ابعاد و جوانب مختلف مساله را بررسی می‌کرد و واقعا نظرانی که می‌داد واقع‌بینانه بود و اکثراً اگر در عمل اجرامی شد، موفقیت‌آمیز بود. همین موضعگیری‌های صحیح و برخورد‌های اصولی و انقلابی او باعث شده بود که چند نفر از مارکسیست‌ها که بچه‌های صادق‌تری بودند در موضعگیری‌های سیاسی داخل زندان، به جمع ما بپیوندند. یادم می‌آید که یکی از بچه‌ها هر وقت به ملاقات بیرون یا داخل (دیدار برادر زندانی‌اش) می‌رفت، پس از مراجعت همیشه و در ابتدا اخبار زندان را به اشرف می‌گفت و سپس به بچه‌های غیرمذهبی دیگر منتقل می‌کرد.

یکی از بارزترین ویژگی‌های اشرف، توان سازماندهی و برنامه‌ریزی او در کارها بود. برای هر کاری برنامه‌ریزی خاصی داشت. در هیچکاری بدون برنامه‌ریزی وارد نمی‌شد، همیشه و در هر شرایطی نه تنها برنامه‌ی کار خود را مشخص می‌کرد، بلکه در برنامه‌ریزی به من و سایر افراد هسته نیز کمک می‌کرد. برای کوچکترین کارها نیز برنامه‌ریزی مشخصی داشت و درست به همین دلیل بود که اشرف و تسلط کافی داشت و هیچ کاری برای او غیرممکن نبود.

او با برنامه‌ریزی دقیقی که داشت، توانسته بود از کوتاهترین وقت خود و حتی از لحظات وقتش نیز استفاده‌ی دقیق و انقلابی بکند. اوقات زنده را به کارهای فکری و آموزشی و ... اختصاص می‌داد و بعد از غذا و یا مواقع خستگی، کارهای تفریحی زندان مانند گاردستی و نقاشی انجام می‌داد نظم فردی اشرف هم برآستی نمونه بود. او چه در زندان و چه بعداً در پایگاه‌ها همیشه در محیطی که زندگی می‌کرد، نظم و نظام خاصی برقرار می‌کرد. مثلاً در فاز نظامی در ابتدای ورود به هر پایگاه، چند ساعتی او را نمی‌دیدیم. اما بعد که به اتاقش می‌رفتیم، می‌دیدیم با گاردستی‌های جالب و ابداعی خودش چیزهایی از قبیل قفسه، گهواره‌ی بچه و ... درست کرده و خلاصه یک اتاق جالب و مجهز با کمترین

امکانات ساخته است.

پیوند با مردم

اشرف عشق و علاقه‌ی زیادی به مردم داشت و ارزش فوق‌العاده‌ای برای آنها قائل بود و این را به خوبی میشد از خاطراتی که از دوران زندگی مخفی‌اش تعریف می‌کرد، فهمید. او مدتها در یک محله‌ی فقیرنشین، در قزوین زندگی کرده بود و طی آن مدت آنچنان رابطه‌ی عمیقی با اطرافیان و همسایگان‌ش ایجاد کرده بود که بعد از جریان انفجار بمب، مردم از روی علاقه‌ی شدیدی که به او داشتند، در اطراف خانه پراکنده می‌شوند تا خبر انفجار را به علی‌اکبر (همسر اشرف) بدهند.

بعد از انقلاب ۲۲ بهمن، اشرف به قزوین رفت و در مسجدی در همان محل سخنرانی کرد که با استقبال شدید مردم مواجه شد. همچنین در اوایل سال ۵۹ هنگامی که برای شرکت در مراسم ازدواج من به شمال آمده بود، علیرغم فرصت بسیار کوتاهی که داشت، طی همان چند ساعت توقف در شهر و تا قبل از شروع مراسم، به روستاهای اطراف رفته بود تا از نزدیک با دردها و مشکلات مردم و نیز از گستردگی پایگاه اجتماعی سازمان در آن منطقه، از نزدیک آشنا شود. در سفر دیگری او به دیدار خانواده‌ی مجاهد شهید "عین‌الله پورعلی" که بدست چماقداران به شهادت رسیده بود، رفت و با استقبال گرم خانواده‌ی او و اهالی روستا مواجه گردید. در سایر روستاهایی هم که او رفته بود، مردم به محض شناختن اشرف، از او استقبال گرمی کرده بودند و مثلاً در یکی از روستاها حین بازگشت اشرف، مسافت بسیار زیادی بدنبال او می‌دویدند و دوچرخه‌سوارها و موتورسوارها به ماشین‌هایی که از روبرو می‌آمدند، خبر می‌دادند که اشرف ربیعی، همسر مسعود رجوی در ماشین است و ...

پس از آزادی

او در بهمن ۵۷ با آخرین دسته از زندانیان سیاسی، از زندان آزاد شد. پس از آزادی از زندان درصدد برقراری ارتباط با سازمان برآمد و در همین حال با صحبت با افراد و نیروهای مختلف، می‌خواست دقیقاً راه آیندماش را آگاهانه

و بدون هیچ ابهامی انتخاب نماید.

یادم می‌آید پس از دیدن رجائی و شنیدن حرف‌های او می‌گفت، صحبت‌های اینها که هم‌ماش برعلیه سازمان است، ولی آنقدر بی‌پایه و اساس است که به ضد خودش تبدیل می‌شود. می‌گفت از ابتدای انتهای صحبتش فقط یک چیز بود: منافع فردی. می‌خواست همه‌ی کارها و اعمال سازمان و بنیانگذاران را در چارچوب دیدگاه تنگ خود ارزیابی کند. بعد از این دیدار با رجائی می‌گفت: "وقتی آدم اینها را می‌بیند، بیشتر به حقانیت سازمان پی می‌برد و می‌فهمد که اینها (مرتجعین) کف روی آب هستند و پایه و اساسی ندارند." بهر حال او با دیدن چند تن از سرمداران ارتجاع و از طرفی برقراری ارتباط با سازمان، توانست راه خود را مجدداً و آگاهانه باز یابد. در واقع او که مدتی بسیار کوتاه از اصل خویش دور مانده بود، به روزگار وصل خویش نائل آمد و با تمام قوا رو به سازمان مطلوبش آورد.

در تمام طول زندان و بعد از آزادی اشرف از زندان، همیشه یک چیز مرا رنج می‌داد و آن گمنام بودن اشرف بود. البته منظورم این نبود که تنها اسمش در بین مردم برده شود، بلکه دلم می‌خواست آوازه‌اش، مقاومتش در زیر شکنجه‌های وحشیانه، مبارزه‌اش در دوران شاه، خصوصیت‌ها و ویژگی‌های انقلابی‌اش به میان مردم برده شود. در هر حال اشرف از زندان آزاد شد و همچنان گمنام ماند.

بعد از اینکه رفت و آمدش به ستاد شروع شد، هنوز بچه‌های ستاد بطور عام او را نمی‌شناختند. بعد از اینکه خبر ازدواجش را با برادر مسعود شنیدم، خوشحال شدم، احساس کردم، برآستی شایسته‌ی چنین موقعیتی بوده است. حتی بعد از ازدواجش با مسعود، آنطور که باید او را نمی‌شناختند، یعنی نه مردم و نه بچه‌های خودمان بطور عام. بعد از شهادتش وقتی برای اولین بار عکس او را در کنار عکس بنیانگذاران و هم‌رزم مجاهدش سردار شهید خلق دیدم، احساس کردم برآستی او به مقامی که شایسته‌اش بود رسیده و تنها زیبنده‌ی او بود که بعنوان سمبل زن انقلابی مجاهد در کنار بنیانگذاران، سازمان و سردار شهید خلق، مجاهد کبیر موسی خیابانی جای گیرد. و تنها او بود که پیشاپیش خواهران، مادران و زنان شهید مجاهد قرار دارد.

او بسیار صرفه‌جو و مقتصد بود. همیشه می‌گفت: "ما مالک اشیاء نیستیم، بلکه در قبال آنها مسئول هستیم، وای بر ما اگر این مسئولیت را درست انجام ندهیم! ما باید شکر این اشیاء و نعمات را به جا بیاوریم. مسئول بودن و بجا آوردن شکر این نعمات یعنی حداکثر استفاده را از آنها کردن و در جای خود از آنها استفاده کردن."

لباس‌های خود و مصطفی را همیشه خودش می‌دوخت. یا با وسایلی پیش پا افتاده ابتکاراتی بخرج می‌داد و اسباب‌بازی‌های مناسب را در زمانی کوتاه برای مصطفی درست می‌کرد. نکته‌ی جالب اینکه نه تنها فردی مقتصد و صرفه‌جو بود، بلکه به راحتی می‌توانست مرز چپ و راست این مسئله را نیز رعایت کند. اگر جایی این صرفه‌جویی به معنای زدن از کار تشکیلاتی یا سیاسی و نظامی داخل پایگاه می‌شد، با دست کاملاً باز و درست با امکانات برخورد می‌کرد و در بکارگیری امکانات بیشتر و بهتر در جهت راه‌اندازی کار، لحظه‌ای تردید نمی‌کرد.

در فاز نظامی در پایگاهی که محل استقرار اشرف بود، سرما بیداد می‌کرد و خواهران و برادران، موقع پُست دادن از سرما سخت در عذاب بودند و همیشه می‌لرزیدند. این مسئله را اشرف با خرید پارچه‌ی کلفت و پشمی و دوختن یک اورکت بسیار گرم و راحت، حل کرده بود. او همیشه در زمینی صرفه‌جویی می‌گفت: "مال خلق است. کارگر از نان شیش و مزد روزانه‌اش، دانش‌آموز از پول توجیبی‌اش و غیره به ما می‌دهند. بنابراین ما نیز باید قدرش را بدانیم و شکرش را بجا آوریم و تا آنجائی که می‌توانیم باید از آن درست استفاده کنیم."

ویژگی دیگر اشرف، امکان‌سازی او بود. ذهن خلاق، مبتکر و فعالی داشت. از کوچکترین و پیش‌پاافتاده‌ترین چیزها می‌توانست وسیله‌ی مورد نیاز خود را بسازد. یا با شیوه‌های مختلف ابداعی، می‌توانست مسائل بسیاری را حل کند. این ویژگی او بویژه در زندان که کمبود امکانات بسیار چشمگیر بود، خیلی مسئله‌حل‌کن بود. از جمله دکوری که او در زندان برای اجرای تئاترها درست کرده بود، همه را مبهوت کرده بود. دکور سراسر عرض اتاق را در برمی‌گرفت و دری داشت

خاطراتی از سمبل زن انقلابی مجاهد، شهید اشرف ربیعی

که بازیگران تئاتر براحته از آن عبور می‌کردند و از داخل صحنه به پشت صحنه تئاتر می‌رفتند. همچنین او با نکه‌های مقوای سیاه، اسلحه‌ی بسیار زیبایی ساخته بود که بنظر واقعی می‌آمد و برای نگهداری این اسلحه و استفاده از آن در نمایش‌های زندان، برایش مسئول تعیین شده بود تا موقع بازرسی‌های بدنی ماهانه، بطور زیرکانه‌ی آن را از این اتاق، به اتاق دیگر برده و نگذارند به دست زن حسینی (شکجه‌گر معروف ساواک) بیفتد. آنقدر این اسلحه شباهت به اسلحه‌ی واقعی داشت که فکر می‌کردیم اگر زن حسینی آن را پیدا کند با بهانه‌ی ترور و ترساندن مقامات زندان، درد سر زیادی برایشان ایجاد خواهد کرد.

بعد از آزادی از زندان، وقتی که به دیدارش رفتم، میر سه‌طبقه‌ی زیبایی توجهم را جلب کرد. او در زندان قصر، این میز را با پاکت‌های شیر پاستوریزه ساخته بود و رویش را با کاغذ آبی و روی کاغذ آبی را با نایلون پوشانده بود.

بهرحال این میز بقدری محکم و زیبا و شیک بود که هرگز کسی احتمال نمی‌داد برای ساختن آن از پاکت شیر استفاده شده باشد. طوری شده بود که در زندان اگر در هر گوشه‌ی وسیله‌ی ابتکاری می‌دیدم، راحت می‌توانستم حدس بزنم که یکی از کاردستی‌های اشرف است.

بارزترین ویژگی اشرف، توانایی او در انجام کارها بود. غیرممکن بود اشرف در مقابل کاری سر خم کند. بزرگ‌ترین و جادوترین و حساس‌ترین مسئولیت‌ها و کارها را که به او می‌سپردند از عهده‌ی انجام آن برمی‌آمد. در قاموس او "نه" وجود نداشت. حتی می‌توان گفت که در باطنش نیز فکر نمی‌کرد که می‌توان در پاسخ انجام کاری "نه" گفت. در این رابطه نحوه‌ی برخورد او با مسئولیت‌های سنگینی که پس از ازدواج با برادر مجاهد مسعود رجوی برعهده‌اش قرار گرفت، بهترین نمونه است. او هم به عظمت و سنگینی مسئولیت خود واقف بود و هم با روحیه‌ی قوی و تهاجمی به قلب مسائل و مسئولیت‌ها می‌رفت و خود را در انجام آنها اصلاً ناتوان و مردّد نمی‌یافت. به دلیل همین توان بالای او در انجام

مسئولیت‌ها بود که بخوبی می‌توانست مسئولیت‌های گوناگون را که در ابعاد و زمینه‌های مختلف از حفاظت مسائل امنیتی گرفته تا امورات خانه و... در رابطه با مسعود بخوبی به‌انجام برساند. در فاز نظامی با ورود اشرف به هر پایگاهی، تعبیر و ارتقاء فضای انقلابی آن پایگاه بخوبی محسوس بود. او خیلی سریع، اشکالات را درمی‌آورد و سریع‌تر از آن برای حلش اقدام می‌کرد. از جمله در دو پایگاه بسیار حساس که خودم شاهد بودم، به محض ورود اشرف، تغییرات زیادی در آنها ایجاد شد. اشرف بعد از دیدن یکسری اشکالات در پایگاه به این نتیجه رسیده بود که باید شورای فرماندهی پایگاه تشکیل گردد. بلافاصله این نظر خود را با مسئولین مطرح کرده بود و بعد از تأیید آنها، این طرح اجرا شد. او خود مسئولیت فرهنگی و سیاسی پایگاه را بعهده گرفت و بلافاصله کلاس‌ها و نشست‌های منظمی را براه انداخت. تمامی روزنامه‌ها توسط تیم تحت نظر اشرف مطالعه می‌شد و خلاصه‌ی آن‌ها در اختیار کلیه‌ی بچه‌ها قرار می‌گرفت. و اینها همه در حالی بود که در آن پایگاه بعثت استقرار چند تن از مسئولین، مسئولیت‌های حفاظتی سنگینی بر دوش افراد پایگاه قرار داشت و شاید در نظر اول اصلاً نمی‌شد جایی برای چنین کارهایی پیدا کرد، اما اشرف توانست این برنامه‌ها را راه بیندازد.

اشرف همیشه شاداب و با نشاط بود. چهره‌اش هیچ‌وقت از یادم نمی‌رود. حرکات خاص او و حالات چهره‌اش خیلی زود در ذهن آدم نقش می‌بست. همیشه روحیه‌ی شاداب و با نشاط داشت. در شادی بچه‌ها شریک بود و در غمشان به کمکشان می‌شناخت. برخورد خوب او با افراد، باعث شده بود که همه را بطرف خود بکشاند. مرز وحدت و تضاد با جریان‌های مختلف را می‌شناخت و توانسته بود رابطه‌اش را با سایر گروه‌های داخل زندان به نحو صحیحی تنظیم نماید. به خرده‌گیری سطحی نمی‌پرداخت و در مسائل جاری و روزمره، خود را مقید به پیروی از نظریات جمع می‌کرد، اما آنجا که پای سازش احتمالی با اصول به میان می‌آمد، ذره‌ای کوتاه نمی‌آمد، همچنین او در طرح انتقادات بسیار رک و صریح بود و بدور از هرگونه ملاحظه‌کاری و... با

اشکالات برخورد می‌کرد.

اشرف همچنین حالت‌های عرفانی بسیار جالبی داشت. وقتی به راز و نیاز و مناجات می‌نشست واقعا صفا و پاکی در تمام چهره‌اش مشخص بود و گاه هنگام دعا و مناجات و یا موقع خواندن قنوت، اصلاً به حالت دیگری درمی‌آمد. واقعا من که از بیرون نگاهش می‌کردم، فکر می‌کردم که اشرف دیگر پیش ما نیست، بلکه در عالم دیگری است و با کسان دیگری حرف می‌زند. این حالت همیشه با او همراه بود. در فاز نظامی نیز همینطور بود و بلکه بیشتر.

اشرف از قاطعیت انقلابی و شوروآگاهی نسبتاً بالایی برخوردار بود یعنی قاطعیت او همیشه با آگاهی توأم بود این مساله باعث افزایش قاطعیت او و نفوذ تاثیر مسائل او بر شنونده بود. یکی دیگر از ویژگی‌های اشرف فداکاری و از خودگذشتگی‌اش بود. یادم می‌آید در مقاطع مختلف در زندان، در پایگاه‌های انقلابی و غیره همیشه رسیدگی خاص به افراد مریض داشت و در این راه واقعا از خودش مایه می‌گذاشت که به خواهران حامله و یا خواهرانی که بچه‌دار بودند و در شرایط سخت نظامی، امکان رسیدگی به خود را نداشتند، محبت و رسیدگی زیاد می‌کرد. با وجود کار زیاد داخل پایگاه، سعی می‌کرد حتماً غذای مقوی برای آنها درست کند. بارها چه در زندان و چه در فاز نظامی به من رسیدگی کرده بود. حتی به بچه‌هایی که برای عادیسازی به پایگاهشان می‌بردیم، رسیدگی زیادی می‌کرد. هرگاه که مصطفی را به حمام می‌برد، سایر بچه‌های کوچک را نیز با خود به حمام می‌برد و هیچ تفاوتی بین مصطفی و آنها نمی‌گذاشت. بلکه حتی بعضی مواقع به بچه‌های دیگر بیشتر رسیدگی می‌کرد. او بویژه به ما تاکید می‌کرد که باید در رابطه با بچه‌هایی که پدر و مادرشان شهید و یا زندانی شده‌اند و یا به هر دلیلی از آنها جدا هستند، بسیار حساس باشیم و با آنها مسئولانه برخورد کنیم. از جمله تأکید می‌کرد اگر آنها را با خود به پایگاهی می‌برید، شب حتماً پیش خودتان بخوابانید تا احساس غربتی و دوری از پدر و مادر نکنند و رهنمودهایی از این قبیل. اوایل پائیز ۶۰ بود. بعد از مدت‌ها دوری در فاز نظامی، مجدداً اشرف را در یکی از

پایگاه‌های مقاومت دیدم. لحظاتی شیرین و فراموش‌ناشدنی. آن دوست، یاور و همراه قدیمی را باز یافته بودم. تا نیمه‌های شب بیدار نشستیم. از زندان، از مقاومت‌ها، خاطرات تلخ و شیرین زندان، روزهای خوش ماه رمضان، هواخوری، اعتصاب غذا، آموزش‌ها و... از همه چیز صحبت کردیم. در مورد جنایات خمینی، خاطرات شهدا، فداکاری‌ها، قهرمانی‌ها و از خودگذشتگی‌های میلیشیا و مجاهدین و از شهیدایمان گفتیم. حالات او در آن شب واقعا وصف‌ناشدنی بود. از مجاهدین شهید احمد شادبختی و همسرش گفت. از محمد اکبرزادگان، از هم‌هی میلیشیا‌های نوجوانی که با سن کمشان مظلومانه بدست خمینی خونخوار به شهادت رسیده بودند و برپر شده بودند. از عکس‌العمل خاوه‌ری می‌گفت وقتی که خبر شهادت همسرش را به او داده بودند. از کودکان اسیری که از مادرانشان جدا شده بودند. واقعا حالت او عجیب بود. احساس می‌کردم با تمام وجودش غم و درد آنها را حس می‌کند و با یاد شهیدی می‌میرد و دوباره زنده می‌شود.

آسان‌تر از زنده بودن و تحمل و دیدن اینهمه جنایات خمینی است. بارها اشرف آرزوی شهادت کرده بود. می‌گفت من اگر شهید شوم احساس راحتی می‌کنم. واقعا که جنایات خمینی غیرقابل تحمل است. وقتی از مادران و کودکان اسیرشان حرف می‌زد، واقعا با تمام وجودش درد آنها را حس می‌کرد.

آنشب تا دیروقت به صحبت نشستیم. خواب از سرمان پریده بود، ولی چاره‌ای نبود، باید می‌خوابیدیم تا بتوانیم فردا را با توان بیشتری به جنگ دژخیم برویم. بعد از آن چند هفته‌ی متوالی به دیدارش رفتم. آخرین بار یک هفته قبل از شهادتش او را دیدم. یکماه بطور مداوم روزه گرفته بود. ره توشه‌ی سفر می‌بست. از خاطرات شهدا می‌گفت، از حمیرا اشراق می‌گفت که زیر گوش بازجویی سرود آزادی خوانده بود و بازجو سیلی محکمی به گوشش نواخته بود و فردای آنروز اعدامش کرده بودند. از ثریا ابوالفتحی می‌گفت و نامه‌ای که به همسرش نوشته بود. با تمام وجود از شهدا یاد می‌کرد و از یاد آنها انرژی و توان می‌گرفت. همانطور که برای شهدا ارزش خاصی قائل بود، با تمام وجود به آنها عشق می‌ورزید، از خائنین

منتظر بود. وقتی خبر خیانت یکی از افراد را به او دادند، برای چند دقیقه منقلب شد، مرتب تکرار می‌کرد: "آخه تو از این رژیم چه دیدی که بپرفش رفتی؟"

سخن گفتن از اشرف و بازگو کردن ویژگی‌ها و مشخصات و حالات و روحیات او مشکل است. زیباترین کلمات نیز از بیان کردن ویژگی‌های او عاجز است. باید او را دید و با او زیست تا آن وقت دانست اشرف کیست؟! بهرحال آخرین نکته و مهمترین ویژگی اشرف این بود که هرزمان که او را می‌دیدم، حتی برای یکساعت، برای من منبع آموزش، تقویت روحیه و دگرگونی و تحول بود، چه در دوره‌ی زندان، چه در فاز سیاسی و چه در فاز نظامی. حتی اگر مدت کوتاهی با او بودم مرا منقلب می‌کرد و مرابباد مسئولیت‌ها و وظایف می‌انداخت و اینکه در کجا قرار دارم، چه می‌کنم، چکار باید کرد و...

هر بار دیدن اشرف برایم تغییراتی با خود همراه داشت. روحیه‌ی شاداب و با نشاط و قاطعیت و ایمان انقلابی‌اش، بی‌باکی و شهامتش، برخورد انقلابی‌اش با کارها، عشق و شور انقلابی‌اش، نفرتش به دشمن و خلاصه تمامی ویژگی‌های انقلابی‌ای که داشت، در هر لحظه که با او بسر می‌بردی، نمایان بود و تاثیر خاص خود را بر حرکات و رفتار هرکس که با او بود، می‌گذاشت. در یک کلام او در صدر همه‌ی خواهران انقلابی سازمان بود، با تمامی ارزش‌ها و معیارهای متعالی و والا. و درست بهمین دلیل است که امروز در جرگه‌ی شهدا توانسته، همراه با سردار شهید خلق موسی، در پیشاپیش تمامی شهدای مجاهد خلق قرار گیرد. در واقع یاد او همیشه زنده و جاوید است و در هر جا که میلیشیا‌ی قهرمان می‌رزد، در هر کجا که فرد اسیری هست، در هر کجا که مجاهد خلق شکجه می‌شود، در قلب داغدار هر مادر، در اوین، در قصر، در کمیته، در زندان قزوین، در دل کارگران و زنان زحمتکش مشهد و قزوین، در نزد دختران گرد و در رود خروشان خلق جریان و تداوم دارد، و هیچگاه به فراموشی سپرده نخواهد شد...

یکروز با او زندگی کردن حتی یک لحظه با او بودن، اصلاً وجودش در یک پایگاه حتی اگر با تو کاری نداشته باشد و سرش به کار خودش باشد، باز یعنی آموزش. یادش گرامی و راهش پر رهرو باد



تبریز - روزهای قیام تاریخی بهمن ۵۷: شرکت سردار شهید آزادی موسی خیابانی به همراه برادران مجاهدش و در کنار مردم قهرمان تبریز در فتح پادگان‌ها و مراکز رژیم منفور سلطنتی

از پیام مجاهد کبیر موسی خیابانی به مردم قهرمان تبریز

همشهریان دلیر!

من نیز در شمار سایر خواهران و برادران مجاهدم که چه در تبریز و چه در سراسر کشور دست در دست شما خانه و زادگاهمان را از یوغ نظام شاهنشاهی آزاد نمودیم، این روز بزرگ را به شما مردم مجاهدپرور تبریک گفته و امیدوارم که با التیام بخشیدن به زخم‌هایی که متأسفانه در یکسال گذشته در پیکر شهرمان پدید آمد، باز هم بیش از پیش جایگاه شایسته‌ی خود را در روند انقلاب رهائیبخش میهنمان احراز کنیم.

خواهران و برادران رنج‌دیده و مبارز!

شما همچنانکه در گذشته نیز نشان داده‌اید، باید پاسدار خون شهیدان و حافظ موارث انقلاب خلقمان باشید و این رسالت را جز با وحدت انقلابی ضدامپریالیستی و غلبه بر تفرقه‌ها نمی‌توان بجا آورد؛ وحدتی که جز در مسیر انقلاب ضد استبدادی، ضد استعماری و ضد استثماری حاصل نمی‌شود. بنابراین باید با گام برداشتن در این مسیر شکوهمند، به ریسمان الهی انقلاب ضدامپریالیستی و توحیدی چنگ زده و میهنمان را بسوی رهائی، خلقمان را بسوی بهروزی و انقلابمان را بسوی پیروزی پیش ببریم. تنها با گام برداشتن در چنین مسیری است که شایسته‌ی برخورداری از نصرت الهی خواهیم شد. چرا که بقول قرآن "ان تنصروا لله ینصرکم و یشبب اقدامکم".

۵۸/۱۱/۲۸

سالروز حماسه سياهکل گرامی باد

در شامگاه ۱۹ بهمن سال ۴۹ با تهاجم غافلگیرانه و موفق یک هسته‌ی چریکی به پاسگاه سياهکل، جرقه‌ی حرکتی نوین و قهرآمیز بر علیه دیکتاتوری حاکم شاه خائن در جنگل‌های گیلان برافروخته شد و در دل‌های مشتاق و بی‌تاب جوانان مبارزی که سرخورده از بی‌عملی و انفعال مدعیان دروغین انقلابیگری و مبارزه‌جویی، در انتظار گشوده شدن چشم‌انداز نوینی بودند، شعله‌ی شور و امید زبانه کشید. بدنبال این حرکت که از سوی تیم فدائیان مستقر در جنگل به فرماندهی فدائی شهید علی‌اکبر صفائی فراهانی و بدنبال دستگیری یکی از اعضای این هسته صورت گرفت، دشمن به تکاپو افتاد و در هراس از گسترش دامنه‌ی این مسئله، نیروهای سرکوبگرش را به آن منطقه گسیل نمود و آنان را از همه سو به محاصره‌ی خود درآورد.

طی درگیری‌های نابرابری که میان فدائیان خلق و مزدوران شاه در گرفت، فدائیان دلیرمهدی اسحاقی و محمدرحیم سماعی بشهادت رسیدند. علاوه بر آن در روز ۲۶ اسفند همان سال نیز ۱۳ تن از رزمندگان فدائی در برابر جوخه‌های اعدام قرار

یاد تمامی فدائیان شهید و بویژه شهدای دلیر سياهکل گرامی باد

صحنه‌ای از جریان شهادت سردار کبیر خلق موسی خیابانی و سمبل زن انقلابی مجاهد اشرف ربیعی (رجوی)

بقیه از صفحه‌ی ۱۲

به میان این مزدوران بروم و آنها را به درک واصل کنم. کاش می‌توانستم مثل آن "الف" کسی را بزنم و عقده‌ام را خالی کنم. نگاههای مردم با رفتن آمبولانس‌ها، متحیر و بی‌جان بود. اگر کسی آشنائی را پیدا می‌کرد درد دل می‌کرد؛ فحش می‌داد. با گوش خود شنیدم خانمی که با بچه‌ی کوچکش از خرید آمده بود، گفت: "این پیرگفتار کی می‌میرد." ساواکی‌ها جولان می‌دادند، سیگارهای وینستون را دود کرده به هم تعارف می‌کردند و خنده‌هایشان مثل خنده‌ی زهرآگین اسکلت‌ها بود. بالاخره کم‌کم مردم متفرق شدند و آنها نیز رفتند. پاهای من نمی‌کشید؛ اصلاً پا نداشتم؛ قلب هم نداشتم، چون قلبم در آن آمبولانس بود. آنوقت‌ها زمان شاه مردم می‌گفتند خرابکار گشته شده، ولی حالا در اثر فداکاری‌ها و از جان گذشتگی‌های فرزندان خلق می‌گویند: "بچه‌های مردم"، "جوان‌های عزیز ما"، "مجاهدان فداکار"، "این چشم و چراغ ملت"، "این خون‌های پاک". ایکاش شاعر یا نویسنده بودم و احساسات آن چند ساعت را به نوع دیگری متبلور می‌کردم، ولی افسوس، آنها در قلبم مدفون است. * * *

در منزل بودند، بعضی‌ها گفتند ۱۱ نفر، بعضی دیگر گفتند ۱۶ نفر. آنچه من به چشم دیدم به اینصورت بود که یک آمبولانس نزدیک درب گاراژ منزل در خیابان "کوه‌بُن" ایستاد و چندین نفر کم‌کرده و بدن‌های پاک این بهترین فرزندان خلق را در آن گذاشتند. (متأسفانه خاطر من نیست که یک آمبولانس بود یا دو آمبولانس) آمبولانس دیگر (یا همان آمبولانس) به طرف خرابه‌ی کوچه‌ی "کوه‌پیکر" آمد و پیکرهای پاک این دو لاله‌ی خونین را در داخل آن گذاشتند، درحالی که راننده‌ی حیوان صفت مزدور، سوت می‌زد و با خود آوازی را زمزمه می‌کرد. فقط هنگامیکه این دو پیکر مقدس را در آمبولانس جای دادند من روی کاپوت ماشینی که در کنار کوچه‌ی "کوه‌پیکر" پارک بود، ایستاده بودم و دیدم که با گذاشتن آنها تقریباً تا وسط شیشه‌ی عقب آمبولانس اشغال شده؛ یعنی بدن‌های دیگری هم در زیر آنها بود. درب عقب آمبولانس بسته شد و با بسته شدن آنها سیلاب خون پاک مجاهدین شهید، سپر آمبولانس و برف‌های کوچه را گلگون کرد. سیلاب اشک توی چشم‌هایم بیخ زده بود و فرو نمی‌ریخت. فقط مستاصلانه در درونم فریاد می‌زدم: "نارنجک می‌خواهم، نارنجک می‌خواهم که

نوکل انقلاب و این ثمره‌ی مقاومت و دست‌پرورده‌ی دامان زن قهرمانی چون اشرف را در حالیکه گریه می‌کرد با خود بردند. . . . پیرمردی می‌گفت: "وقتی عملیات تمام شد، پاسدارها به داخل منزل رفتند که همه‌جا را بازرسی کنند و متوجه قفل بودن درب حمام می‌شوند و اینکه صدائی می‌آید؛ "ژ - ۳"‌ها را آماده‌ی تیراندازی می‌کنند و با لگد در را می‌شکنند و دو تا پسر بچه را توی حمام پیدا می‌کنند." گویا مصطفی در تختش گذاشته شده بود و اشرف عزیز این مادر قهرمان و انقلابی در حین عملیات تخت را کاملاً با ملافه پوشانده بود تا آسیبی به جگر گوشه‌اش نرسد و در تمام مدت، حتی با دود غلیظی که از سوزاندن مدارک و اسناد حاصل شده بود، این فرزند بحق امام حسین و این علی‌اصغر زمان در آنجا بسر برده بود. دوباره برمی‌گردم به خیابان "کوه‌بُن" که قیافه‌های کربه پاسدارها و ساواکی‌ها که لبخند زهرآگین به لب داشتند و از "فتح" خود سرشار از غرور بودند، خیابان را آلوده کرده بود. . . . راجع به اینکه چند نفر

مصاحبه با مادر رضائی‌های شهید بمناسبت ...

بقیه از صفحه ۱۱

درست نمی‌دانستم چه شده و چه اتفاقی افتاده. تا ساعت ۱۲ شب مرتباً به رادیو گوش می‌کردم تا بالاخره در اخبار آخر شب خودم خبرش را بطور کامل شنیدم. شب تا صبح خوابم نبرد، به موسی فکر می‌کردم، به اشرف، به آذر و به طفل بدنیا نیامده‌اش که چند هفتگی قبل از طریق نامدی آنها از وجودش خبردار شده بودم و برایش داشتم لباس می‌بافتم و ... به بچه‌های دیگری که در آن روز شهید شدند و ... خلاصه خوابم نمی‌برد، از خدا کمک می‌خواستم تا به من قدرت صبر و ایستادگی لازم را بدهد ... بعد فکر کردم که الان "مسعود" چه حالی دارد و برای او چقدر شنیدن خبر شهادت موسی و اشرف و ... سخت است ... برایش نامه‌ای نوشتم و به او گفتم:

"... فرزند عزیزم موسی رسالتش را چه خوب انجام داد و من افتخار می‌کنم که آذر به‌همراه موسی و اشرف بشهادت رسید ... انشاء الله خدا شما را برای مردم حفظ کند. دیگر عمر تاریخی ارتجاع بی‌پایان رسید و کسی آنها را قبول ندارد. خمینی از ابتدا هم لیاقت صداقت این خلق ستم‌دیده را نداشت و چه خوب زود ماهیت ددمنشانه‌ی خودش را با این اعدام‌های دستجمعی بهترین فرزندانمان و گشتار و شکنجه‌ی مادران و خواهرانمان نشان داد. حتماً اطلاع دارید که آذر و موسی در انتظار فرزندگی بودند اگر چه فرزند آنها به‌همراه خودشان رفت، ولی اکنون نسل آنهاست که هر روز در گوشه و کنار این میهن خونبارمان برمی‌خیزند و شعله می‌کشند و بجان خمینی جلا و دارو دست‌اش می‌افتند. در پایان یکبار دیگر شهادت موسی و یارانش را تبریک می‌گویم و از خدا می‌خواهم همانطور که تا بحال ما را یاری کرده‌است یاریمان دهد."

بعد از فاصله‌ی خیلی کوتاهی، جواب مسعود بدستم رسید. مسعود نوشته بود:

"عزیزجان، مادرگرامی و ارجمندم سلام علیکم بما صبرتم فنعلم عقبی الدار ..."

مادر جان عزیزم، امشب شب هفت سردار کبیر خلق (موسی) و آذر همسر مجاهد او و دختر نازنین شماست. شما بار دیگر فرزندتان را و داماد و الا قدری همچون موسی را که برآستی داماد تمام خلق و انقلاب ما بود، از دست داده‌اید و من سرداری را، آذری را و اشرفی را ... نمی‌دانم چه‌کسی باید

بد دیگری تسلیت بدهد ... یادداشت پرمهر و محبت شما الساعه روی میز است که چندین بار آنرا خوانده‌ام. زبانم قاصر است که چه بگویم ... فقط می‌دانم که شما، شما که به فدیه دادن و نثار کردن و داغ‌داری عادت کرده‌اید، بله یازهم شما هستید که باید هم‌هی فرزندانمان و منجمله مرا از راه دور تسلی و قوت قلب بدهید ... مگر نه که شما بحق در ردیف زنان بزرگ عالمید. پس راستی مادر جان اجازه بدهید بگویم حیث نبود که شما در زمان آن شاه ۴ شهید داده بودید، در فیض تقدیم شهید در زمان این یکی شاه (یعنی خمینی) بی‌نصیب باشید؟ بله مادر جانم، بگذارید که خمینی هم دستش به خون رضائی‌ها آلوده باشد، همان رضائی‌ها که خودش آنها را در پاریس محصور با شهدای گریلا خوانده بود.

بهمین دلیل می‌خواهم بگویم مبدا، اسیر غم و اندوه و ناراحتی بشوید، خیر. وظیفه‌ی شما تمام شده نیست. حالا من چشم امیدم به شماست که ولو درآوردور خانواده‌ی شهدا را، زن‌های شهدا را و بازماندگان آنها را با یادداشت و پیغام هم که شده تسلی بدهید و از طرف من هم وکیلید که به تک‌تک آنها سلام و یادداشت بدهید و احوال‌پرسی و رسیدگی کنید."

بعد "یاسر" به خانه‌مان آمد و ما را به خانه‌ی شهید زائران برد. در آنجا یکی از خواهران که تازه وضع حمل کرده بود و حال خوبی نداشت، بستری بود، ما نمی‌خواستیم او از این خبر مطلع شود، به همین خاطر خیلی عادی و گوئی که هیچ اتفاقی نیفتاده‌است در برنامه‌های عادی پایگاه شرکت می‌کردیم و نمی‌گذاشتیم که ناراحتی و انتهایمان بروز پیدا کند.

راستی یادم آمد که خواهران موسی هم مدتی بود، پیش ما بودند و شیئی هم که خبر شهادت موسی و اشرف و آذر را شنیدیم، در یک پایگاه بودیم. ولی فردای آنروز برای مدتی از هم جدا شدیم.

بعد از چند نقل و انتقال بین پایگاه‌های مختلف، بالاخره باز هم پیش خانواده‌ی زائران رفتیم و مدتی در آنجا بودیم. یک روز به همراه شهید مهدی زائران از تلفن عمومی به خواهرم اکرم (مادر مجاهد اکرم نوروزی که به علت بیماری و فشارهای ناشی از جنایات خمینی جلا در دی‌ماه

سال ۶۱ درگذشت) تلفن زدم و به آنها تبریک گفتم. خواهرم در حالیکه صدایش می‌لرزید و به زحمت جلوی گریه‌اش را گرفته بود با اضطراب و نگرانی مرتباً می‌پرسید: "شماها کجا هستید و وضعیتان چطور است؟" و من هم به او اطمینان دادم که حالم خوب است و ... به او سفارش کردم که از قول من به بقیه‌ی اقوام و آشنایان سلام برساند و بگوید اصلاً نگران ما نباشند، این راه حق است که باید هم‌هی سختی‌ها و مشکلاتش را هم به جان خرید، اگر موسی و ... هم شهید شده‌اند نباید افسوس و غصه خورد، بلکه باید راه آنها را ادامه داد ...

حین تلفن زدن مرتباً نگران بودم که مبدا اتفاقی برای مهدی (زائران) که بیرون باجه ایستاده بود و مواظب من بود، پیش بیاید. خوشبختانه مسئله‌ای پیش نیامد و دوباره به پایگاه برگشتم. مهدی همیشه در پایگاه می‌خندید و می‌گفت: "عزیز راستی که شما روی خمینی را کم کردید ...". آن روزها هر کدام از بچه‌ها که از بیرون می‌آمدند، نمونه‌های زیادی از برخوردهای مردم بعد از جریان شهادت موسی را تعریف می‌کردند. از اینکه مردم چطور ناراحت و داغدار از شهادت او، آتش خشم و انتقام در چهره‌هایشان و در حرف‌هایشان موج می‌زده، یکی از بچه‌ها می‌گفت که سوار تاکسی بودم و ظرفیت تاکسی هم پر بود. یکدفعه راننده بدون هیچ مقدمه‌ای و تنها برای باز کردن سرِ حرف به یک عکسی که پشت شیشه‌ی اتوبوس نصب شده بود، اشاره کرد و گفت: "ببینید عکس موسی خیابانی است" و ... بعد ادامه داده بود که: "تلویزیون را دیدید، آن بیسرف‌ها، آن لاجوردی چطور بچه‌ی مسعود رجوی را پشت تلویزیون آورده بود. دل آدم آتش می‌گرفت درست مثل کودکان اسیر کاروان امام حسین که بدست ابن‌زیاد و ... افتاده بودند" ... یکی دیگر از بچه‌ها یکی دو روز بعد از شهادت موسی به تعمیرگاه ماشین رفته بود تا ماشینش را تحویل بگیرد، اما می‌بیند کارگران گوشه‌ای دور هم جمع شده‌اند و راجع به موسی و فیلم تلویزیونی شب قبل با هم آهسته صحبت می‌کنند، هیچکس حال و هوای کار کردن را نداشته و اصلاً حواسشان نبوده که مشتری مراجعه کرده است ...

خلاصه همه جا صحبت از موسی و اشرف و آذر بوده، بدبخت و بیچاره خمینی که نقه‌مید با نشان دادن جسد موسی در تلویزیون و نشان دادن مصطفای کوچک و معصوم چه آتشی به دل مردم زد و چطور مهر و محبت موسی را در دل‌های مردم بیشتر و بیشتر کرد.

* سوال: عزیز، قبلاً قسمت‌هایی از نامه‌های آذر را خطاب به شما و سایر افراد خانواده‌تان خوانده بودیم و در نشریه‌ی پارسا هم چاپ شد. می‌خواستیم بریایمان باز هم از نامه‌های آذر و یا اگر از سردار نامه‌ای و یادگاری دارید، صحبت کنید.

* جواب: بله، همانطور که گفتم من موسی را از فروردین سال ۶۰ به بعد و آذر را از حوالی ۳۰ خرداد دیگر ندیدم. طی این مدت آذر برای من، خواهرش فاطمه، برادرش و خواهرزاده‌هایش و خواهران موسی چندین نامه داد.

نامه‌های آذر را که قبلاً خوانده‌اید و قسمت‌هایی از آن هم چاپ شده، اما نامه‌ای هم از موسی عزیزم دارم ... آخرین نامه‌ای که از آنها داشتم تاریخش آخر دیماه بود و یکی دو هفته قبل از شهادتشان بدستم رسید. در ضمن از مدتها قبل قرار بود من برای دیدن آنها به پایگاهشان بروم، اما هر بار به دلیل یکسری مشکلات و ... برنامه جور نمی‌شد. تا بالاخره در همین هفته‌های آخر دیگر بطور قطعی قرار شده بود من به آنجا بروم. هر روز منتظر بودم تا برنامه جور شود و من بروم. برای آذر سریعاً ژاکتی بافتم. برای نوزاد بدنیا نیامده‌اش هم شروع به تهیه‌ی لباس و ... کرده بودم، تا اینکه آنها در آن عاشورای خونین بشهادت رسیدند و برای من دنیائی حسرت و اندوه از اینکه سعادت شهادت در آن عاشورا و در رکاب آن سردار را نداشتم، باقی گذاشتند ... در نامه‌ای که فرزند عزیزم علی (برادر مجاهد علی زرکش) بعد از شهادت موسی برایم نوشت به همین مسئله اشاره کرده بود و نوشته بود: "... راستی در این چه حکمتی بود که دو ماه بود هر هفته و یا لااقل پانزده روز قرار می‌شد که شما را پهلوی موسی و آذر ببرم و هر دفعه با مانعی برمی‌خورد یا آنکه بنابه‌مصلحتی دیگر به تعویق می‌افتاد؟ به نظر من اینجا را هم خدا مقدر کرده بود تا بمانید و تحمل کنید و ..."

به سهم خود آنطور که شایسته‌ی مادر ۴ شهید دوران شاه و یک شهید دوران خمینی است درگذردن گور خمینی و دارو دست‌اش مستقیماً شرکت کنید، خدا اجر دهد، خدا تحمل دهد. "اما ای کاش من هم با آنها بودم ..."

* سوال: با تشکر از اینکه درخواست ما را برای انجام مصاحبه‌ای به مناسبت دومین سالگرد شهادت سردار آزادی مجاهد کبیر موسی خیابانی و سمبل زن انقلابی مجاهد اشرف و نیز فرزندان آذر قبول کردید، در آخر می‌خواستیم تا اگر پیامی برای فرزندان مجاهدتان دارید، بگوئید.

* جواب: راستش تنها چیزی که می‌توانم بگویم این است که امروز که دو سال از شهادت موسی می‌گذرد، برای خود من معنا و مفهوم شهادت او، تاثیراتش و خلاصه همه‌ی آن آثار و برکاتی که فرزندم مسعود در آن صحبت فراموش‌نشده‌اش به مناسبت شهادت موسی به آنها اشاره کرده بود، خیلی روشن و آشکار شده است. امروز موسی همه‌جا حضور دارد ...

در آخر فکر می‌کنم بهتر باشد که حرفم را با جملاتی از همان نامه‌ی فرزند عزیزم علی به پایان برسانم:

"... در این جریان گر چه موسی را از دست داده‌ایم که خیلی سنگین بود، اشرف را از دست دادیم که بواقع یک و حتی چند سر و گردن از خواهران دیگرمان جلو بود، آذر را دادیم که حق نبود (آخر عزیز چند نفر را می‌بایست از دست می‌داد و به سوگشان می‌نشست؟) ... واقعاً گویا مقدر شده بود تا خون هزاران دختر و پسر و زن و شوهر و مادری که طی این مدت بدست خمینی به شهادت رسیده‌اند با خون آنها جلا گیرد و درهم آمیزد ... انشاء الله خدا آتش به‌خرمن خمینی و رجاله‌های مزدورش بزند ..."

به همه‌ی خواهران و برادرانم ... سلام رسانده و تسلیت و تبریک بگوئید، بگوئید که حق با ماست، خدا با ماست، پیروزی نهایتاً با ماست. خمینی پوسیده و فرتوت است. رژیمش متزلزل و رو به نابودی است و مجاهد خلق همانطور که شاهد نابودی و مرگ شاه بود خمینی را نیز به گور خواهد سپرد و بالاخره ظلم و جور از این جامعه رخت برخواهد بست، چه ما زنده باشیم چه نباشیم، نسلی خواهد ماند که لبخند بر لب، زندگی نوینی را پی بریزد و آغاز کند، به امید آرزو ..."

موفق باشید

اشعار و سروده‌هایی بمناسبت دومین سالگرد "عاشورای مجاهدین"

منیم "موسی" م هاردادی؟ ————— م — ح — منبع ————— موسای من کجاست؟ —

در کارخانه کارگری مرا نگه داشت :
 رفیق بگو موسای ما کجاست
 چوپان جوانی در گوه مرا صدا زد :
 برادرم بگو: نصیراوغلی کجاست
 کشاورزان داس‌هاشان به زمین گذاشتند :
 بد ما هم بگوئید موسای خوب کجاست
 قطعه ابری طاقت نیاورد و گریست :
 بیائید برویم بینیم موسی کجاست
 پادها یکمرتبه از وزیدن ایستادند :
 ما هم می‌خواهیم بدانیم موسای ما کجاست
 گوه سهند برای ما پیام فرستاد
 بیائید برایتان بگویم فرزندان من کجاست!
 "هنگامی که تفنگ‌های مجاهدین به‌غرش درمی‌آید
 و سرکرده‌ی ظالمان در قفس خویش پنهان می‌شود
 هنگامی که "گوه" هابمب خود را (بدکمر) می‌بندند
 (و بافاد کردن خود) جان ملعون‌ها را به آتش می‌کشند
 هنگامی که یاران از زیر شکنجه مردانه بیرون می‌آیند
 هنگامی که زندانیان بر شکنجه‌گران پیروزمی شوند
 هنگامی که خلقم بپاخاسته‌وزندان‌ها را ویران می‌کند
 و قهرمانان از زندان‌ها بیرون می‌آیند
 هنگامی که خلقم به آزادی می‌رسد
 و خنده‌ها بر لبان شگفته می‌شود
 هنگامی که کارگران به حق خود می‌رسند
 و زحمتگشان بدون غم و غصه می‌خوابند
 موسای من همانجاست
 موسای من همانجاست
 * * *
 آهای موسی خون تو نخشکید
 مشعلی را که فروزان کرده بودی همچنان پابرجاست
 خون سرخ و جوشانی که از تو بر زمین ریخت
 در تمامی طول تاریخ در رگ‌ها جاری خواهد بود.

کارخاندا ایش‌چی منی ساخلادی :
 یولداش دنه بیزیم موسی هاردادی
 جوان چوپان منی چولده های‌لادی :
 قارداش دنه نصیراوغلی هاردادی
 اکین‌چی‌لر اوراخ لارین ساخلادی :
 بیزه دیون گوزل موسی هاردادی
 خردا بولوت دایانمادی آغلادی :
 گلوون گدک گورک موسی هاردادی
 اسن یل‌لر بیردن ایاخ ساخلادی :
 بیزه بیلک بیزیم موسی هاردادی
 سهند داغی بیزه پیام یول‌لادی :
 گلوون دئیم منیم بالام هاردادی :
 "موجاهدلر تفنگی سن لننده
 ظالم باشی قفس‌ده گیزلننده
 "گوه" لر بمبسی باغلیبنده
 ملعون لارین قلبی‌نی داغ‌لینده
 اشکنجدن دوستلار کیشی چخاندا
 زندانی‌لار دوستاقلانی یخاندا
 خلقیم دوروپ زندانلاری یخاندا
 قهرمانلار زندانلاردان چخاندا
 منیم خلقیم آزاد لیقا چاتاندا
 دوداخ لاردا گولمک غنچه آچاندا
 ایش‌چی لریم اوز حقینه چاتاندا
 زحمتکش لر غم غصه‌سبز یاتاندا
 منیم موسی آم آوردادی
 منیم موسی آم آوردادی
 * * *
 آی موسی‌جان سنون قانون دونمادی
 یاندر دوغون مشعل بوگون سونمادی
 سنن آخان قیزیل قینر قانلارین
 تاریخ بویی دامارلاردا یول‌دادی
 (بهمن ۶۲)

تا ماه نخفته است، بشتا بید!

بقیه از صفحه ۱۰

<p>ما ، در این سفر ردّ رهائی خلق را می‌جوئیم حتی اگر که در دقایق بعد عاشورای سرخمان اتفاق افتد (و اتفاق افتاد) باری ، سال‌ها گذشته است و — اکنون دستی بزرگ بر درب این خانه این شهر این قلب کوبه می‌کوبد تا ماه نخفته است ، بشتا بید تا ماه نخفته است آزادی سپیده را به جاده بشتا بید تا ماه نمرده است تا شب نگشته پادشه راه ...</p>	<p>دختر : گفش‌های من ، کجاست گفش‌های من چاووش : تا ماه نخفته است ! ... دختر : هر گس که ردّ مرا خواست جا پای سرخ من را بر سینه‌ی ستبر راه — نشانش ده چاووش : تا ماه نمرده است دختر : قبول کن بر روی خاک جا پای آدمی مشمول مرگ نمی‌گردد — بر روی خاک با پای عاشقان حتی اگر که باد زمین را واژگون کند ! (اشرف ، شتافت) اشرف شتافت و با خود گفت : چونان کبوتران که گاگلی درختان را می‌بویند تا ردّ مادر خود را یابند</p>	<p>مادر! باد لجوج خوشه‌خوشه‌ی گندم را بر خاک نشانده است از جان هر خوشه اما یکی ساقه لُج کرده است و نمی‌خسبد لُج کرده است و نمی‌میرد آه — من آن ساقه‌ام ، لجوج لجوج تا اسب باد را، بر جای خود بنشانم چاووش : تا ماه نخفته است ، بشتا بید ! — تا شب نگشته پادشه راه بی فوت وقت بی فوت وقت دارد مجال می‌رود از دست</p>
---	---	---

اشعار و سروده‌هایی بمناسبت دومین سالگرد "عاشورای مجاهدین"

به مناسبت دومین سالگرد ۱۹ بهمن

پرچم

دکتر محمد قرائی

در بارگاه دجال؛ گفتند جانان؛ دیگر تمام شد! اینک! قلب شکافته‌ی مردی تقدیم پیشگاه شماس کز بیم او لرزیده بند بند دل ما و فرو ریخته‌ست در وهم و هول سقف بنای عدل شما! هر دم اینک! قلب شکافته‌ی پرچمدار مرهم بر آن جراحت کاری تخفیف آن هراس دمام تسکین قلب شما! ناباورانه پرسید:

کابوس هر شب و همیشه‌ی ما! تشویش سرنگونی محتوم!؟ دیگر تمام شد؟ آیا؟ ناگاه

حنجره‌ی خشمگین تفنگی از پشت هفت حصار مسلسل‌چی در دوردست، غرید

تردید چون وزوز مزاحم زنبوری پیچید در فضا

در کوچه‌های شهر؛ ترکیب بغض خلق و در حق هق خموش خلاق پیچید یک سوال پرچم کجاست؟ پس از مرگ دلاورانه‌ی پرچمدار * * *

در برج پیشتاز؛ جوشید خون زنده‌ی سردار جوشید خون زنده‌ی سردار جوشید خون زنده‌ی سردار در قلب‌ها لغزید قطره قطره اشک بر گونه‌ها و گوید، نبض کینه در عروق نبرد و در اهتزاز درآمد

پرچم در امتداد خط تهاجم بر دامنش سلاح و ستاره توفنده‌تر ز پیش در امتداد خون زنده‌ی پرچمدار * * *

در بارگاه دیو؛ اما تهدید سرنگونی محتوم تشویش خاطر دجال برجاست! بیشتر از پیش از بیم پرچم در اهتزاز در دست پیشتاز * * *

غزل شبِ خیر

مرثیه‌ای برای موسی

و به یاد شی که خبر دادند: "رفت"

م - الف (موج)

چه سرخی است که امشب، بر آسمان زده‌است؟ شرار شعله، چرا سر، به بیگران زده‌است؟ چه گفته‌اند مگر، با ستاره شب‌خیزان که گر گرفته و بر جان کهنکشان زده‌است؟ تن من است که داغ است، یا شب تیدار؟ چه آتشی است که بر خواب شبروان زده‌است؟ نشسته شبنم خونین، چرا، به سینه‌ی خاک؟ به خاک تیره چه کس، بال خون چکان زده‌است؟ چرا پرنده‌ی شبخوان، به مویه می‌خواند؟ کدام دست تطاول، بر آشیان زده‌است؟ خبر بگیر درختان چرا سیه پوشند بین کدام تبرزن، به باغبان زده‌است؟ سپید گیسوی مادر، چرا پریشان است؟ چه داغ تازه به دل، خواهر جوان زده‌است؟ چه رفته است بر این راهیان تن پُرچاک که لجه لجه‌ی خون، بر زمین نشان زده‌است؟ شتاب قافله را عزم ایستادن نیست اگر چه گرگ گرسنه، به کاروان زده است سر تو عشق سلامت، چه باک اگر این بار حرامی از سرکین، قلب عاشقان زده است به پیش قافله‌سالار، جان به چله به پیش! سپیده آن طرف خون تو، گمان زده است به عهد خویش وفا کن برو، ولی بی تو غم تو تا بهابد، خلق ما به جان زده است چگونه این همه آتش، نهان کنم "موسی"!؟ که شعله بر حرم خلوت نهان زده است مگر که صبح برآید ببینم از نزدیک (۱) که دست قهر خدا بیخ ظالمان زده‌است (۲) مگر که صبح برآید، ببینم آن طالع به یمن رزم مجاهد، سراز جهان زده‌است!

پاورقی:

۱ - ... ان موعدهم الصبح، الیس الصبح بقریب

سوره‌ی هود - آیه‌ی ۸۱

۲ - و قضینا الیه ذلک الامر ان دابر هؤلاء مقطوع مصبحین

سوره‌ی حجر - آیه‌ی ۶۶

ایران سنن شاد اولسون

"محمد حسین"

"مجاهد موسی"، ایران سنن شاد اولسون
سنن سون یول همیشه‌لیگ وار اولسون
ایران خلقی مجاهد لر تای اولسون

سنین تگین آزاد مرد لر چوخ اولسون
خمینی نین گزی مجاهد گورماخدان گور اولسون
"مجاهد موسی"، سن گنده، یتیم قارنی آج قالدی
ایران آلدی ماتم خانه، خلق گزی یولدا قالدی
قارداشلارین کینه‌لری چوخالدی، تفنگلر قاراولدا قالدی
سن سیز یولی باشا گتماخ چتیندی
مسعود قارداشین سوزی آما شیریندی
"مجاهد موسی" بو یولاردا شهیدلردن چوخ وردوخ
باجیلاردان - قارداشلاردان دسته‌دسته گول وردوخ
میدان لاردا آغاچ لارا گانیمیزدان سو وردوخ
داق آنکی لاله‌لردن دلوپدی
الهبیل کی قیش بایرامی دوغوپدی

ایران از تو خوشنود باد

ترجمه‌ی شعر آذری

"مجاهد موسی"، ایران از تو خوشنود باد
راهی را که تو دوست داری تا به ابد جاودان باد
خلق ایران همگی چون مجاهدان گردند
چون تو آزاد مردان فزون گردند
چشمان خمینی از دیدن کثرت مجاهدین گور گردد
"مجاهد موسی" هنگام رفتن تو، شکم یتیمان گرسنه ماند
ایران تبدیل به ماتم خانه شد و خلق چشم‌براه ماند
کینه‌ی برادران افزون‌تر شد و تفنگ‌ها به حالت نشانه باقی ماند
بی‌توراه را به انجام رساندن مشکل است
و لیکن سخنان برادر مسعود بسیار شیرین است
"مجاهد موسی"، در این راه فراوان شهید دادیم
از برادران و خواهران دسته‌دسته گل دادیم
در میدان‌ها با خونمان درخت‌ها را آبیاری نمودیم
دامنه‌ی گوهها از لاله پُر شد
تو گوئی زمستان عید را زائیده است

اشعار و سروده‌هایی بمناسبت دومین سالگرد "عاشورای مجاهدین"

همه بر گرد "موسی" حلقه می‌زنند

(م - بارون)

آهای ...!
 زندانیان قصر!
 زندانیان قزل حصار کرج!
 زندانیان بندهای آکنده‌ی اوین!
 زندانیان قلعه‌ی عادل آباد!
 زندانیان حصارهای مخوف کرمان!
 ... یزد ... وکیل آباد ...
 همه بر محوطه‌ی حیاط حبس تماشا کنید
 سردارتان بخاک افتاده است!
 "زندانیان همه بر گرد "موسی" حلقه می‌زنند"
 زندانیان طاغی، شوریده‌سر!
 که زبان خوش به گوشتان فرو نمی‌رود!
 زندانیان لاغر مبتلا به سل!
 که هرگز نام رفیقانتان را به لب نیاورده‌اید!
 و درب هیچ پایگاهی را
 برویمان نگشوده‌اید!
 زندانیان تکرار کلام "نه!"
 که بارها
 مدارک سرخ خود را بلعیده‌اید!
 آهای زندانیان زندیق عاصی!
 همه بر محوطه‌ی حیاط حبس تماشا کنید
 سردارتان بخاک افتاده است!
 "زندانیان همه بر گرد "موسی" حلقه می‌زنند"
 زندانیان بند مردان!
 زندانیان بند زنان!
 زندانیان بند مادران!
 زندانیان بند پدران!
 آهای زندانیان سرودخوان!
 که گوش حبس را گر کرده‌اید!
 و نام خود را هنوز فاش نساخته‌اید!
 زندانیان سلول‌های انفرادی!
 که بوی طاوول پاهای چرکینتان
 در فضا پیچیده است
 و راه
 بر استخوان زانو می‌خزید
 آهای باشما تیم!
 زندانیان اعتصاب غذا!
 همه بر محوطه‌ی حیاط حبس تماشا کنید
 سردارتان بخاک افتاده است!
 "زندانیان همه بر گرد "موسی" حلقه می‌زنند"
 زندانیان بند زنان حامله!
 زندانیان بند کودکان!
 زندانیان ممنوع‌الملاقات!

که مادران مخفی‌تان، شب‌نامه پخش می‌کنند
 زندانیان سبج یک‌دنده!
 دیگر بر تازیانه رام می‌شوید؟
 سرود جمعی نخوانده، سر بزیر و آرام می‌شوید
 دیگر رد رفیقانتان را بنام خواهید گفت؟
 و نشانی پایگاه‌هایتان را، قبل از اینکه بسوزد
 برگ دست‌هایمان خواهید نوشت؟
 بنگرید که چگونه سردارتان فتاده است
 "زندانیان همه بر گرد "موسی" حلقه می‌زنند"
 "زندانیان همه بر گرد "موسی" حلقه می‌زنند"
 بوسه می‌زنند،
 بارقه‌های نور خوابیده بر خاک را
 و با خشایی پر شده از کینه، زسینه می‌غرند:
 سردارمان نمرده است، سردارمان نمرده است
 سردار زنده است
 و میلاد ستاره‌های نور
 تولد دوباره‌ی انقلاب یک نسل بالنده است
 شب، دستار چرک و کهنه‌ایست
 که به اشعه‌ی نارنجی سلاح یارانمان،
 خواهد سوخت
 و خاک بند، امروز میزبان خورشید است
 سردارمان نمرده است، سردارمان نمرده است
 سردار زنده است
 خاموش!، گستاخان خیره‌سر
 زندانیان بی‌قرار یاغی!
 دیگر شما بر تازیانه رام نمی‌شوید
 شورشگرید و عاصی، آرام نمی‌شوید
 باید که چوبه‌ی دار و جوخه‌های مرگ
 سراغتان کند!
 زندانیان گله‌شقر چموش!
 * * *
 دبیری زحادته نرفته است
 آواز سوز باد
 حزن آلود ناله می‌کند
 و بر محوطه‌ی حیاط حبس
 نهرهای خون
 زخاک ره گرفته‌اند
 مسلسل‌های خصم
 تب‌آلوده و مضطرب
 نفس می‌کشند
 و زندانیان غرقه بخون
 با پیکرهای گلرنگ
 "همه بر گرد "موسی" حلقه می‌زنند"
 "همه بر گرد "موسی" حلقه می‌زنند"
 (بهمن ۶۲)

در پهنه نبرد رهائی بخش

بقیه از صفحه ۹

شب‌های خستگی، بیداری، بر بستر تمامی فرزندانم
 - من یک زنم
 یا گوله‌باری از ستمی تاریخی، بر شانه‌های خویش
 بیرون شده ز دود و غبار قرون دور
 * * *
 - من یک زنم،
 بودم چنین ولی
 اینک ستاده‌ام، در راستای نور و رهائی
 با مشعلی بدست
 فریاد می‌زنم من از اعماق خشم و کین
 - ای دست‌های خسته و در زنجیر
 اینک طلوع آن ستاره‌ی موعود
 اینک ستاره‌ها، در آسمان شب‌زده‌ی خلق
 - برخیزید!
 اندوه و خشم کهنه‌ی خود را که سالیان
 در گنج سینه‌ها تان انبار کرده‌اید
 در سینه‌ی مسلسل خود ریزید
 و با سرود رزم رهائی، دروازه‌های جهانی‌نو
 دروازه‌های فتح را بگشائید
 آری اینک
 - من یک زنم! یک رزمجوی مجاهد
 همدوش همسر خود
 هم‌رزم خواهران و برادرهام
 حتی،
 همپای کودکانم. فاتح میدان‌ها
 بی‌ترس از شکنجه و اعدام، یا تازیانه و زندانها
 اینروزها من، خود یک تولد دیگر
 خود یک حماسه‌ی برتر، خود یک کلام یک حرف
 آن حرف سرخ قاطع آخر هستم
 با شاه و شیخ و هر آن گو، ما را به قید می‌طلبند.
 اینروزها من، در پهنه نبرد رهائیبخش
 آن حرف آخرم
 آری من یک تولدم،
 از "فاطمه" (۳) تا "شرف" (۴)
 از "شرف" تا نسل قهرمان مجاهد
 تا ... هم‌راهی تاریخ
 من یک زنم
 مغرور پرامید
 در پرتو صلابت ایمان
 با گوله‌ای ز بینش و آگاهی
 در دست‌های پرتوان من اینک مسلسلی است
 تا صبحگاه رهائی.
 توضیحات:
 ۱- وای از فدائی شهید "مرضیه اسکویی"
 ۲- مامازن - محلی نزدیک ورامین که حوالی
 آن کوره‌های آجرپزی قرار دارد.
 ۳- مجاهد شهید فاطمه امینی
 ۴- سمبل زن انقلابی مجاهد، شهید اشرف ربیعی

اخبار کوتاه

شهادت ۴ رزمنده انقلابی طی یک درگیری در تهران

در جریان یک درگیری مسلحانه که حوالی ساعت ۱ بعدازظهر روز چهارشنبه ۲۴ دیماه گذشته، در خیابان مطهری تهران، بین سرنشینان یک اتومبیل بیگان با مزدوران کمیته‌های ضدخلقی رخ داد، ۴ رزمنده‌ی انقلابی شهادت رسیدند.

سرنشینان اتومبیل مزبور که شامل سه مرد و یک زن بودند، هنگامی که متوجه تعقیب خود بوسیله‌ی یک اتومبیل گشت کمیته‌های ضدخلقی شده و قصد فرار داشتند، به ترافیک برخورد کرده و مجبور می‌شوند تا برای درهم شکستن حلقه‌ی محاصره‌ی دشمن، از اتومبیل پیاده شوند؛ اما درهمین هنگام مورد یورش و تیراندازی مزدوران کمیته قرار می‌گیرند که رزمندگان انقلابی نیز با آنها درگیر شده و به تیراندازی متقابل می‌پردازند. در این درگیری نابرابر، ۴ رزمنده‌ی فوق پس از مقاومت در برابر مزدوران مسلحی که آنها را محاصره کرده بودند، به شهادت می‌رسند. همچنین در این جریان تعدادی از مردم عادی نیز مورد اصابت گلوله‌ی مزدوران رژیم قرار گرفته و کشته می‌شوند.

در جستجوی یک فرستنده!!

در تاریخ ۱۶/۱۰/۶۲، سپاه ضدخلقی خمینی در تهران، در جستجوی یک "فرستنده‌ی مخفی" به خانه‌ی واقع در خیابان آذربایجان (حد فاصل خیابان خوش و قصرالدشت) حمله می‌برد. مزدوران سپاه که در نیمه‌های شب بطرز وحشیانه‌ای به خانه‌ی مذکور یورش برده و از پشت‌بام وارد منزل شده بودند، در حالیکه ساکنین مضطرب خانه را در گوشه‌ای نگهداشته و آنها را مورد بازرسی قرار داده بودند، کلیه‌ی نقاط آنجا را نیز مورد بازرسی قرار داده و مدام می‌گفتند که: "منافقین (!) از اینجا روی فرستنده‌ی سپاه پارازیت می‌فرستند."

"مردم" در صحنه!!

رفیعی امام جمعه‌ی جنایتکار شهر ری، در نمایش جمعه‌ی این شهر گفته است که: "قرار است در شهری در رابطه با طرح "لیک یا خمینی"، ۴ پایگاه قدس ایجاد شود که اگر خدای نخواسته (!) برای تهران یا شهر ری پیشامدهائی شد، مردم (!) در صحنه آماده باشند."

(اطلاعات ۶۲/۱۰/۲۵)

فرم‌های جاسوسی در مدارس

در سال تحصیلی جاری از طرف جاسوسان امور تربیتی رژیم در مدارس، فرم‌هایی به دانش‌آموزان داده شده است، که برخی از سوالات آن بدین‌فرار است: "در منزلتان چه کسانی زندگی می‌کنند؟ - سَنَشان چقدر است؟ - چند نفر از دوستان خود را معرفی کنید؟ - چه کتاب‌هایی دارید و کدامیک از آنها را می‌خوانید؟..."

حرکت اعتراضی کارگران

کارخانه‌آب معدنی تهران

اخیرا اطلاع یافتیم که همزمان با اعتصاب کارگران کارخانه‌ی دخانیات تهران (در تاریخ ۱۱/۱۰/۶۲)، کارگران و کارکنان قسمت توزیع آب معدنی تهران نیز به یک حرکت اعتراضی دست زده و با تجمع در محیط کارخانه، خواستار پرداخت بهره‌ی اضافه تولید از طرف کارخانه به کارگران می‌شوند.

آقای مهندس بازرگان از این ناپرهیزبها نمی‌کند!!

مجله‌ی "ایلموندو" چاپ ایتالیا در شماره‌ی ۲۴ اکتبر (۲/آبان) خود، مصاحبه‌ای از قول مهندس بازرگان چاپ کرده بود.

مجله‌ی فوق‌الذکر از قول بازرگان چنین منعکس کرده بود که او (بازرگان) ضمن انتقاد شدید از رژیم و اعتراض به سلطه‌ی اختناق و جنگ خواستار دموکراسی و صلح شده و در همین رابطه افزوده است: "انقلاب دوباره تجدید خواهد شد" اما در تاریخ ۲۰/آذرماه، "دفتر مهدی بازرگان نماینده‌ی مجلس شورای اسلامی" طی اطلاعیه‌ی شماره‌ی ۱۸۶۷، مصاحبه‌ی مجله‌ی "ایلموندو" با نامبرده را از اساس "تکذیب" نموده و منجمله یادآوری کرده است که: "... هرگز ملاقات و مصاحبه‌ای صورت نگرفته و مراتب تکذیب می‌گردد."

بدین ترتیب اطلاعیه‌ی مذکور برای رفع هرگونه سوءتفاهم متذکر می‌گردد آقای بازرگان به عنوان یکی از نمایندگان مجلس نامشروع خمینی از این ناپرهیزبها نکرده و نمی‌کند! و باصطلاح مخالفت او با خمینی و کشتار و جنگ‌افروزی خمینی هنوز به حد محکوم کردن آشکار بارز نشده است...

علیهذا آقای بازرگان بدین‌وسیله تصریح کرده است که برای محکوم کردن آشکار سیاست‌های ضدملی و ضداسلامی خمینی از جانب ایشان بایستی قدری حوصله به خرج داد تا این بار نیز بر اثر جانبازی‌های رشیدترین فرزندان مردم ایران، دیکتاتوری سرکوبگر ساقط شود، آنگاه به اقتضای اوضاع و مصالح روز آقای بازرگان و دوستان خیلی "آزادی‌خواه! ایشان صدای مخالفتشان را بر علیه خمینی چنانکه باید بلند خواهند نمود. اما در هر حال واضح بوده و هست که آقای بازرگان نه در زمان شاه و نه در زمان خمینی، هیچگاه نه "قصد انقلاب" و نه بالطبع قصد "تجدید انقلاب" نداشته و ندارد. بخصوص که حضور ایشان در مجلس خمینی بیانگر این است که رژیم ولایت فقیه هنوز از نظر ایشان نامشروع و باطل نشده است.

اگر رفسنجانی هم بگوید...!

احسان‌بخش نماینده‌ی مزدور خمینی و تعداد دیگری از آخوندها، آخوند حجازی (مدیر دفتر انمهی جمعه‌ی استان گیلان) و قدیری (بخشدار خُمام) را به عنوان کاندیدای نمایندگی مجلس مشخص کرده‌اند. از آن طرف حزب جمهوری، جهاد سازندگی و دفتر تبلیغات در نظر دارند دو نفر

یکی دیگر از حیل‌های رژیم

برای به‌کشتن دادن دانش‌آموزان

سندی را که ملاحظه می‌کنید، در رابطه با یکی از حیل‌های ضد مردمی رژیم خمینی برای بدام انداختن و اعزام اجباری دانش‌آموزان به جبهه‌های جنگ می‌باشد. همانطور که ملاحظه می‌کنید، رئیس اداره‌ی آموزش و پرورش رژیم در زنجان، اعلام نموده است که "عقب‌افتادگی" تحصیلی دانش‌آموزانی که به جبهه‌ها اعزام شده‌اند، طی یک دوره کلاس‌های "۲/۵ ماهه‌ی تقویتی (!)"، "به‌هرنحو" که باشد جبران خواهد شد.

دیگر بنام‌های کریمی و مؤمنی را بعنوان کاندیدای جناح خود به مجلس بفرستند. در این رابطه یکی از آخوندهای وابسته به جناح احسان‌بخش هشدار داده است که: "روحانیت بدهی‌چوجه آقای کریمی را نمی‌پذیرد. حالا آقای رئیس سمینار (منظور انمهی جمعه‌ی استان‌ها) پیشنهاد بکند، آقای رفسنجانی بگوید و... روحانیت با آقای کریمی توافق نمی‌کند."

ارتقاء سمت یک جلا در اوین

براساس یک گزارش کاملاً موثق، اخیرا یکی از کثیف‌ترین شکنجه‌گران و دزخیمان خمینی در زندان اوین بنام "مجتبی حلوائی" که قبلا از مزدوران گروه ضربت دادستانی زندان اوین بوده و عامل کشتار و بشهادت رساندن بسیاری از فرزندان مجاهد و مبارز خلق در زیر شکنجه می‌باشد، به سمت رئیس دفتر اعدامی‌های این زندان منصوب شده است.

"خودکفائی" زندانها!!

مفتی‌رئیس شورای سرپرستی زندان‌ها: "زندان‌یان باید با کار در مدت محکومیت، بتوانند احتیاجات خود و خانواده‌شان را برطرف کنند. بار مالی زندان‌ها باید از روی دولت برداشته شده و زندان‌ها از این لحاظ خودکفا شوند." (اطلاعات ۶۲/۱۰/۲۶)

"نان" هم به لیست کالاهای قاچاق

اضافه شد!

"با هوشیاری کامل برادران کمیته‌ی منطقه‌ی ۲ مستقر در ترمینال غرب (آزادی) تهران، طی یک هفته‌ی گذشته، ۴۰۰ کیلو روغن نباتی، ۱۲۰۰ بکس سیگارهای مختلف، ۳۰۰ کیلو نان لوش، ۷۲ بسته چای نیم‌کیلویی، ۴ دستگاه تلویزیون ۱۴ اینچ و یک تن و ۲۰۰ کیلو برنج کشف شد." (اطلاعات ۶۲/۱۰/۲۵)

انفجار در نیروگاه برق لوشان

(بین منجیل و قزوین)

در ساعت ۹ شب روز بیست و سوم دیماه گذشته، در کارخانه‌ی برق لوشان (بین منجیل و قزوین) انفجار مهیبی صورت می‌گیرد. شدت این انفجار بحدی بوده است که علاوه بر از کار افتادن یکی از دو واحد تولید برق این کارخانه، شیشه‌های تعدادی از مغازه‌های اطراف این نیروگاه نیز خرد می‌شود. هر چند خبر این انفجار و میزان تلفات و خسارات ناشی از آن بوسیله‌ی رژیم منتشر نشده است؛ اما بگفته‌ی شاهدان عینی، تعدادی از کارکنان این نیروگاه که در دفتر کار خود و خارج از محوطه‌ی انفجار بوده‌اند، زخمی شده و به بیمارستان انتقال یافته‌اند.

بسمه تعالی

مدارس راهنمایی تحصیلی پسران شهر / روزانه / شبانه / حومه
 ۱۳۶۳۹۲۸۸

نظریه اینکه از اول دی ماه سال جاری در مدرسه راهنمایی تحصیلی انتشاری برای برادران دانش‌آموز رزنده کلاس‌شده ۲/۵ ماهه تقویتی تشکیل خواهد شد لذا شایسته است دانش‌آموزان رزنده را به هر نحوی که عقب‌افتادگی درس دارند حداکثر تا تاریخ ۲۰/۱۰/۶۲ جهت ثبت نام و اخذ برنامه درسی به مدرسه مذکور معرفی نمایند.

رئیس اداره آموزش پرورش شهرستان زنجان

گرفته رزینوت

آموزش‌رهنمایی تحصیلی جهت اطلاع

اقدام کننده - ۲

گزارشی از چهارمین جلسه ماهانه بحث و گفتگوی نمایندگی شورای ملی مقاومت در انگلستان

بقیه از صفحه ۶

به تعبیر آقای هزارخانی ستون فقرات شورای ملی مقاومت می باشد، که نیست بلکه "مذهب بصورت مجموعه ای از ارزش ها، باورها و خلقیاتی که تا عمق فرهنگ یک ملتی، که اسمش ملت ایران است، وجود خارجی دارد، حضور دارد و ... و دمکرات ترین آدم نمی تواند توقع این را داشته باشد که مذهب در زندگی اجتماعی چنین مردمی حضور نداشته باشد."

آقای گنجهای پس از برشمردن نقطه نظرات انحرافی که در رابطه با مسئله تفکیک دین از دولت وجود دارد گفت که در این بین یک حرف حسابی هم هست. "آن حرف حسابی که من مذهبی اینچینی را - که هویت من با مذهب گره خورده - در کنار "لائیک" شناخته شده ای مثل آقای هزارخانی در شورای ملی مقاومت جمع کرده عبارت از این است که مردم خودشان حق حاکمیت دارند و حق حاکمیت مردم به هیچ عنوانی نباید با هیچ نام و بهانه ای مخدوش شود. "وی سپس در رابطه با توضیح ضرورت حاکمیت توده های مردم و پرهیز از اعمال نقطه نظرات خودمان به جای خواسته های مردم، گفت: "ما باید آنچه را که مردم خودشان به عنوان نظام مناسب و مطلوب، چه در فرم و چه در محتوا، می پذیرند، پذیرا شویم و آنرا معتبر بدانیم؛ هر چند که کمی عقب تر یا جلوتر از آن (حکومتی) باشد که به صلاح مردم تشخیص می دهیم."

استاد گنجهای در ادامه سخنانش متذکر شد که مقدمات باید ببینیم رابطه دین و دولت را در چه فضای مورد بحث قرار می دهیم و سپس به تشریح فضای مسموم ناشی از حاکمیت دیکتاتوری خمینی تحت نام مذهب پرداخت و یادآور شد که مبدا تاوان آنچه را که خمینی کرده جریان مذهبی دیگری که تمام عیار در مقابل خمینی ایستاده است پردازد و در همین رابطه یادآور شد که: "آن چیزی که الان دارد تاوان تجربه ضعیف گذشته را پس می دهد - البته تاوان پس دادن نه تا آنجائی که مورد سوال قرار می گیرد، آنجا که مورد هتک و فشار و

ستم و برخوردهای نامردمی قرار می گیرد - عبارتست از یک جریانی که در تمامیت آن با اسلام خمینی متضاد است. روی "تمامیت" من تکیه می کنم. اسلامی که الان مثلا بنده تا حدودی نمایندگی اش می کنم و جریان عمده ی نمایندگی کننده اش مجاهدین خلق هستند. از الهیات، از کلمه ی اول اسلام (الله) با اسلام خمینی و خرده اسلام های دیگری که هستند مرزبندی دارند تا جزء بد جزء تشریح اینکه یک نظام اسلامی چیست.

در اینجا آقای گنجهای در تشریح ضدیت ارتجاع (حتی قبل از حاکمیتش) با اندیشه های مذهبی مرفقی، به جریان تکفیر شدن شهید بزرگوار روحانی مجاهد حبیب الله آشوری و صدور حکم نجس بودن او توسط سران ارتجاع و نیز ممنوع المنبر

که وجود دارد و به سرنوشت بنده و جناب عالی مربوط هست، پس برای من و شما تعهدآور است که تکلیفمان را نسبت به این تضادی که جریان دارد و همه جای زندگی مردم ما را تحت تاثیر خودش قرار داده روشن بکنیم."

وی سپس به روابط متقابل مبارزاتی بین نیروهای مذهبی و غیرمذهبی انقلابی در مبارزه با رژیم شاه که با اعتقاد به همین نوع اسلام انقلابی امکانپذیر شده بود، اشاره نمود و ابعاد گوناگون آنرا تشریح نمود و افزود: "... ما این را پشت سر گذاشتیم ... ما فرزندان یک ملتی هستیم یا انبوه شرفها، عزتها و افتخارات و علیرغم تمام خط کشی های رساله ای که ایشان هم اشاره کردند، ما کنار هم زندگی کردیم، کنار هم کتک خوردیم کنار هم شکنجه شدیم و

نمی شناسیم و هیچ التزامی جز فراهم آوردن هر چه سریعتر حاکمیت مردم پس از دوره ی دولت موقت شش ماهه برای خودمان نمی شناسیم. با (پذیرفتن تمام) الزامات آن، این از کجا درمی آید؟"

وی سپس گفت که ممکن است در همین رابطه دو نوع سوال که ظاهر متفاوت دارند ولی در محتوا بیک نقطه ختم می شوند، مطرح شود؛ یکی اینکه تناقض بین ادعای عدم دخالت دین در دولت و وجود کلمه ی اسلامی در انتهای نام دولت موقت مورد ادعای شورای ملی مقاومت را چگونه حل می کنید و سوال دوم از طرف کسانی است که می گویند آیا شما که به اسلام معتقدید (منظور مثلا خود من) چگونه در شورائی که هیچ محتوای اسلامی ندارد و فقط نام اسلامی بر دولت آن نهاده شده عضو شده اید؟"

در پاسخ به هر دو سوال فوق آقای گنجهای گفت: به نظر می رسد مناسفانه در هر دوی آنها چنین فرض گرفته شده که گویا اسلام همان است که در



گوشه ای از گردهمایی ماهیانه ی نمایندگی شورای ملی مقاومت در انگلستان

رساله ی توضیح المسائل منعکس است و بوسیله ی جوخه های اعدام گیلانی اعمال می شود و دین عبارتست از مجموعه ای از آداب و شعائر و باورهای جزم و قطعی لیست شده ی مرتب و منظم.

وی سپس با نفی چنین برداشتهائی از دین و با اشاره به ضرورت پرهیز از هر نوع برداشت جزئی، به تعریف دین پرداخت و گفت: "دین عبارتست از اعتقادات اختیاریاً و آگاهانه ی پذیرفته شده ای که بر پایه ی جهان بینی توحیدی شکل می گیرد. جزئیاتش هم با رشد این بینش قابل تفسیر

به یکدیگر رسیدگی کردیم و (تمام) این را با کمال عواطف و ادراک انجام دادیم. این از کجا بر می آید؟ تعارف که نداشتیم!

آقای گنجهای در بخش دیگری از صحبت هایش در مورد مفهوم و مضمون مصوبات شورای ملی مقاومت در رابطه با دین و دولت گفت: "ما بعنوان آدم های مذهبی هویت دار، سابقه دار، در تلاش برای شناختن و شناساندن و ترویج مذهب، پای (این مطلب) امضاء گذاردیم که هیچ مذهب رسمی نداریم. در شش ماه هیچ امتیاز مذهبی و عقیدتی برای هیچکس

شدن و تحت تعقیب قرار گرفتن خودشان پس از حاکمیت ارتجاع، اشاره کرد و افزود:

"الآن طرف خطاب ما، طرف سوال ما، ماهیتاً، ذهناً و آرماناً یک چیز متفاوت و غیر قابل قیاس با چیزی است که چند سال قبل حاکم شد (هنوز) حاکمیتش ادامه دارد ... یعنی اینکه من یا شما و هر ایرانی مسئول و آگاه باید یادش نرود که در فضای سیاست خارج از تخیلات، یک مبارزه ی خونین، سرخ و آتشین بین دو تا مذهب وجود دارد، با انبوهی از شهیدان و دنیا دنیا شرف و آزادگی که نثار شده، این وجود خارجی دارد و حالا

است. " و بر پایه ی چنین تعریفی از دین، آقای گنجهای نتیجه گرفت که: "... هر چه، اگر آگاهانه و ارادی پذیرفته نشده باشد، دین نیست. بنابراین برای ما نظامی که بر مبنای اراده و حاکمیت مردم بر سر کار نیامده باشد، هر چند رکعات نمازش زیاد و طول مترعامه ی عمامه به سرهایش بیشتر و آداها و از ته حلق، حرف زدن هایش غلیظ تر، اساساً دین نیست ... در آینده هم اگر صلاحیتش را داشتیم و توانائی هایش را داشتیم و مردم آگاهانه و ارادی ما را شناختند، عقیده ی ما را پذیرفتند و بر مبنای الزامات چنان عقیده ی ارادی و آگاهانه پذیرفته شده ای که از درونش یک نظام سیاسی درمی آید، رای دادند و آنجور زندگی کردیم، این تکلیف دینی ماست. " آنگاه آقای گنجهای در ادامه ی سخنانش به تشریح این نکته پرداخت که: حتی اگر علیرغم اعتقاد خودمان به حقانیت اندیشه هایمان، توده های مردم آنرا نپذیرفتند، تکلیفی که دین مشخص می کند پذیرفتن انتخاب مردم است. "

و در این رابطه نمونه های تاریخی از زندگانی علی ابن ابیطالب و نحوه ی برخورد او با گزینش مردم و جملاتی از نهج البلاغه را ذکر کرد و نتیجه گرفت که: "بنابراین ما دقیقاً از موضع دین نه به خاطر پاسخ گفتن به مقتضیات مرحله ای ... نه بخاطر اینکه مردم رَم نکنند، نه به خاطر امتیاز دادن به باصطلاح "لادین" ها، (بلکه) دقیقاً از موضع دین نمی توانیم جز از چارچوب حاکمیت مردم فراتر، چیزی را برای مردم به عنوان نظام زندگیشان بپذیریم. "

آقای گنجهای در پایان سخنانش در پاسخ به این مسئله که رابطه ی دین و دولت تا آنجا که به شورای ملی مقاومت مربوط می شود چیست؟ گفت: "اینطور می توانیم خلاصه کنیم که رابطه ی دین و دولت از کانال حاکمیت مردم عبور می کند. اگر بروز خارجی اعمال حاکمیت مردم هر مقدار رنگ و صبغای را بصورت قانون مشروع و مورد حمایت مردم بالا برد؛ این قانون است و مشروعیت دارد و هر چقدر نه؛ نه. از (دین) دفاع می کنیم، تبلیغش را می کنیم، (چرا که) حقوق دمکراتیک مان است. این مرزبندی را هم داریم که حاکمیت مردم نمی تواند هیچ وقت خودش را بقیه در صفحه ی بعد

گزارشی از چهارمین جلسه ماهانه بحث و گفتگوی نمایندگی شورای ملی مقاومت ...

بقیه از صفحه قبل

دین از حکومت به معنای این نیست که دین و سیاست هم باید از هم تفکیک شوند بعضی‌ها هستند که یک چنین نظری دارند، و نه تنها می‌گویند (دین از سیاست) باید تفکیک شود بلکه می‌گویند حتی بسیاری از رشته‌های فعالیت و حیات اجتماعی، مثلا هنر و فرهنگ هم باید سوا شود، این نظری است که خیلی‌ها دارند آنچه من گفتم (این بود که) چگونه می‌شود یک سیاست را بدون اینکه اصولی وجود داشته باشد ... در هوا، در خلاء رسم کرد؟ این سیاست از کجا می‌آید؟ مقدماتش از کجا فراهم شده که این نتیجه‌گیری آن باشد؟ دین به عنوان یک ایدئولوژی، به عنوان یک آرمان، به عنوان هر چیزی که شما می‌خواهید بگوئید قابل جدا شدن (از سیاست) نیست، نه اینکه من بگویم اصلا قابل جدا شدن از سیاست نیست، آنچه که قابل جدا شدن است این است که از تشکیلات حکومتی، در واقع از رژیم، (باید جدا شود). حکومت باصطلاح دمکراتیک از سرنوشت مقدس - سرنوشتی که خدا باید تعیین بکند برای بشر - خودش را جدا بکند ... در کشورهای اروپائی که جلو چشمان هست، بسیاری از احزاب، احزاب مسیحی هستند، ایدئولوژی مذهبی دارند، فعالیت می‌کنند، کار روزمره‌شان این است، برای ایدئولوژی‌شان فعالیت می‌کنند، ایدئولوژی‌شان هم مذهبی است، اما در داخل یک تشکیلات، در داخل یک شالوده‌ای، در داخل یک قانون اساسی‌ای، این قانون اساسی دیگر به هیچوجه مذهبی نیست - خودشان هم پذیرفته‌اند که قانون اساسی‌شان مذهبی نباشد، به این اعتبار "لائیک"ها فقط کسانی نیستند که "لامذهب" هستند، بسیاری از مذهبی‌ها هستند که "لائیک" هستند. پس لائیک بودن با مذهبی بودن منافات ندارد، به همین دلیل هم بود که به کرسی نشاندن "لائیسیم" الان در ایران، صرفا با اتکا به نیروهای "لامذهب" غیرممکن است، حتما شرکت فعال نیروهای مترقی مذهبی لازم است، برای اینکه تفکیک دین از حکومت انجام شود و الا انجام نخواهد شد. و الا بنظر من استبداد مذهبی طول خواهد کشید، دوام خواهد آورد، با زمینه عقب‌افتادگی

مخدوش کند. یعنی اگر یک فاشیستی با هو و جنجال مثلا بیاید قانونی بگذراند و عقیده‌ای را اجباری کند، این دیگر مورد بحث نیست؛ این دیگر ماهیتا حاکمیت مردم نیست.

پس از پایان سخنان آقای گنجه‌ای سولاتی از طرف شرکت‌کنندگان مطرح شد که توسط آقایان هزارخانی و گنجه‌ای به آنها پاسخ داده شد.

در قسمت پایانی برنامه آقای دکتر منوچهر هزارخانی به جمع‌بندی بحث‌ها و سوال و جوابها پرداخت و گفت:

سخنان پایانی دکتر هزارخانی

"مسئله این نیست که تکلیف یک عده‌ای به اسم آخوندها را مشخص بکنیم، مسئله تفکیک دین است از دولت، یعنی اینکه قانونی که سرنوشت مردم یک کشور را تعیین می‌کند، بوسیله افراد همان کشور نوشته شده باشد ... تفکیک دین از دولت معنی‌اش این نیست که هر کس لباس آخوندی تنش بود، این محروم است از حقوقش که شهروندان دیگر دارند. چنین چیزی نیست ... یک مقداری تصفیه حساب با خمینی به این صورت‌ها تئوریزه می‌شود. این جوهری نمی‌شود باصطلاح یک مقوله‌ای را از نقطه نظر تئوری حل و فصل کرد و بعد آنرا پیاده کرد. اصلا "لائیسیم" این نیست که حقوق مثلا یک قشری را از شما بگیرد. چرا بگیرد؟ اگر گناهی مرتکب شده اگر جرمی مرتکب شد، مثل همه‌ی افراد دیگر مجازات می‌شود، اگر نشد به چه مناسبت؟ (چون) فقط لباس تنش هست حق ندارد مثلا فرض کنید در بعضی سمت‌ها انتخاب شود. اینکه باز همان سیستم امتیازی می‌شود اما اگر حکومت باصطلاح آخوندی - یعنی چیزی که ما به آن می‌گوئیم استبداد مذهبی (مورد نظر است) آری، این باید برجیده شود.

دوست دیگری سوال کرد که ... شما می‌گوئید دین در سیاست باید دخالت نکند، به چه شکلی باید باشد؟ من نگفتم دین باید در سیاست دخالت نکند. من گفتم جدائی

شدیدی که جامعه ایران به آن مبتلاست و دستگاه خمینی می‌تواند صرفا یا تکیه بر خرافات، خرافاتی که باعث خنده است (امداد غیبی و این حرف‌ها، امداد غیبی قابل فیلم برداری! - بقول آقای رفسنجانی-) جوانان بسیاری را - ده‌هزار ده‌هزار، صد‌هزار، صد‌هزار - بسیج می‌کند که بفرستد روی مین که کشته بشوند. در چنین جامعه‌ای واقعا منوجه باشید راجع به کدام جامعه داریم حرف می‌زنیم. در خلاء حرف نمی‌زنیم، در هوا حرف نمی‌زنیم. در جامعه‌ای مشخص ایران، داریم صحبت می‌کنیم. در چنین جامعه‌ای بنظر من نیروهای مترقی و مذهبی نقش اصلا تعیین‌کننده دارند، صرفنظر از آن چیزی که خودشان می‌گویند "دین"؛ و آن فرق اساسی دارد با آنچه که حکومت کنونی را دیدیم. می‌خواهند جامعه را نجات بدهند. اصولا برای پیشبرد جامعه نقش حیاتی و تعیین‌کننده‌ای دارند. به من گفتند که آقای گنجه‌ای نظر خودشان را راجع به دین گفت، تو چرا نگفتی؟ راجع به دین آقای گنجه‌ای اگر هم نمی‌گفت باز هم معلوم بود ایشان معتقد به دین هستند. هر چند وقتی که دینشان را گوش می‌کنید زیاد به دین شباهت ندارد. - نظر من است - اما من نمی‌توانم راجع به یک کلمه‌ای که عبارت از سه حرف "د-ی-ن" باشد همین جوری یک اظهارنظری بکنم، بدون اینکه مشخص بشود می‌خواهم راجع به چه حرف بزنم. اگر منظورتان این است که چرا شعار "دین تریاک جامعه هست" و مثلا من نمی‌گویم در مقابل؛ دلیلش این نیست که اپورتونیستیم. همانطوری که من هم تکرار می‌کنم که اصلا من قبول ندارم این قضاوت پایه‌ای را. همانطور که قبلا هم عرض کردم حالا هم تکرار می‌کنم: الان شما می‌خواهید بگوئید سوسیالیسم، من اصلا نمی‌فهمم راجع به چی صحبت می‌کنید. بس که سوسیالیزم انواع و اقسام دارد و بس که این انواع و اقسامش در مقابل هم قرار گرفته‌اند و اصلا با هم ضدیتی دارند که گوئی از اساس با هم تضاد دارند. دین هم همین‌جور است واقعیت امر اینست که ما به عنوان آدم‌های سیاسی که در کنار هم نشستیم که با مقولات مجرد سروکار نداریم. یعنی من با دین سروکار ندارم. من با آدم دینی سروکار دارم. کاری ندارم

سخنرانی دکتر کاظم رجوی نماینده شورای ملی مقاومت در سونیس در اجلاس گروه پارلمانی حزب سوسیالیست سوئیس

به دعوت رئیس گروه پارلمانی سوئیس آقای "روبانی"، دکتر کاظم رجوی نماینده شورای ملی مقاومت در سوئیس و همچنین دو تن از اعضای انجمن دانشجویان مسلمان سوئیس، در اجلاس ۱۹ ژانویه گروه پارلمانی حزب سوسیالیست، در محل بنای پارلمان فدرال این کشور شرکت کردند.

حزب سوسیالیست سوئیس نیرومندترین حزب و سازمان سیاسی این کشور است که در همه‌ی ارگان‌های قانونگزاری و حکومتی شرکت دارد و گروه پارلمانی حزب سوسیالیست یکی از ارگان‌های مهم آن به شمار می‌رود و در جلسات آن که معمولا با مشارکت مسئولین و روسای دوایر مختلف حزب و همچنین سندیکاها‌ی این کشور تشکیل می‌شود؛ مسائل مهم حزبی و سیاسی مورد بررسی و مذاکره قرار می‌گیرد.

در اجلاس ۱۹ ژانویه گروه پارلمانی حزب سوسیالیست سوئیس، بیش از ۴۰ نفر از نمایندگان پارلمان سوئیس و مسئولین دولتی و حزبی، منجمله دبیر اول کمیته‌ی مرکزی حزب سوسیالیست سوئیس و رئیس اتحادیه‌ی سندیکاها‌ی سوئیس و همچنین چند تن از اساتید دانشگاهها، شرکت داشتند. در آغاز جلسه آقای "روبانی" طی سخنانی به نماینده‌ی شورای ملی مقاومت خیرمقدم گفت و اظهار داشت که ما خوشوقتیم که امروز نمایندگان‌ی از مقاومت ایران را در میان خود می‌بینیم. آنگاه آقای دکتر کاظم رجوی سخنانی پیرامون مقاومت عادلانه‌ی مردم ایران، سرکوب آزادی‌ها و وضعیت رژیم خمینی ایراد کرد. وی در آغاز سخنان خود گفت: "بنوبه‌ی خود لازم

همین‌جور است آنچه که مهم است در مبارزه‌ی سیاسی؛ لاقابل برای ما در شورای ملی مقاومت؛ این نیست که دین علی‌الاصول چیست؟ و آیا آقای گنجه‌ای و امثال آقای گنجه‌ای مکتبی هست یا نیست؟ این است که دینش مترقی هست یا نیست. این برای ما کافی است و به این دلیل است که من فکر می‌کنم خط کشی، از دین و غیر دین نباید بگذرد. یعنی اگر مسئله را اینطور مطرح کنیم، در جامعه‌ی ایران، غلط مطرح کرده‌ایم. این خط کشی است که خمینی می‌خواهد بکند. یعنی همین کار را هم کرده و جامعه‌ای را اینجوری شقه کرده. اولین خط کشی که کرد بین اسلام بود و غیر اسلام و بعد اسلام را البته خودش تحریف کرد. ما این کار را نمی‌کنیم، نه ماهائی که لامذهبییم و نه آنهائی که مذهبی هستند. فکر می‌کنم که این نقطه‌ی توافقی که به هم رسیدیم از نظر مبارزات آینده، خیلی مهم و اساسی است، که این مجموعه به اسم شورای ملی مقاومت، در وجه کنونی‌اش اگر قرار شد تحول پیدا کند به یک چیز دیگری در آینده، واضح خواهد بود.

تفسیری که او از دین می‌کند اصلا دینی هست یا نیست. اصلا با مبانی دین (آن‌جور که من می‌فهمم) می‌خواند یا نمی‌خواند. مسلمان مکتبی است یا مسلمان منافق است. با این بحث‌ها اصلا کاری ندارم. با این کار دارم که این مقولاتی که بنام دین از شما صحبت می‌کند و جزو اعتقاداتش هست، این در جهت پیشبرد مبارزه‌ی مردم هست یا نیست؟ منافع طبقات زحمتکش را تامین می‌کند یا نمی‌کند؟ در جهت تحول دادن جامعه بسوی جلو هست یا نیست؟ این‌هاست که من باهاش سروکار دارم. از نظر فکری - فلسفی برخوردارم اصلا در این جا دخالت نمی‌کنم. ممکن است با آقای گنجه‌ای این فرصت پیش نیامده، ولی با بسیاری از دوستان مذهبی دیگری که نشستیم و صحبت کردیم و خلاصه می‌خواستیم به آنها اثبات بکنم چیزی که شما می‌گوئید این نیست و آنها اثبات بکنند که تو چرا فکر می‌کنی (دین) چیزی است که تو می‌گوئی؟ این دینی است که ما می‌گوئیم ... حالا من این واقعیت را پذیرفتم. آقا همچنانکه مسایل در دنیا به انواع و اقسام و شعب و فرقه تقسیم می‌شوند، دین هم

پیام برادر مجاهد مسعود رجوی

بمناسبت دومین سالگرد شهادت سردار خلق و آزادی موسی خیابانی و سمبل زن انقلابی مجاهد اشرف ربیعی

بقیه از صفحه ۴

می بیند و این چنین دست به کشتار آنها می زند. لعنت ابدی خدا و نارنج بر خمینی باد که روی فرعون را نیز سفید کرد. چه فرعون اگر مردان بنی اسرائیل را کشت زانسان را زنده می گذاشت. حال آنکه خمینی مرد و زن مجاهد، هر دو را به جوخه اعدام می سپارد و حال، ما بی آنکه مرعوب این جنایتها و رذالت های خمینی گردیم، در دنباله سوگند تاریخی زینب، با قلبی سراسر از کینه و خشم، کینه و خشمی برآمده از خون شهیدانمان، سوگند یاد می کنیم...

تا اینکه سرانجام دو سال پیش در صبحگاه ۱۹/بهمن/۱۳۶۰ عاشورای ویژه مجاهدین به تحقق پیوست و سمبل و سردار ما با شماری دیگر از همزمان مجاهد خود در نهایت سربلندی و افتخار به خاک و خون غلطیدند. با این تفاوت که اگر چه ما جدا جدا حتی انهدام کامل فیزیکی و تشکیلاتی مان را نیز در روایتی با قوای درخیم بزرگ زمان پذیرفته بودیم، اما شهادت موسی و اشرف، هرچند پیوسته فقدان عظیمی بوده و خواهد بود؛ اما نهایتاً جز بر نفوذ اجتماعی و قدر و شأن سیاسی و تاریخی و استحکام مبانی خلوص عقیدتی و تشکیلاتی مان نیفزود و نیز طشت رسوائی دشمن خدا و خلق را در انظار تمامی خلقتان و بر بام همدی وسایل خبری ایران و جهان بیش از پیش بصدای آورد.

و با این تفاوت که امروز در اثر پشتوانه های تاریخی همچون عاشورای حسینی و به یمن تمامی مبارزات تاریخی خلق قهرمان ایران برای آزادی و استقلال ملی و همچنین در اثر سازمان یافتگی و گسترش اجتماعی و تسلیح نظامی "مجاهد خلق" در سراسر کشور، خمینی گماکان آرزوی انهدام او را به گور خواهد برد و نسل انقلابی ما محققاً سرنگونی محتوم و خفت و خواری اجتناب ناپذیر رژیم سرکوبگر او را، به عیان و از نزدیک مشاهده خواهد کرد. بارخدا یا فدیه های عظیم عاشورای مجاهدین را از ما بپذیر، زیاده روی ها و خطاهایمان را ببخش و ما را بر دشمنان خودت و خلقت نصرت بده؛

خواهران و برادران مجاهد،

میلیشیای مردمی، هسته های مقاومت انقلابی؛

سازمان شما (مجاهدین خلق ایران) تنها سازمان و تشکل انقلابی رزمنده و فعالی است که خمینی و همدستان او؛ برغم همدی توطئه ها و مکر و نیرنگ ضدانقلابی و برغم تبلیغات هیستریک و میلیونی که از همان فردای سلطه ارتجاعی خمینی آغاز شد؛ نتوانستند کمترین ضربه ای ایدئولوژیکی یا سیاسی و یا تشکیلاتی بدان وارد کنند. اگر حجم تبلیغات و دیگر توطئه های مجاهد زدایانه ی خمینی و شرکا، رنگارنگ و (چه در دوران مبارزه ای افشاگرانه ی سیاسی و چه در دوران مقاومت مسلحانه ی سراسری) را در نظر بگیریم و بخاطر بیاوریم که از همان اوایل، در کمتر جشن و عزا و جمعه و جماعت و مجلس و منبر و مصاحبه و سخنرانی و روزنامه و اعلامیه رسمی و غیررسمی بود که مجاهدین مورد طعن و لعن قرار نگرفته باشند. همچنین اگر بخاطر بیاوریم که از مجالس روضه خوانی شخص خمینی گرفته تا جلسات مجلس و جلسات هیات دولت؛ شعار "مرگ بر مجاهدین" را بطور فرمایشی به یک شعار محوری تبدیل کردند؛ در اینصورت به جرات می توان گفت که طی این مدت، حجم حملات و تبلیغات ضد مجاهدی، در تاریخ هیچیک از سازمانها و احزاب انقلابی جهان نظیر ندارد.

اما اینهمه نامردمی و فرومایگی - آنهم زیر بیرق اسلام و... - به یمن مواضع ایدئولوژیکی سازمان و خطوط مجموعاً درست سیاسی، نه تنها ذره ای از اقبال عمومی نسبت به مجاهدین کم نکرد؛ بلکه پیوسته بر

پایه پای خود حساسیت های مثبت و منفی را قوام و دوام می بخشد.

اکنون صرف نظر از تمامی مبانی ایدئولوژیکی و خطوط سیاسی - اجتماعی، حتی با همین سه درس اولیه نیز، می توان تا حدود زیادی فهمید که چرا در تراوی سنجش میان رژیم خمینی و مجاهدین - برغم تمامی غدر و خیانتها و تبلیغات خمینی - پیوسته کفهی سیاسی و اجتماعی ما (مجاهدین) در قیاس با دشمن ضد بشری سنگین تر می شده است. گمانکنه شما و وجوه میزهی قهرمانان و نقش آفرینان عاشورای مجاهدین نیز به این وسیله روشن تر می گردد.

آری، در نخستین قدم، سیمای سردار شهید خلق موسی خیابانی و سمبل زن انقلابی مجاهد اشرف ربیعی و دیگر شهدای پاکباز ما، در ایمان استوار و خلوص بیگران آنها، در فداکاری و از خودگذشتگی بی مانند شان و در جدیت سوزان و شگفت انگیزی خلاصه می شود که از شراره های آن نسل انقلابی گنونی برخاسته و جان گرفته است.

در این رابطه، براساسی موسی "شیرآهن کوهمردی" بود سرسخت و استوار و سازش ناپذیر که حقاً در یکی از سیاهترین ادوار تاریخ ایران غیرت و غرور و بی باکی و عزم جزم یک خلق رزمنده و قهرمان را در خود منعکس می کرد. با اعتماد به نفس و با آن چنان شخصیت

اعتبار سازمان مجاهدین خلق ایران و اعتماد آگاهترین و مبارزترین اقشار مردم نسبت به آن، افزود و بیش از پیش ثابت نمود که مجاهدین؛ بر خلاف بسیاری دیگر؛ به اصول و تعهدات و شعارهایشان پای بندند و بدرستی به مفهوم و جدیت "کلماتی" که بکار می برند، واقفند. پس خلوص عقیدتی و صفای انقلابی و مردمی، نخستین درس مبارزات عادلانه ی ماست که از آن؛ ضرورت تزکیه و تصفیه ی دائمی فردی و تشکیلاتی نیز نتیجه می شود.

اکیداً بخاطر بسیاری که در حالیکه توده های مردم - چه بطور فردی یا دستجمعی - آمادگی دارند حتی از بزرگترین اشتباهاتی که صادقانه صورت گرفته یا یک معذرت خواهی یا "نقد از خود" صادقانه، در بگذرند؛ در برابر فرصت طلبی و دروغ و توجیه گری و ریاکاری؛ هر چند هم کوچک باشد، پشت حساسند و خلاصه حقه بازی و جفاکاری را هرگز نمی بخشایند. درست بهمین دلیل، هرگز غدر و جفای خمینی و خمینی گرایان را که به امید و اعتماد آنها خیانت کرده اند، نخواهند بخشید.

پس "خلوص و وفاداری" که بیان دیگری از "ایمان" و عمق "انگیزه" های درونی است؛ نخستین درس پیشبرد انقلاب و مقاومت و نخستین اهرم کسب اعتبار و نفوذ مردمی است.

اکنون سرداران موسی و سمبل خواهرانمان اشرف، همچون دیگر شهدای والا مقام ۱۹ بهمن و همچون هزاران خواهر و برادر شهید دیگر، در میان ما نیستند. فقدان آنها - تک تک آنها - البته سخت دردناک و جانگداز است؛ اما ما از فدیه دادن و نثار هیچیک از آنها پیشیمان نیستیم؛ چرا که به آرمانها و اصول خود مؤمن و وفاداریم، چرا که سازمان و مقاومت عادلانه و خط مشی سیاسی و مبارزاتی خود را برای خدا و خلق و برای انقلاب و آزادی، خالص کرده ایم و از آغاز با پذیرش چشم انداز "عاشوراگونه"، از هیچ فداکاری در این مسیر روگردان نبوده ایم. ماهم چنین پیوسته با احساس مسئولیت و جدیت تمام به همدی عهد و پیمان های عقیدتی خود نگرسته و معنا و الزامات "کلمات" (خود) را با جدیتی تام و تمام دریافته ایم.

درس دوم که ادامه ی ضروری درس اول است، "فدا" و از خودگذشتگی است. بدون فداکاری و از خودگذشتگی، هیچکس در مدرسه ی خلق و انقلاب راه ندارد. یک چنین کسی آنچنان از نردبان تکامل بیزیر می افتد که مادام العمر، دست و پا شکسته و افلیج باقی خواهد ماند. بدون فداکاری و از خودگذشتگی؛ نه بطور فردی و نه بطور دستجمعی، هیچ رابطه ی خلاق و مثبتی با توده ی مردم و با محیط پیرامون نمی توان برقرار نمود. کسی که تنها سر در جیب و در گرو منافع "خویشتن" دارد، در انتهای هر راه، جز "خویشتن" تکیده و تنها را نخواهد یافت. پس خودخواهی و خودپرستی که در تضاد آشکار با فدا و از خودگذشتگی است، یکسره با نام و راه خدا و خلق بیگانه است.

درس سوم که متضمن دو درس اول است، همانا "جدیت" و احساس مسئولیت است. احساسی که فرد و جمع را در مقابل انگیزه ها و اعتقادات خالصانه اش آرام و راحت نمی گذارد و به پشتکار و سخت کوشی و ایستادگی او بر سروض و اصول عقیدتی و سیاسی منتهی می شود. در این رابطه دیگر "کلمات" و "هدفهای" اعلان شده، "باده" و "شعر و شعر محض نیستند و در منحنی بسته و مسدودی، دور و در جا نمی زنند. به عکس با فهم و جدی گرفتن مفهوم و الزامات هر "کلمه" و هر شعار، انگیزشی برای تحقق محتوای آن ایجاد می شود که در منحنی باز و پرفراز و نشیب تکامل، دائماً غنای بیشتر می یابد و در انتهای هر حرف و نظر، به مضامین مشخص عملی راه می برد و

مستحکمی که در بحرانی ترین شرایط با زهم صبور و آرام و مطمئن، کنترل خود و امور تحت فرماندهیش را حفظ می نمود. از آن گونه مردان که در ظاهر هیچ نمود و داعیه ای ندارند، اما به هنگام سختی و محنت و در ساعت رزم آوری، آن چنان می درخشند که گوئیا لنگر استوار گشتی در مسیر پرطوفانند. مردانی یا یک دریا از پاکترین، بی آلایشترین و معصومانه ترین عواطف شفاف و زلال انسانی که هر ظلمت و تیرگی را در امواج نگاه نجیب خود شستو داده و محو می کنند و یا در اعماق جنگل بردباری و حلم خود، مخفی می نمایند. مردانی که البته دیرجوشند و از آنجا که هیچ نیازی به مخفی کردن عواطفشان نمی بینند، چه بسا اگر بی جهت مزاحم آنها بشوید، ابتدا کمی سرد و تندخو جلوه کنند. اما از آنهایی هستند که می توان یک عمر به آنها تکیه و اعتماد نمود. به سادگی "آری" و "نه" نمی گویند و هرگز پرچانگی نمی کنند. گاه حتی باید با تاکید و اصرار آنها را به سخن گفتن و ابراز نظر واداشت.

اما "آری" و "نه" آنها را، باید بسیار جدی گرفت و بر روی آن تا پایان یک مسیر حساب باز کرد. معلم کبیر و شهید بنیانگذار ما محمدحسین نژاد، از سالها پیش بر روی خصایص موسی تکیه می کرد. بنحوی که در اوان دستگیری موسی در شهریور سال ۵۰، او (موسی) را در مواجهه با تمامی آزمایشات شکنجه و زندان، صراحتاً تضمین کرده و به سایر برادران گفته بود که او (موسی) از پس همه ی آزمایشات بر خواهد آمد. بقیه در صفحه بعد

پیام برادر مجاهد مسعود رجوی

بمناسبت دومین سالگرد شهادت سردار خلق و آزادی موسی خیابانی و سمبل زن انقلابی مجاهد اشرف ربیعی

بقیه از صفحه قبل

سازمان و مقاومت عادلانه و خط مشی سیاسی و مبارزاتی خود را برای خدا و خلق و برای انقلاب و آزادی، خالص کرده ایم و از آغاز با پذیرش چشم انداز "عاشورا گونه"، از هیچ فداکاری در این مسیر رویگردان نبوده ایم. ما همچنین پیوسته با احساس مسئولیت و جدیت تمام به همه عهد و پیمان‌های عقیدتی خود نگریسته و معنا و الزامات "کلمات" (خود) را با جدیتی تام و تمام دریافته ایم.

بنابراین همه شهیدان و ارزش‌ها و سمبل‌ها را، بایستی با وفاداری و جدیت تمام، در خود و در محیط پیرامون خود زنده و تکثیر نمود.

هدف از بزرگداشت آنان نیز همین است. این کار البته شدنی است و تاکنون نیز به فراخور حال، در مواضع و مدارات مختلف تشکیلاتی انجام شده است. اگر غیر از این می‌بود و کار انقلابی و دستجمعی ما توانائی جان‌نشین‌سازی نمی‌داشت؛ هیچ رشد و گسترشی در کار نمی‌بود و با شهادت بنیانگذاران سازمان، دفتر حیات مجاهدین نیز در هم می‌پیچید...

باید توجه نمود که در شرایط متحول انقلابی، آرایی تکامل شتاب بیشتری به خود می‌گیرد و با مال قابلیت تکثیر و جان‌نشین‌سازی در مجموعه تشکیلاتی نیز افزایش می‌یابد. با پرکردن جای شهیدان و احیاء و تکثیر خصائل والای عقیدتی و اخلاقی و سیاسی ایشان؛ هر چه بیشتر در بزرگداشت آنان بگوشیم.

سلام بر موسی - درود بر اشرف

سلام بر همدی شهدای بخرن خفتهی خلق

مرگ بر خمینی - مرگ بر امپریالیسم

مسعود رجوی

به رأی‌العین از صفات ارزنده‌ی انقلابی در او دیدم، در کتاب‌های مربوط به شرح احوال برجسته‌ترین زنان انقلابی معاصر نیز خوانده‌ام.

در زمره‌ی انقلابیونی بود که درک آنها - از آنجا که در پاکبختگی کامل هیچ‌اصراری به درک شدن حق و مرتبت خود از جانب دیگران ندارند - مشکل است؛ اما در جریان کار و زندگی، در هر قدم، احترام و خضوع آدم نسبت به آنها بیشتر جلب می‌شود و تنها وقتی به درک کامل مرتبت آنها نائل می‌شود که دیگر در دسترس نیستند و پروانه‌وار به دیار اعلیٰ پرکشیده‌اند. همانها که نظاره‌ی گشتارها و جنایات خمینی، سخت‌ترین و رنج‌آورترین بخش زندگی آنهاست و در این رابطه نزدیک است که در اقیانوس عواطف انسانی خود غرقه شده، قالب تهی کنند و یا در آتش این "اندوه بزرگ"، بارها بجای "گبوتران خونین بال میلیشیا"، بسوزند و خاکستر شوند و یا در گورستان، زنده‌زنده در کنار آنها بیارامند. این سیمای اشرف‌زنان و خواهران و مادران مجاهد ماست که گسسته از قید و بندها و فرهنگ دوران‌های استثمار، وجود تاریخی جدیدی را که زن انقلابی موحد و مجاهد باشد، عرضه می‌کند. زنان مجاهد در همین راستا سر بر قدوم فاطمه‌زهرا و مریم‌عذرا می‌سایند...

خواهران و برادران؛ اکنون سرداران موسی و سمبل خواهرانمان اشرف، همچون دیگر شهدای والا مقام ۱۹ بهمن و همچون هزاران خواهر و برادر شهید دیگر، در میان ما نیستند. فقدان آنها - تک‌تک آنها - البته سخت دردناک و جانگداز است؛ اما ما از فدیة دادن و نثار هیچیک از آنها پشیمان نیستیم؛ چرا که به آرمان‌ها و اصول خود مؤمن و وفاداریم، چرا که

اما در مورد اشرف، "زنی که مرادف مفهومی در هیچ‌کجای فرهنگ ننگ‌آلود" شاه و خمینی یافت نمی‌شود. "زنی که از آغاز" همه دشت‌ها و بیابانها و جنگل‌های "انقلاب" را در نوردیده و برآستی بدرگ محضر محروم‌ترین توده‌های مردم در روستاها و شهرها و شهرک‌های مختلف نائل آمده بود. زنی که لحظه به لحظه با "انتخاب" آگاهانه و آزاد خود، به هویت انقلابی و توحیدیش نقش داده و در "تمامی قامت، از تیغ بُرنده‌ی رنج‌ها"ی شکنجه و شلاق، زخم‌ها داشت. با گوشی ناشنوا شده بر اثر ضربه‌ی دژخیم و آثار زخم و شکنجه‌های پس از انفجار. با دریائی از خلوص و ایمان انقلابی که کمترین انگیزه‌ی تظاهرآمیز و خودنمایانه به آن راه نداشت و در هر قدم می‌شد این صفا و پاکیزگی درونی را با آزمایش جدیدی در گذشت و فداکاری، محک زد. از آنگونه زنان که از آنچه اصطلاحاً آثار بازدارنده‌ی نابرابری‌های تاریخی نسبت به مردان نامیده می‌شود، اثری با خود نداشت و چه در دوران دانشگاه و چه در درون سازمان یا زندان و چه بعد از آن، آنقدر اندیشیده و خوانده و برخورد کرده و محتوای واقعی کسب کرده بود که دیگر هیچ‌چیز نمی‌توانست در او کمترین تزلزلی ایجاد کند. با جامعیتی در خورستایش که مهارت‌های مبارزاتی و فنی و حرفه‌ای و نظامی ویژه‌ای به او می‌داد و قابلیت‌های او در اداره‌ی امور خانه و خانواده را نیز مضاعف می‌نمود؛ همراه با آن چنان علو روح و سعده صدری که ظرفیت و تحمل و طاقتی خیره‌کننده به او می‌بخشید. برآستی آنچه شخصاً طی یک زندگی مشترک

سخنرانی دکتر کاظم رجوی ...

بقیه از صفحه ۲۸

می‌دانم از ابراز همبستگی حزب سوسیالیست سوئیس با شورای ملی مقاومت و دعوتتان از نمایندگان شورا و مجاهدین خلق ایران تشکر کرده و برای فعالیت‌های اجلاس شما آرزوی موفقیت نمایم.

نماینده‌ی شورای ملی مقاومت در ادامه‌ی سخنان خود با یادآوری پشتیبانی حزب سوسیالیست سوئیس از مبارزات مردم ایران بر علیه دیکتاتوری شاه؛ به تشریح فجایع ضدبشری رژیم خمینی پرداخت و با ارائه‌ی شواهد و مدارک مختلف در مورد شکنجه و سرکوب در ایران، لیست اسامی حدود ۸۰۰۰ نفر از شهدای انقلاب نوین ایران را که توسط سازمان مجاهدین خلق ایران منتشر گردیده، به اجلاس گروه پارلمانی سوسیالیست تقدیم کرد. دکتر کاظم رجوی گفت: دیکتاتوری خمینی در منتهای ضعف و سراسیمه‌ی زوال و سقوط به این جنایات وحشتناک مبادرت می‌ورزد، چرا که در

آینده‌ی سیاسی ندارد و محکوم به سقوط است. بویژه آنکه مقاومت عادلانه و سراسری مردم ایران و آلترناتیو دمکراتیک شورای ملی مقاومت - که دربرگیرنده‌ی سازمان‌ها و نیروها و شخصیت‌های دمکراتیک و مترقی ایران است - را نیز در برابر دارد.

دکتر کاظم رجوی در خاتمه‌ی سخنان خود با توجه به فرارسیدن سالروز شهادت سردار شهید خلق مجاهد کبیر موسی خیابانی و سمبل زن انقلابی مجاهد اشرف ربیعی گفت: "وقتی دو سال قبل در ۸ فوریه ۱۹۸۲، آنان و همراهانشان به شهادت رسیدند، تلویزیون خمینی با به‌نمایش گذاشتن اجساد شهدا کوشید تا وانمود کند که کار مقاومت به‌پایان رسیده است. اما برخلاف تصور و تبلیغ بیهوده‌ی آنان، از آنروز تا کنون علیرغم فجایع خمینی، مقاومت تعمیق و گسترش یافته است."

جلسه‌ی مذکور با ابراز همبستگی اعضای شرکت‌کننده، با مقاومت مردم ایران خاتمه پذیرفت.

تقویم مجاهد

تقویم هفته: از سیزدهم تا نوزدهم بهمن ماه

- * ۱۳ بهمن (۱۳۵۴): شهادت محمدعلی باقری و محمود پهلوان از گروه "فجرانقلاب" وابسته به مجاهدین خلق
- * ۱۴ بهمن (۱۳۵۹): حمله‌ی وحشیانه‌ی مزدوران ارتجاع به مردم زحمتکش "گاخک" گناباد و شهادت برادر مجاهد "رضا کاظم‌نیا"
- * ۱۴ بهمن (۱۳۱۸): شهادت دکتر تقی ارانی بر اثر تزریق آمپول هوا بدست پزشک مزدور احمدی
- * ۱۵ بهمن (۱۳۲۷): تیراندازی ناصر فخرائی به شاه خائن
- * ۱۶ بهمن (۱۳۵۴): شهادت مجاهد خلق احمد احمدی در زیر شکنجه‌ی دژخیمان ساواک
- * ۱۶ بهمن (۱۳۵۷): شهادت برادران مجاهد محمد حسن خیابانی، محمدرضا شهبازی، رضا و عباس زنجیره‌فروش و مقصود جعفری‌زاده، حین استقبال از برادران مجاهد موسی خیابانی و احمد حنیف‌نژاد پس از آزادی از زندان شاه
- * ۱۷ بهمن (۱۳۵۵): شهادت محبوبه متحیدین
- * ۱۷ بهمن (۱۳۵۹): شهادت کارگر فدائی جهانگیر قلعه - میان‌دوآب (جهان) به دست مزدوران خمینی جلاد
- * ۱۸ بهمن (۱۳۵۷): پایان ماموریت ژنرال هویزر در تهران
- * ۱۹ بهمن (۱۳۶۰): عاشورای مجاهدین و شهادت سردار آزادی مجاهد کبیر موسی خیابانی و سمبل زن انقلابی مجاهد شهید اشرف ربیعی و ۱۸ تن دیگر از خواهران و برادران مجاهد
- * ۱۹ بهمن (۱۳۴۹): حماسه‌ی سیاهکل

پاسخ به نامه‌های رسیده

بقیه/ز صفحه ۲۷ خـر

انجام شده و یا هر مسئله دیگری که دارید، از همان طریقی که در ارتباط هستید و یا استفاده از همان شیوه، برایمان ارسال کنید.

* رشت - برادر "سیروس ابراهیمی"، نامه‌ی مورخ ۶۲/۱۰/۷ شما بدستمان رسید. گزارشی را که در مورد کنترل و بازرسی حادها - توسط رژیم - نوشته بودید، بسیار جالب و قابل استفاده بود. سعی کنید در این زمینه‌ها گزارشات بیشتری برایمان ارسال کنید. توجه کنید که در نامه‌های خود هیچگونه ردی از خودتان نداده و ضوابط امنیتی را در این رابطه دقیقاً رعایت کنید. در مورد وصل شما به سازمان، باید بگوئیم که شما از طریق ارتباط با خواهر "فاطمه" به سازمان وصل هستید. به رهنمودهای ایشان توجه کرده و انرژی کافی را جهت انجام دستورالعمل‌های داده شده اختصاص دهید.

* تهران - برادر "مجتبی شریفی"، در اولین فرصت گزارش دقیق و مشروحي از وضعیت هسته‌های مقاومت مجاهدین شهید: "مهدی ایمانی" و "اکبر قاسم‌زاده" و فعالیت این هسته‌ها در رابطه با "هفته‌ی میلشیا" و "هفته‌ی صلح" با استفاده از جوهر نامرئی، برایمان بنویسید. * تهران - خواهر "ح"، سعی کنید هر چه زودتر با شماره تلفن‌هایی که از سازمان در خارج از کشور دارید تماس گرفته و شماره تلفن خود را به خواهر "مریم" بدهید. توجه شما را به رعایت دقیق مسائل امنیتی و عدم تماس با ردها و سرپل‌های قبلی هسته‌تان، جلب می‌کنیم. در نامه‌ی بعدی ردّ جدیدتان را برای ما بفرستید تا ترتیب وصل ارتباط مجدد شما داده شود. توجه کنید که در نوشتن ردّ خود از جوهر نامرئی استفاده کنید.

* تهران - برادر علی سوادکوهی؛ فعالیت شما در زمینه‌ی تکثیر و پخش پیام‌ها و عکس برادر مجاهد مسعود رجوی و همچنین افشای سیاست‌های جنگ‌طلبانه و ضد مردمی خمینی قابل تحسین است. به مسائل امنیتی توجه بیشتری داشته و گزارش مشروح و دقیق فعالیت‌های خود را

همراه با نمونه‌ی کارهایتان برایمان بفرستید.

* نروژ - برادر "مهدی، ج"؛ از اینکه نشریه تاکنون بدست شما نمی‌رسیده است، ما هم متأسفیم. مسئله را پی‌گیری کرده و به مسئولین مربوطه تذکر لازم را خواهیم داد.

* برلن - برادر "محمد ابراهیم، ز"؛ ما نیز امیدواریم که شما ضمن باز یافتن مجدد سلامتی‌تان، امکان بیشتری برای مبارزه پیدا کنید. با خواهران و برادران انجمن دانشجویان مسلمان در آلمان تماس گرفته و به فعالیت‌های خود ادامه دهید. خاطرات و اطلاعات خود را درباره‌ی شهدا و همچنین اسرانی که در طول دوران اسارت با آنها آشنا شده‌اید، برایمان بنویسید.

* استرالیا - برادر "مرتضی"؛ نامه‌ی شما به ضمیمه‌ی قسمتی از روزنامه‌ی "ملبورن" چاپ استرالیا که در آن مقاله‌ای پیرامون فروش نفت توسط کمپانی "شل" به ایران درج شده بود، بدستمان رسید، منتظر نامه‌ها و اخبار بعدی شما هستیم. * تهران - خواهر "آزاده، ق"؛ نامه‌ی مورخ ۶۲/۱۰/۵ شما بدستمان رسید. در مکاتبات بعدی خود ما را در جریان کامل فعالیت‌های گذشته‌تان قرار دهید.

* برادر "خسرو مهاجر"؛ نامه‌ی مورخ ۶۲/۱۰/۵ شما دریافت شد. منتظر نامه‌های بعدی شما هستیم.

* سوئد - برادر "بدرالدین"؛ نامه‌ی شما که حاوی خبر دستگیری سه تن از هواداران سازمان بود، رسید. مشروح اخباری را که طی مدت اقامت خود در ایران بدست آورده‌اید، برایمان بنویسید. همچنین هرگونه اطلاعاتی در مورد نیروهای قطع شده دارید، برایمان نوشته و ارسال کنید. چنانچه شماره تلفن خود را در نامه‌تان بنویسید سریعتر می‌توانیم با شما رابطه برقرار کنیم. منتظر نامه‌های بعدی شما هستیم.

* برادر "سحری تبریزی"؛ نامه‌ی شما در مورد مصاحبه‌ی حسن نزیه با روزنامه‌ی "گون آیدین" رسید. از آنجا که نامبرده گویا با تکذیب نام‌های که منتشر کرد و در مجاهد شماره‌ی ۱۸۶ نیز درج گردید، ظاهراً کوتاه آمده؛ بنابراین از انعکاس نامه‌ی شما

فعلاً خودداری کرده و برایتان آروزی موفقیت می‌کنیم.

* تهران - برادر "فرید"؛ تعداد نسبتاً زیادی از "اوراقی" که فرستاده بودید، رسید. با تشکر از احساس مسئولیت انقلابی شما متذکر می‌گردیم که چون "اوراق" مزبور تدریجاً بدستمان رسیده است، منتظر خواهیم بود تا در آینده‌ی نزدیک لیست آنها را اعلام و کمبودها را متذکر گردیم. رابطه‌ی خود را با ما فعال‌تر کرده و ردی از خود به ما بدهید.

* پاکستان - برادر "فرهاد"؛ اشعاری که فرستاده بودید، رسید. رابطه‌ی خود را با ما فعال‌تر کنید.

* پاکستان - برادر نادر (احمد)؛ نامه‌ی شما که حاوی پیشنهاد جالبی جهت شعرنویسی بود، رسید. منتظر نامه‌های بعدی شما هستیم.

* اسپانیا - برادر "رضا"؛ نامه‌ی شما که حاوی اطلاعاتی پیرامون دو شکنجه‌گر رژیم ضد بشری خمینی بود، رسید. اگر باز هم از شکنجه‌گران و جلادان رژیم اطلاعاتی دارید، برایمان بفرستید.

* خواهر "سوسن - پ"؛ اخبار تکان‌دهنده‌ای را که از زندان شیراز و رفتار جنايتكارانه‌ی پاسداران خمینی نوشته بودید، رسید. با توجه به اهمیت و حساسیت اینگونه اخبار، ضروریست که آنها را مشروح نوشته و منبع اصلی و درجه‌ی وثوق آنها را نیز روشن کنید. * ایتالیا - برادر "کامران"؛ شعر ارسالی شما رسید. باز هم از سروده‌هایتان برایمان بفرستید.

* دوی - برادر "سید"؛ چند شعر به نام‌های "سلام"، "در رثای دلیر" و "اعدام" که سروده و ارسال کرده بودید، رسید. از آنها در فرصت‌های مناسب استفاده خواهیم کرد. رابطه‌ی خود را با ما فعال‌تر کنید.

* آلمان غربی - برادر "موسی، F"؛ نامه‌ی شما به همراه پول ضمیمه‌ی آن رسید. اخباری را که فرستاده بودید، جالب بود. بهتر بود که درباره‌ی آنها شرح بیشتری می‌نوشتید. منتظر نامه و اخباری بعدی شما هستیم.

* خواهر "م. د"؛ نامه‌ی مورخ ۶۲/۹/۱۵ شما بدستمان رسید. رابطه‌ی خود را با ما فعال‌تر کنید.

* ایتالیا - برادر "داوود"؛ نامه‌تان بدستمان رسید. احساسات و شور انقلابی شما قابل تحسین است. امیدواریم که پاسخ خود را از پیام برادر

مجاهد مسعود رجوی در رابطه با تقدیر از پیشمرگان مجاهد خلق، مندرج در نشریه‌ی شماره‌ی ۱۸۱، دریافت کرده باشید. * انگلستان - دوست عزیز "عباس" هوادار سازمان پیکار؛ نامه‌ی مورخ ۸۳/۱۲/۱۵ شما بدستمان رسید. منتظر نامه‌های بعدی شما هستیم.

* دوی - برادر "س. ب"؛ نامه‌ی شما بدستمان رسید. مسئله‌ی ارتباط شما را به مسئولین مربوطه اطلاع خواهیم داد. منتظر اخبار و گزارشتی که در نامه‌ی خودتان به آنها اشاره کرده‌اید، هستیم.

* دوی - برادر "هن"؛ نامه‌ی شما که حاوی اسامی چند شهید به ضمیمه‌ی کمک مالی‌تان بود، دریافت شد. باز هم برای ما نامه بنویسید. * آمریکا - برادر "غلامرضا، م"؛ نامه‌ی شما رسید. درباره‌ی پیشنهاداتتان لازم به توضیح است که هر تاکنیکی وقتی موثر و مفید است که در خدمت یک استراتژی صحیح قرار بگیرد.

و طبعاً با داشتن یک استراتژی درست است که می‌توانیم از تاکنیک‌های انحرافی، خرده‌کاری، پراکنده‌کاری و اشتباهات گوناگون جلوگیری کنیم. به همین دلیل پیشنهادات تاکنیکی شما، از آنجا که با خطوط اساسی استراتژیک ما نمی‌خواند، قابل اجرا نیستند. برای درک و شرح بیشتر مسئله، به "جمع‌بندی مقاومت یکساله" مراجعه کنید.

* آمریکا - برادر "ح. فرزانه"؛ نامه‌ی دوم و سوم شما به انضمام نامه‌ی برادر "فرهاد" رسید، ولی تاکنون مستقیماً نامه‌ای از ایشان دریافت نکرده‌ایم. چنانچه مقدور است ایشان را مستقیماً به خود ما وصل کنید. منتظر نامه‌های بعدی شما هستیم.

* لرستان - برادر "حسین پور"؛ آخرین نامه‌ی مفصل شما نیز در تاریخ ۱۰/۱۶ دریافت شد. ضمن قدردانی از احساس مسئولیت عمیق و برخوردهای مناسبی که داشته‌اید، از شما می‌خواهیم که آدرس پستی جدیدی تهیه و برایمان بفرستید. توجه داشته باشید که قرار "جابانی" و "قهرمانی" در روز و ساعات تعیین شده، ثابت و مستقل از ارتباط معمول شماس است. در صورت پیش آمدن اختلالی در ارتباطات معمول خودتان، قرارهای مذکور را اجرا کنید.

* اهواز - برادر "جعفری نژاد"؛ از این پس نامه‌هایتان را با پاکت پست هوایی برایمان بفرستید. ضمناً در اسرع وقت یک آدرس پستی جدید تهیه کرده برای ما بفرستید. همچنین

توجه داشته باشید که قرار "حاج قنبری" و "قدسیان"، در روز و ساعات تعیین شده، ثابت و مستقل از ارتباط معمول شماس است. در صورت پیش آمدن اختلالی در ارتباطات معمول خودتان، قرارهای مذکور را اجرا کنید. * شیراز - برادر "حمید ملکلو"؛ در رابطه با دریافت بولی که اشاره کرده بودید، به مسائل امنیتی توجه کافی بنمائید. سعی کنید با همین پول کار خود را سر و سامان بدهید. در عین حال هر زمانی که تهدیدی برایتان جدی‌تر می‌شود، خودتان اقدامات لازم را انجام دهید. در چنین مواردی، حتماً با همسران مشورت کنید. * اهواز - برادر "حجت‌نیا"؛ تاکنون هیچکدام از نامه‌های شما که به آدرس جدید فرستاده‌اید، بدست ما نرسیده است. در این رابطه لازم است که نامه‌هایتان را به هر دو آدرس قدیم و جدید پست کنید.

* همدان - برادر "الف فیاضی"؛ در رابطه با مسئله‌ای که اخیراً برایتان پیش آمده کمال هوشیاری و دقت را به لحاظ امنیتی داشته باشید. در این مورد هر چه بیشتر خودتان و برادر دیگری که با شما می‌باشد از آن محل دور باشید، بهتر است. در رابطه با مسافرتی که عنوان کرده بودید، به شما اطلاع خواهیم داد. شما نیز چنانچه راجع به سائلی که اکنون نزد شماس است، پیشنهاد خاصی داشتید، بنویسید!

* خرم‌آباد - برادر "صفری"؛ نامه‌های اخیر شما را دریافت کردیم. از اخبار آنها استفاده خواهیم کرد. در انتظار دریافت اخبار و گزارشات مفصل‌تر شما و دوستانتان هستیم.

* شیراز - برادر "نوروزی"؛ سائلی را که فرستاده بودید، دریافت کردیم. ضمن تشکر و قدردانی از شما، می‌خواهیم که بطور هفتگی به ارسال نامه برای ما ادامه دهید.

* پاکستان - خواهر "ناهید"؛ نامه‌ی اول شما چندی پیش بدست ما رسیده بود، ما نیز پاسخ خصوصی برای شما نوشتیم. ولی گویا متأسفانه پاسخ ما بدست شما نرسیده است. به هر حال نامه‌ی دوم شما نیز رسید. از شما می‌خواهیم که خاطرات خود را از مدتی که در اسارت دژخیمان خمینی بوده‌اید، مفصلاً برایمان بنویسید. از مطالبی که در نامه‌ی خود نوشته بودید، استفاده خواهیم کرد.